

دائرة المعارف والتراث  
وزارت

پهقی کتاب خپرولو مؤسسه

سید جمال الدین افغانی  
دده د اتمام تلمیذ په ویجاړ  
کابل ۱۳۵۵ ش.  
ملائی

# سید جمال الدین افغانی و افغانستان



نویسنده:  
سید قاسم رشتیا

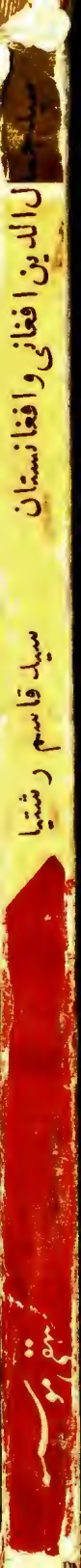
«حریت افکار سید جمال الدین افغانی و طبیعت نجیب و درست وی در موقع صحبت‌ها باین اعتقاد داشت که من در پیش خودم یکی از آشنایان قدیم خویشتم مثلاً ابن سینا یا ابن رشد را بار دیگر زنده شده می‌بینم، یا یکی از آن آزاد مردان بزرگ که در دنیا نماینده روح انسانیت بوده‌اند، مشاهده می‌کنم...»

رنان، نویسنده فرانسوی

معاصر سید

نوٹ:

پورتریت روئی جلد: تمثال سید جمال الدین افغانی که استاد مرحوم عبدالغفور برپینا ترسیم کرده است .



بیت

سید

قاسم

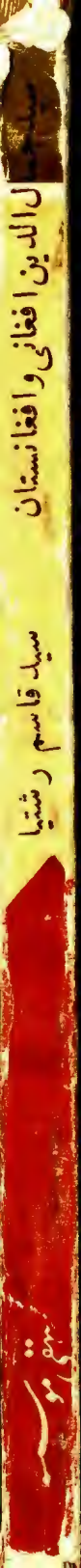
راستین

والدین

و

افغانان

زین



والدین

و

افغانان

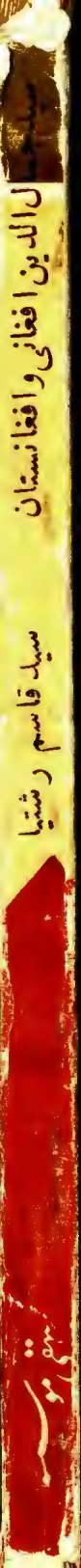
زین

والدین

و

افغانان

زین



والدین

و

افغانان

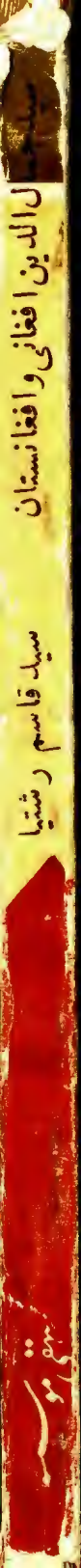
زین

والدین

و

افغانان

زین



والدین

و

افغانان

زین

والدین

و

افغانان

زین

MINISTRY OF INFORMATION AND CULTURE

*Sayyed Jamal-ud-din al-Afghan*  
*1838 - 97*  
*and Afghanistan*

BY

S.K. Reshtya



PUBLISHER : BAIHAQI  
KABUL 1977

بیهقی کتاب خپرولو مو سینه

حوت ۱۳۵۵

باهتمام:

غلام حضرت همکار

مطبعة دولتی

# بمناسبت مجلس بزرگداشت سید جمال الدین افغانی

هشتاد و سال پس از وفات وی

کابل ۱۳۵۵ ش

کتبیکه باین مناسبت نشر گردیده است:

## الف- نشرات بیمبقی:

- ۱- سید جمال الدین افغانی : (ترجمه از عربی - عبدالله سمندر) عروة الوثقی .
- ۲- سید جمال الدین افغانی : گزیده آثار (با اهتمام دکتور سیدمخدوم رهین) .
- ۳- پوهاند عبدالحی حبیبی: نسب و زادگاه سید جمال الدین .
- ۴- سید قاسم رشتیا : سید جمال الدین و افغانستان .
- ۵- محمد عثمان صدقی : سید جمال الدین پیشوای انقلاب شرق
- ۶- دکتور عبدالحکیم طیبی: تلاشهای سیاسی سید جمال الدین
- ۷- محمود ابوریه : ندای سید جمال الدین (مترجم از عربی - بشار)
- ۸- رساله ها و مقالات درباره سید جمال الدین (با اهتمام و تدوین حبیب الرحمن چدیر)
- ۹- سید جمال الدین در مطبوعات افغانستان (با اهتمام صدیق رهپو) .
- ۱۰- محمود طرزی : مقالات (با اهتمام دکتور روان فرهادی)

## ب- دیگر نشرات:

- ۱۱- سید جمال الدین افغانی: عروة الوثقی (ترجمه پشتو از قاضی عبدالله) .
- ۱۲- سعید افغانی: سید جمال الدین افغان در شرق نابغه .
- ۱۳- شماره خاص مجله افغانستان انجمن تاریخ حاوی ترجمه اثر فوق پوهاند حبیبی .
- ۱۴- شماره خاص مجله عرفان .
- ۱۵- سید جمال الدین افغانی در مطبوعات جهان (پوهنتون) .
- ۱۶- انتقال تابوت سید (پوهنتون) .

# سید جمال الدین افغانی و افغانستان

سید جمال

به مناسبت هشتادمین سال وفات سید جمال الدین افغانی

مؤسسه انتشارات بیهقی

حوت ۱۳۵۵

## اهداء

این اثر خود را با کمال احترام و نیازمندی  
بمادر و وطن

که فرزندان بسیاری امثال

ابن سینای بلخی ، ابو ریحان بیرونی و

سید جمال الدین افغان را در آغوش مرد پرور خود تربیه

و سپس برای انجام کارهای بزرگی به جامعه بشریت

تقدیم نموده است

اهداء مینمایم .

سید  
محمد  
شیرازی

# فهرست مندرجات

پیش‌گفتار از صفحه (الف) تا صفحه (د)

## شخصیت سید

شخصیت سید	صفحه (۱)
شهرت جهانی سید	صفحه (۳)
سجایا و اندیشه های سید	صفحه (۵)
رسالت سید	صفحه (۶)
سید از نگاه محاصرینش	صفحه (۸)
سید که بود؟	صفحه (۱۴)

## بخش اول - سید در افغانستان

در دوره امیر دوست محمد خان	صفحه (۱۹)
در دوره امیر محمد افضل خان	صفحه (۲۴)
در دوره امیر محمد اعظم خان	صفحه (۲۹)

## بخش دوم - سید در خارج افغانستان

سید در مصر	صفحه (۳۹)
سید در هند	صفحه (۴۴)
سید در پاریس	صفحه (۵۴)
سید در لندن	صفحه (۶۶)
سید در روسیه	صفحه (۷۲)
سید در ایران	صفحه (۸۵)
سید در ترکیه	صفحه (۹۶)
مرگ سید	صفحه (۱۱۶)
فهرست حواشی و مآخذ	صفحه (۱۲۲)



## فهرست تصاویر

تصویر سید	مقابل صفحه (الف)
شیخ محمد عبده	مقابل صفحه (۸)
نوشته سید در معرفی خودش	مقابل صفحه (۱۶)
شاهان معاصر سید	بین صفحه (۲۴) و (۲۵)
یکی از شماره های شمس النهار	مقابل صفحه (۳۴)
عربی پاشا قائد شورش ملی مصر	مقابل صفحه (۵۱)
نامه سید به ولفرد بلنت	مقابل صفحه (۵۳)
شماره اول عروة الوثقی	مقابل صفحه (۵۶)
محمد احمد سودانی معروف به مهدی	مقابل صفحه (۶۷)
تصویر سید در مسکو گزت	مقابل صفحه (۷۲)
تصویر سید در استانبول	مقابل صفحه (۱۰۴)
تصویر برهان الدین بلخی	مقابل صفحه (۱۱۲)
تصویر مقبره شیوخ در استانبول	بین صفحه (۱۲۰) و (۱۲۱)
محصّلین افغان در اطراف مقبره سید	ر ر ر ر
شاهان خارجی معاصر سید	بین صفحه (۱۲۸) و (۱۲۹)



سید جمال الدین افغان  
تصویری که یکسال پیش از وفات خود بدوست هموطن خویش  
سید برهان الدین بلخی یاد گارداده بود



## پیش گفتار

چهل و پنج سال پیش زمانی که بعضویت انجمن ادبی کابل پذیرفته شدم، از خلال مضا مین مجله کابل بانام و کار نامه های سید جمال الدین افغان آشنایی حاصل نمودم.

شخصیت بزرگ و کارهای شکفت انگیز این فرزند نامدار وطن مرا چنان تحت تاثیر خود قرار داد که از همان وقت به مطالعه شرح زندگی و افکار و آثار او آغاز کردم.

دیری نگذشته بود که بآسری پیشنهاد استاد صلاح الدین سلجوقی که تازه بحیث رئیس مستقل مطبوعات تعیین گردیده و خود از جمله شیفتگان سید بود و بتائید بناغلی محمد نعیم که در آن زمان وظیفه و زیر معارف و معاونان صدارت عظمی را بعهده داشتند، ترتیبات تجلیل صد مین سالگرد وفات سید افغان روی دست گرفته شد. و برای من هم موقع میسر گردید تا در آن محفل خطابه در باره «شخصیت و خدمات سیاسی سید» ایراد نمایم که در شماره فوق العاده مجله کابل که بهمین مناسبت در ماه جدی ۱۳۱۸ شمسی مطابق جنوری ۱۹۳۹ میلادی انتشار یافت درج است.

از آن پس همواره در خلال مطالعات و کاوشهای تاریخی که به آن مصروفیت داشته و دارم در جستجوی آن بودم تا موادو مطالب تازه که در اطراف زندگانی دلچسپ و پرمایه این مرد بزرگ بیشتر روشنی افکنده بتواند، بدست آرم.

چنانچه يك قسمت از این گردآورده های خود را ضمن مضا مینی که از طرف نویسنندگان بتقریب بازگشت استخوان های سید بوطن در سال ۱۳۲۳ شمسی (مطابق ۱۹۴۴ میلادی) جهت نشر در جراید وطن تهیه شده بود در روزنامه های اصلاح و انیسس به نشر سپردم.

در سنوات ما بعد هم مطالب تازه تری، که بدست آمده وقتاً فوقتاً در مجله آریانا نشر گردید.

اما چنانکه در یکی از این مقالات وعده داده بودم آرزویم آن بود تا روزی نتیجه و خلاصه تمام مطالعات خود را بصورت يك اثر مستقل بمعرض مطالعه هموطنان و سایر علاقمندان قرار دهم .

خوشبختانه این آرزو باتصمیم وزارت اطلاعات و کلتور که برای تجلیل از هشتاد و دو سال وفات سید عالی مقام در نظر گرفته شد، و از کمال قدر دانی از من هم برای عضویت در مجلس مشورتی این مراسم دعوت بعمل آمد ، بر آورده شد و با اغتنام از این فرصت یاد داشت‌های گذشته را جمع‌آوری و آثار و مآخذ تازه را که در جریان سالهای اخیر راجع به سید در داخل و خارج بمیان آمده است مطالعه و بررسی نمودم و همان عنوانی را که بیست و هشت سال قبل در مقاله منتشره روزنامه اصلاح ( دهمی ۱۳۲۳ شمسی ) بکار رفته بود یعنی «سید جمال‌الدین و افغانستان» عنوان این رساله انتخاب نمودم .

آرزویم اینست تا پس از شرح مختصری در باره هویت و شخصیت و مقام بین‌المللی سید، در زندگی پر ماجرای آن نابغه بزرگ و جهان‌گردی‌های خستگی‌ناپذیر سی‌ساله اوسیری نموده ، از لابلای سیر و سفرهای و دید و بازدیدها ، گفتگو و نوشته‌های او همان نقاط و نکاتی را که بر علاقمندی خاص سید بحیثیت يك فرزند صادق بوطن و وطن دارانش دلالت مینماید استخراج نمایم و آنها را با واقعات و جریانات داخلی افغانستان و رویدادهای کشورهای مجاور و رسیاست‌های متحول دول بزرگ استعماری درین منطقه تطبیق داده و از روی آن به توجیه و توضیح مقاصد باطنی سید از آنهمه فعالیت‌ها و رولهای مختلفی که در ضمن گشت و گذارها و تلاش‌های گسترده خود بازی کرده است ، دست یابم .

البته این کاریست بس مشکل زیرا در قدم اول دسترسی به تمام منابع موجود راجع باین مرد عجیب و کارهای عجیبتر او را که در چارگوشه جهان پراکنده و اکثر آن تا هنوز در آرشیف‌های دولتی و اوراق محرمانه کشورهای مختلف محفوظ میباشد ایجاب میکند و در قدم دوم این کار وقت و فرصت زیاد بکار دارد که متأسفانه فعلا هر دو در دست نیست .

درحقیقت ادعا میتوان کرد که باوجود مرور هشتاد سال از مرگ او و نشر صد ها اثر از طرف نویسندگان کشور های مختلف، تحقیق و پژوهش جدی و عمیق در باره زندگی پراز نشیب و فراز سید افغان هنوز صورت نگرفته است بلکه اکثر چیز نویسان بطوریکه معمول است، صرف به نقل قول از همدیگر اکتفا نموده و خود درصدد تحقیق گفته های دیگران، اگرچه اغلبا کار بسیار ساده بوده است نبرآمده اند.

از اینرو آنچه در این اثـر گنجانده شده، باو صف کوشش زیاد، فعلا شکل ابتدایی دارد و بمنزله فتح بابی است در راه یک تحقیق مکمل و همه جانبه در مورد سید عالی مقام. اما باو صف این نرسایی ها با زهم مطالب و نظریاتی که ارائه شده، چه مربوط بدوره بود و باش سید در افغانستان و چه متعلق بدوران گشت و گذار های ممتد او در کشور های دیگر، همه متکی باستناد و مدارك معتبری است که بعضی از لحاظ اهمیت جا بجا در متن یا در حواشی صفحات و حصه بیشتر آن در فهرست مآخذ درختم رساله نشان داده شده است.

بهر حال اکنون وظیفه روشن فکران وطن است که در این امر مهم و ضروری پیشقدم شوند و در روشنی اسناد و شواهد یکه در اثر موشگافی های دقیقانه وجد و جهد پیگیر خود، از منابع مختلف بدست می آورند، با بکار بردن روش های علمی، تمام گوشه های تاریخ زندگی پر حادثه این مرد بزرگ را که مایه افتخار افغانها و تمام ملل شرق و دنیای اسلام است بیش از پیش روشن سازند. حال دیگر روی سخن بسوی برادران ایرانی نیست زیرا اشتباهی که در باره ملیت و زادگاه سید وجود داشت بطوریکه درین رساله و آثار مهمتر دیگری که بتقریب همین مراسم از طرف محققان افغان روی دست میاشد دیده خواهد شد، خوشبختانه بصورت قناعت بخشی رفع گردیده است. اما اکنون موضوع مهم و عاجلی که در برابر نویسندگان ما و ایران و دیگر کشور های اسلامی و تمام دوستداران و عقیدتمندان سید وجود دارد، مقابله بانشرات غرض آلود و تعبیرات و توجیهات نادرست و گمراه کننده ایست که از گفتار و کردار سید

بزرگوار درین اواخر از طرف يك عده افراد معلوم بطور مصرانه و مسلسل توسط نشریه های خاص، صورت میگیرد و برماست که آن را با دلایل منطقی، شواهد علمی و اسناد موثوق تاریخی بصورت جدی وقاطع تردید و تکذیب نمائیم.

این اشخاص چنانکه از نام و گفتارهای شان پیداست، با امپیر یالیسم کهن و یاصهیونیزم جدید ضد اسلامی بی رابطه نمی باشند از قبیل (ایللی کیدوری) «یا الیاس قدوری»، (سلو یاهئیم) و (نیکلی کیدی)... و مقصد آنها پائین آوردن مقام سید و تولید شك و شبهه در مورد سجا یا ی بلند، عقاید محکم، اندیشه های عمیق و شخصیت برارنده انسانی او می باشد که امروز هم در جهان و مخصوصا در دنیای شرق و اسلام برای نسلهای جوان سرچشمه الهام و رهنمای جنبش و سرمنشق زندگی قرار گرفته میتواند و از همین جهت است که این دسته معا ندین دست بدست هم داده سعی میوزند تا سیمای تابناک و درخشان سید افغان را در انظار جوانان پیشرو، بزعم خود مغشوش و غبار آلود جلوه دهند\*... غافل از اینکه گفته اند:

مرد نمیرد بمرگک، مرگک از او نامجو ست  
 نام چو جاوید شده، کشتنش آسان کجاست؟  
 « از استاد خلیلی »

سید قاسم رشتیا  
 کابل-۲۵ جدی ۱۳۵۵

\* افغانی و عبده - اتراییلی کیدوری - چاپ انگلستان ۱۹۶۶ میلادی - ناسیونالیزم عرب اترسیلویا جی حثیم - چاپ برکلی - امریکا ۱۹۶۲ میلادی - سید جمال الدین - اثر نیکلی کیدی - چاپ امریکا - ۱۹۶۲ میلادی . بطوریکه از عنوان کتاب اول الذکر بیداست هدف حملات و انتقادات غلط و مغرضانه این اشخاص تنها سید نبوده بلکه برشیخ محمد عبده که در سال های اخیر زندگی خود بحیث مفتی اعظم مصر مورد احترام علمای تمام کشور های عربی بود و بنام «الاستاذوالامام» در اقطار مختلف دنیای اسلام شهرت داشت نیز تاخته اند که البته دانشمندان مصری و دیگر کشورهای عرب بسهم خود جواب این اراجیف را خواهند داد.

« احتیاجی حس نمی کنم که خود  
را به ملتی نسبت دهم، من افغان  
میباشم ». \*  
« سید جمال الدین افغان » \*

## شخصیت سید

سید جمال الدین افغان که اینک هشتادمین سال وفات او را تجلیل  
میکنیم، بتحقیق یکی از بزرگترین مردان دنیای شرق و اسلام و یکی از  
نوابغ عصر خود بوده است .

آنچه بیشتر سید را از دیگر بزرگان سلف امتیاز میبخشد  
اینست که او بمعنی کلمه یک شخص جامع بود - اوچنان فضائل و کمالات  
متعدد و متنوع را در خود جمع داشت که در نوابغ گذشته تا امروز کمتر  
کسی نظیر او سراغ شده میتواند .

سید عالمی بود متبحر اما متجدد و روشن بین که دانش قدیم شرقی  
را با علوم و فنون جدید دنیای غرب آمیخته و از این امتزاج فور مولهای  
مجربی برای مداوای دردهای مزمن جوامع بشری با لبا صه جا معه  
پسمانده شرق و اسلام کشف نموده بود .

سید فیلسوفی بود عمیق و موشگاف که می توانست بقوه ذكاء  
خداداد و منطق قوی خود با مشهورترین فلاسفه عصر مانند (ارنست  
رنان) طرف شده، روی دقیقترین مسائل فلسفی عصر که عبارت از  
مقایسه دین اسلام و دین مسیحی در قبول علوم جدید باشد، بمباحثه و  
مناظره پردازد و در نتیجه فیلسوف موصوف را که بزرگترین متفکر قرن  
۱۹ شناخته میشود، قناعت داده مجاب گرداند .

---

\* جمله بالا عین گفتار سید است که به ابراهیم مویلحی دانشمند مشهور عرب  
در برابر سوال او نسبت به ملیت خویش اظهار کرده است و در کتاب «اژرسته مردان  
بزرگ» چاپ استانبول (۱۹۲۷ میلادی) درج است . این کتاب که از نشرات رسمی دولت  
ترکیه بشمار میرود توسط یک هیئت علمی بریاست ابراهیم علاءالدین پاشا تألیف و  
ترجمه دری آن بقلم ثناغلی میر غلام احمد کندکمش در شماره سوم سال سوم مجله کابل  
(۱۳۱۲ شمسی) انتشار یافته است .



سید نویسنده بود چیره دست و پرنویس در هر موضوعی که وارد میشد حق مطلب را به بهترین وجهی ادا مینمود سبکی داشت روان و مطمئن و طبعی نقاد و نیشدار که خواننده را خواهی نخواهی مجذوب میساخت . روزنامه نویسی بود اهل جسدل و استدلال که مباحث فلسفی و سیاسی را بهم می آمیخت و با ترکیب آن مطالب و منویات خود را بر خواننده عمیقاً القا میکرد .

مصلحتی بود که به آنچه میگفت ایمان داشت و برای برآورده ساختن آن تاپای جان استوار بود و ازینرو برآذهان پیروان خود اثر عمیق و زوال ناپذیری باقی میگذاشت .

سیاستمداری بود ورزیده و زرننگ که بزرگترین سیاسیون جهان را با منطق قوی و صراحت لهجه خود تحت تاثیر قرار میداد . خطیبی بود آتش زبان که اهل مجلس را با سحر بیان و نفوذ کلام و برق نگاه خود مسحور میساخت .

انقلابی بود پرشور که جمعیت‌ها را در تحت تاثیر شخصیت سحرآمیز خویش منقلب نموده بهر سو که میخواست آزادانه سوق میداد ... او با اصول تکامل و تحول تدریجی اعتقاد نداشت بلکه خواهان انقلاب بنیادی و دگرگونی اجتماعی بود و فقط ازین راه علاج درد های مزمن و پسماندگی ملل شرق را در یک عرصه کوتاه ممکن میدانست ... بالجمله او سر دستۀ آزادیخواهان شرق منادی بیداری رهنمای اصلاحات علمبردار انقلاب و مبتکر مفکوره اتحاد کشور های مسلمان بوده و بقول یکی از معاصرینش \* این اعجوبه دهر که به حقیقت یکی از تجلیات قدرت خداوندی بود ، مانند یک شعله برق در میان یک طوفان عظیم ، بر جهان تابید و گذشت ...

\* پروفیسر ادوارد براون .

## شهرت جهانی سید

این چیزها که بر شمردیم اندکی از کمالات این مرد عجیب است، که در ربع اخیر قرن نوزدهم آوازه شهرت او از مراکش تا کلکته و جزائر جاوا و از کابل تا تهران و بغداد - از سن پترزبورگ تا پاریس و لندن از استانبول تا قاهره و خرطوم، در هر جاطین انداز بود و در پا یتخت های مشهور جهان، سیاسیون بزرگ علی الاتصال در باره افکار عملیات و نقشه های او گفتگو و غالباً ابراز اندیشه مینمودند - سفراء و گماشتگان آنها بطور دائم حرکات و فعا لیت های او را مراقبت و مسلسل بمرأ کز خویش خبر میدادند . زیرا او در تمام این مدت پیوسته در جنبش و حرکت بود - از شهری به شهری، از کشوری بکشوری و از قاره به قاره سفر می کرد و در هیچ جا دیر نمی پائید - از اینرو اگر به معیار های امروزی هم قیاس شود میتوان او را بزرگترین جهانگرد قرن ۱۹ خواند - چنانچه اگر یروز در بالا حصار کابل وظیفه وزارت امیر محمد اعظم خان را بعهده دارد پس از چندماه او را در هند مشغول تبلیغ آزادی خواهی در بین هندیان می بینیم - سال دیگر بحیث عضو انجمن معارف در استانبول به علمای ترك در باره علم و صنعت و کفرانس میدهد و کمی بعد او را سرگرم تشکیل جمعیت سیاسی در مصر می یابیم - يك روز به صفت مشاور سیاسی و نظامی شاه ایران در تهران اجرای وظیفه می نماید - سپس او را در سن پترزبورگ با (دیگرس) صدراعظم و دیگر وزرای روسیه مشغول گفتگو های محرمانه مشاهده میکنیم و زمانی در برلین با (بیسمارک) در خلوت نشست در باره سیاست های دول بزرگ اروپا صحبت میکند و سپس در پاریس با (ویکتور هوگو) و (ارنست رنان) مصروف بحث های ادبی و فلسفی می باشد و بعد در لندن با سا لسبوری صدراعظم و راوندولف چرچیل وزیر هند مشغول گفتگو های سیاسی بوده و بالاخره روزی هم او را در نیویارک مشغول مطالعه نظام مشروطه امریکا می بینیم \* .

\* در اینجا غرض صرف نشان دادن جهانگردی ها و مشاغل مختلفه سید است بنابراین ترتیب تاریخی مراعات نشده است .

خلاصه بهر جا که میرسید حلقهٔ ازمنورین پروانه وار بدورش جمع میشدند و اندیشه های بزرگ و تعلیمات قیمتدار او را بگوش هوش می شنیدند و پس از رفتنش به هر شهر و کشوری کانونی بوجود می آمد که همیشه فروزان و نورافشان بوده و هرگز خاموش نمی شد - زیرا کلانترین سر موفقیت سید این بود که آنچه رامیگفت برای عملی کردن آنهم نقشهٔ دقیقی آماده داشت و بلکه خودش شخصاً برای انجام آن داوطلب میشد و هرگز از آنچه گفته و تعهد کرده بود منحرف نمی گردید و لو که خطر مرگ را هم دربرمی داشت - از اینست که درهر جا بسخنان او ارزش فراوانی قائل میشدند و دوست و دشمن یکسان به شخصیت و بزرگی او اعتراف و احترام داشتند و همه او را مبرد فوق العاده میدانستند \*

\* راندولف چرچیل وزیر هند در کابینهٔ انگلستان پس از ملاقات با سید، دربارهٔ او به (ولفرد بلنت) چنین گفته بود: شیخ جمال الدین را شخص راست کار و صاف گویا فتم که عقیدهٔ خود را بدون ملاحظه بصراحت بیان میکند. (روز نامهٔ ولفرد بلنت - ۲۳ جولائی ۱۸۸۵ میلادی).

## سجایا و اندیشه های سید

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود  
 زهر چهرنگ تعلق پذیرد آزاد است  
 « حافظ »

درباب سجایایش همینقدر کفایت میکند که گفته شود، مردی بود به تمام معنی آزاده و وارسته - بزیر هیچ باری نمی رفت و از هیچ پیش آمدی هراس نداشت، او اهل تقیه، مجامله و سازش نبود، عقیده خود را در هر جا و بهر کس بی پروا و به صراحت بیان میکرد و از عواقب آن نمی اندیشید.

بلی، او از هر حیث بی نیاز بود زیرا برای شخص خود چیزی نمی خواست - رتبه - مقام - مال - و منال هیچکدام او را جلب نمی کرد. حتی پابندی عیال و اولاد را هم موجب نیاز مندی خود پنداشت - از آن احتراز داشت - بنابر آن همانطوریکه آزاد بدنی آمده بود پس از قریب شصت سال عمر، آزاد و بی تعلق از دنیا رفت و چیزیکه از او باقی ماند و تا امروز نام او را زنده نگه داشته و آینده هم زنده نگه خواهد داشت همان اندیشه های عالی و خاطرات جاودان اوست که در سرتاسر دنیای شرق و اسلام مانند اشعه فیض بخش آفتاب تا امروز نور افشانی دارد.

واقعاً او اندیشه های بزرگی در سر داشت - جولان افکار او از سرحدات کشورها و قاره ها فراتر میرفت - او به سر خلقت می اندیشید به بشریت علاقه داشت - و از دردها و زبونی های اینای نوع خود درد میکشید - او در جستجوی عالمی بود که در آن جهل و فقر و بی عدالتی وجود نداشته باشد - او بجهانی می اندیشید که در آن همه انسانها برابر و برادر باشند - او در صدد بوجود آوردن (مدینه فاضله) بود که در آن تنها حق و فضیلت حکمروائی داشته باشد.

خلاصه بهر جا که میرسید حلقه‌آزمین‌پرورانه و از بدویش جمع میشدند و اندیشه‌های بزرگ و تعلیمات قیمتمدار او را بگوش هوش می‌شنیدند و پس از رفتنش به هر شهر و کشوری کانونی بوجود می‌آمد که همیشه فروزان و نورافشان بوده و هرگز خاموش نمی‌شد - زیرا کلانترین سر موفقیت سید این بود که آنچه رامیگفت برای عملی کردن آنهم نقشه‌دقیقی آماده داشت و بلکه خودش شخصاً برای انجام آن‌ها و طلب میشد و هرگز از آنچه گفته و تعهد کرده بود منحرف نمی‌گردید و لو که خطر مرگ را هم دربرمی‌داشت - از اینست که در هر جا بسخنان او ارزش فراوانی قائل میشدند و دوست و دشمن یکسان به شخصیت و بزرگی او اعتراف و احترام داشتند و همه او را مورد فوق العاده میدانستند \*

\* راندولف چرچیل وزیر هند در کابینه انگلستان پس از ملاقات با سید، درباره‌ی او به (ولفرد بلنت) چنین گفته بود: شیخ جمال‌الدین را شخص راست کار و صاف گویا فتم که عقیده خود را بدون ملاحظه بصراحت بیان میکند. (روزنامه ولفرد بلنت - ۲۳ جولائی ۱۸۸۵ میلادی).

## سجایا و اندیشه های سید

غلام همت آنم که زیر چرخ کی بود  
 زهر چهرنگ تعلق پذیرد آزاد است  
 « حافظ »

در باب سجایایش همینقدر کفایت میکند که گفته شود، مردی بود به تمام معنی آزاده و وارسته - بزیر هیچ باری نمی رفت و از هیچ پیش آمدی هراس نداشت، او اهل تقیه، مجامله و سازش نبود، عقیده خود را در هر جا و به هر کس بی پروا و به صراحت بیان میکرد و از عواقب آن نمی اندیشید.

بلی، او از هر حیث بی نیاز بود زیرا برای شخص خود چیزی نمی خواست - رتبه - مقام - مال و منال هیچکدام او را جلب نمی کرد. حتی پابندی عیال و اولاد را هم موجب نیاز مندی خود پنداشته از آن احتراز داشت - بنابر آن همانطوریکه آزاد بدنی آمده بود پس از قریب شصت سال عمر، آزاد و بی تعلق از دنیا رفت و چیزیکه از او باقی ماند و تا امروز نام او را زنده نگه داشته و آینده هم زنده نگه خواهد داشت همان اندیشه های عالی و خاطرات جاودان اوست که در سرتاسر دنیای شرق و اسلام مانند اشعه فیض بخش آفتاب تا امروز نور افشانی دارد.

واقعاً او اندیشه های بزرگی در سر داشت - جولان افکار او از سرحدات کشورها و قاره ها فراتر میرفت - او به سر خلقت می اندیشید به بشریت علاقه داشت - و از دردها و زبونی های انبای نوع خود درد میکشید - او در جستجوی عالمی بود که در آن جهل و فقر و بی عدالتی وجود نداشته باشد - او بجهانی می اندیشید که در آن همه انسانها برابر و برادر باشند - او در صدد بوجود آوردن (مدینه فاضله) بود که در آن تنها حق و فضیلت حکمروائی داشته باشد.

## رسالت سید

او رسالت بزرگی را برای خود مشاهده میکرد که مستلزم جهد بی‌پایان و از خود گذشتگی مطلق بود - او خود را برای این رسالت تاریخی آماده و وقف کرده بود - او برای انجام این رسالت از هیچ چیزی اندیشه نداشته و از هیچ وسیله روگردان نبود - (هدف) در نظر او قدری عالی بود که در برابر آن اندیشه (وسیله) هرگز موقع نداشت .

تلاشهای خستگی ناپذیر او در مدت چهل سال برای همین مامول مقدس بود - او از کشوری بکشوری میرفت . منورین را بدور خود جمع میکرد و آنها را بسوی همین هدف عالی جلب می نمود تا جائیکه خواهی نخواهی با سلاطین مطلق العنان و دیگر ارباب اقتدار طرف واقع می شد . از زور گویان تحقیر ها میدید - دوچار بند و زندان و نفی و تبعید میگردد - لیکن از تعقیب هدفیکه داشت - هدف انسانی و جهان شمول خود منصرف نمیشد و اگر يك راه را بسته میدید از راه دیگر مباد رزه و مجاهده خود را دنبال میکرد و چون پابند اصول و منطق بود قسم بقدم خود را بطرف مقصد نزدیک می ساخت - از همین است که چون می دید که ملل شرق و دنیای اسلام درینجه امرای خود خواه و بی عاطفه گرفتار اند - و از سوی دیگر دیوی استعمار غرب مانند هیولای مهیبی برای بلعیدن آنها دهن باز کرده است بنا بر آن اولتر از همه لازم می دید تا باندای حی علی الفلاح این کتله های خواب آلوده را بیدار و با داروی علم از مرض مزمن جهل و خرافات رها سازد و سپس از طریق اتحاد و اتفاق آنها را برای مقابله با استبداد داخلی و استعمار خارجی آماده و حاضر گرداند .

این بود هدفیکه سید جمال الدین افغان تمام عمر خود را وقف بر آورده ساختن آن نموده بود و تا آخرین لمحۀ حیات از تعقیب و جستجوی آن باز ننشست - اگر چه این آرمان مقدس در زمان خود شتاب آنجائیکه سید عالمقام آرزو داشت جامۀ عمل دربر نکرد لیکن بجز نت میتوان گفت که سید در طی مجاهدات پیگیر و دور و دراز خویش اینقدر

موفق شد که زمینه را برای عملی شدن این آرمان بزرگ در اکثر بلاد شرقی و اسلامی آماده سازد - چنانچه پس از وفات او در ظرف مدت کمتر از نیم قرن آن کشورهای شرقی و اسلامی که بیشتر مورد توجه سید واقع شده بودند، یکی بعد دیگری از برکت تعلیمات قیمت دار آن مرد بزرگ و بهمت فرزندان رشید و بادرد خویش که هر کدام بطور مستقیم و یا غیر مستقیم از شاگردان دبستان سید بوده اند، در راه تجدد و ترقی و طرد نظام‌های فرسوده استبدادی و در هم شکستن زنجیرهای ننگین اسارت و استعمار بیگانگان نائل گردیدند که خوشبختانه سردسته و پیشقدم آنها افغانستان عزیز ما مولد و موطن سید بوده است. اینک پس ازین مقدمه مختصر، در باره فضائل و خصائل شخصی این نابغه عصر و معرفی اجمالی افکار و اهداف عالی او، پیش از آنکه باصل موضوع این رساله که مطابق عنوان عبارت از رابطه طبیعی و علاقه قلبی سید به افغانستان و کوشش‌های مداومی است که در ضمن تلاشهای جهان شمول خود، مخصوصاً برای بیداری هموطنان و اعتلا و سربلندی وطن عزیز خویش نموده است می پردازیم.

بی مناسبت نخواهد بود اگر اولتر نظر معاصرین و دانشمندان بلند پایه جهان را نیز نسبت به شخصیت و مقام علمی و سیاسی اش از نظر بگذرانیم تا ثابت گردد که مادر باره فضائل و کمالات او راه مبالغه نیموده ایم بلکه آنچه می گوئیم کمتر از چیز است که سال‌ها پیش علمای برجسته دنیا که بیشتر از معاصرین - شاگردان، دوستان و اراکین و دانشمندان او بوده اند در حقش گفته و نوشته اند. اما چون نقل همه آنچه در باره سید بزرگوار در مدت صد سال گذشته گفته و نوشته شده است در این مختصر گنجایش ندارد، صرفاً به انتخاب چند نمونه از آنها و آنهم تا جائیکه به ارزیابی شخصیت و مقام علمی و خدمات فرهنگی و سیاسی او تعلق دارد اکتفا میکنیم.



## سید از نگاه معاصرینش

سید السادات مولانا جمال زنده از گفتار اوسنگ و سفال بنده حق بی نیاز از هر مقام نه غلام کس، نه کس او را غلام فطرتش از مغرب و مشرق بری است گرچه از روی نسبت خاوری است بنده حق مرد آزاد است و بس ملک و آئینش خدا داد است و بس «علامه اقبال لاهوری»

شیخ محمد عبده مفتی اعظم مصر که شاگرد، رفیق و همکار نزدیک سید بوده در یکی از آثارش میگوید «تاسید جمال الدین افغانی راننده بودم کور، کروگنگ بودم. او بود که بمن بینائی، شنوایی و قوه بیان بخشید...»

اما احساسات حقیقی او و درجه احترام، اعتقاد و خلوصش را به سید از یکی از نامه‌هایی که از بیروت برای سید به پارسی فرستاده، خوبتر میتوان درک کرد. او چنین می نویسد:

«از سوی تو بمن حکمتی رسید. است که به آن دلها را منقلب میکنم و عقول را در مییابم و در خاطرهای مردم تصرف مینمایم. من از تو سه روح دارم که اگر یکی از آنها در جهان حلول میکرد، جماد انسان میشد صورت ظاهر تو در قوه خیالم تجلی نمود و حکمت ترا جلوه گر می بینم روح حکمت تو، مردگان ما را زنده کرد و عقلمهای ما را روشن ساخت. ما برای تو اعدادیم و تو واحدی ما مخفی و تو آشکار. عکس روی ترا قبله وار مقابل خود گذاشته ام و آن را ناظر اعمال و کردار خود قرار داده ام و آنرا در همه حالات بر خودم چیره می بینم و جنبشی نمی کنم و سخنی نمی گویم و به هدفی نمی رسم و از مقصدی باز نمی گردم تا در عمل خود با احکام روح تو مطابق آیم. من در بی آن روح سه گانه بر فتم تا بخیر برسم و سخن حق را بلند کنم و شوکت و حکمت و سلطان فضیلت را نیرو بخشم. من در این زمینه برای اجرای راههای سه گانه ابزار و آلتی بیش نیستم و از خود اراده ندارم تا مبادا چارگانه شویم. قوای عالی من در نامه نگاری بتو از من دور شد. چه معلول در علت خود تاثیر نمی کند نوشته های من در پیش تو جز تضرع و زاری نیست و گمان نمی



شیخ محمد عبده شاگرد و همکار نزدیک سید (متوفی ۱۹۰۵ م)  
این شخص در سالهای اخیر زندگی مقام مفتی اعظم مصر را عهده دار  
گردیده بود

---

تاجمال الدین راننده بودم، کورکرو لال بودم او بمن بیانی شنوائی  
وقوه بیان بخشید. «گفتار محمد عبده»

---



کنم که من در این نامه ها چیز پوشیده را آشکار بسازم. با این همه از غلق عبارت خود و مخالفتی که با قواعد بلاغت در آن هست طلب عفو میکنم. شفیع من آنست که عقل من از دیدن تو ناتوان است و اندیشه من از مشیت تودر تو فرو نتواند رفت و چه شفیی از مهربانی تو نسبت به ضعفا نیرومند تر است؟ ...» (۱)

یکی دیگر از بزرگان مصر در محفل تجلیل سید که در سال ۱۳۱۲ شمسی (۱۹۳۳ میلادی) در قاهره برپا شده بود، بنمایندهی مجامع علمی و منورین و حکومت مصر درباره او چنین گوید: «سید جمال الدین افغانی یگانه محرك تجدید سیاست و اجتماع شرق و اسلام، دارای اثر عظیمی است نهضت قومی مصر جدید که در آن تأثیر افکار و مجهودات سید، مقام برجسته دارد از مسائل مهمی است که تذکار و ثبت آن وجیهه ما می باشد مثلیکه شرق و تمام بلاد اسلامی از جهاد او مستفید شدند مصر هم از این ناحیه سهم کا ملی دارد - حقیقتاً سید جمال الدین باعث اصلاح و تجدید طرز تعلیم (ازهر) و سیاست مصر گردید. روح حریت و وطنیت و نیز احساسات شجاعت و عداوت اجنبی را در پیکر مصریان ترزیق نمود - نویسندگی و نطق و خطابه را ترقی داد - نوابغ مصر مانند عبدالسلام مویلیحی یا شامام عبده - ابراهیم اللقائی - عبداللہ ندیم علی مظهر - ادیب اسحق از شاگردان رشید او میباشند. مایقین داریم که بیاد فقید مبرور حفله های دیگری نیز برپا خواهد شد» (۲)

جرجی زیدان نویسنده معروف عرب پس از معرفی مفصل سید چنین نتیجه گیری میکند: «هر کس که بر کار نامه های زندگی او یک مطالعه مختصر نماید درك خواهد کرد که مقصدیکه همواره مد نظر داشت و مرکزی که بر آن امید های خود را جمع کرده بود، اتحاد اسلام بود تحت اداره يك خلیفه واحد و درین کوشش خود هیچیک خواهش دنیوی نداشت حتی از ازدواج و اختیار کردن کدام پیشه هم صرف نظر کرد. لیکن با وجود این در مقصد خود ناکام ماند. اما در دل های دوستان و مریدان خود چنان روح زنده و راه وجود آورد که همیشه قوه آن روبه افزونی بود و تحریکات آن بالا می گرفت و ثمره جانفشانی های او در مشرق زمین روز بروز آشکار شده می رود.» (۳)

يك هيئت علمى ترك تحت رياست ابراهيم علاءالدين كه اكثر اعضاى آن از جمله معاصرین سید بودند، در كتاب (از رسته مردان بزرگ) راجع به سید جمال الدین افغانی چنین اظهار عقیده میکند: «در هنگامیکه این انقلاب بزرگ ترك برای تمام اقوام شرق در خصوص بیداری و اعتلا و مدنیت فیض رسانی میکند، شخصیتی موجود است که باید ماجرای خاطرات و مساعی او به خاطر آورده شود و آن سید جمال الدین افغان است. این نادره خلقت که در وسط آسیا تولد یافته و اسم او در هر گوشه دنیا یاد میشود جهت دمیدن حرکات انتباهی خویش نیم عصر بیشتر از این اقدام نموده و تا وقتیکه در استانبول حیات فانی راوداع کرد از مجاهده بازنه ایستاده است.» (۴)

سید حسن تقی زاده دانشمند ایرانی که یکی از اولین کسا نیست که درباره زندگانی شخصیت افکار و کار نامه های درخشان سید تحقیق و تتبع نموده، راجع به سید چنین میگوید «یکی از اشخاص معروف و مهم عهد اخیر در مشرق زمین سید جمال الدین معروف به افغانی بود که در نهضت ملل اسلامی تا ثیر عمده داشته. مشارالیه بلا شك يك مرد فوق العاده و صاحب کمالات و خصایل عالییه بوده و مخصوصاً استعداد فطری خطابت و نفوذ در نفوس و قلوب داشته است. بزرگترین خیال و آمال او همانا نهضت اسلامی و اتحاد اسلام بر اساس ترقی و نجات کشور های اسلامی از تسلط اروپا بود. مشارالیه بتمام معنی يك انقلابی پر شور بوده» (۵)

داکتر تاراچند محقق هندی در اثر خود بنام (تاریخ جنبش آزادی در هند) راجع به نقش سید چنین می نویسد: «سید جمال الدین شیپور بیداری مسلمانان را بصدا در آورد. مفکوره ضدیت با غرب را در ذهن مسلمانان جاگزین ساخت» (۶)

پروفیسر گولد زیر عالم شپیر آلمانی در دائرة المعارف اسلام راجع به شخصیت و افکار سید جمال جمال الدین افغانی چنین اظهار نظر میکند:

«سید جمال الدین پسر سید صفر یکی از رجال برجسته دنیای اسلام در قرن ۱۹ و در عین حال فیلسوف مصنف - نطق - روزنامه نگار و بالاتر از همه مرد سیاسی بود که حریفانش وی را (محرک خطرناک)

میخواندند - نامبرده در نهضت های آزادی و تشکیلات اساسی که در این اواخر در ممالک اسلامی برپا شده، سهم و نفوذ بزرگی داشته و برای آزادی ممالک اسلامی از نفوذ و انتفاع اروپائیان و برای ارتقای داخلی آنها بوسیله معرفی قوانین و مؤسسات آزاد و جهت اتحاد دول اسلامی که بتواند از نفوذ و مداخله اروپا ثیان جلوگیری نماید، همواره مصدر اقدامات و تحریرات مهمی گردیده است - او یکی از قهرمانان مفکوره (بان اسلامیزم) با زبان و قلم بوده است . (۷)

هانس کاهن عالم دیگر آلمان در (انسایکلو پیدیای علوم اجتماعی) در باره او چنین میگوید «جمال الدین اینرا میدانست که احیاء پاکیزگی اسلام و عظمت فلسفه او لیه آن، چنان وسیله ایست که به ذریعه آن اقوام مسلمان قوه سیاسی و برتری گذشته خود را دو باره بدست آورده میتواند - اثرات جمال الدین در صدسال گذشته سبب بزرگترین انقلاب فکری گردیده است» (۸)

ارنست رنان فیلسوف بزرگ قرن ۱۹ فرانسه که در پاریس با سید مناظرات دلچسپی بعمل آورده بود، نسبت به سید چنین اظهار نظر میکند:

«کمتر کسی نظیر او بر من اجرای نفوذ نموده است - چیزیکه مرا واداشت کنفرانس آینده خود را در سوربون در موضوع (اسلامیت و روح علمی) انتخاب نمایم بیشتر مصاحبه بود که بین من و شیخ موصوف اتفاق افتاد .

جمال الدین يك افغان است مبرا از هر قسم خرافات و موهومات - ما همیشه گفته ایم و ادعا کرده ایم که ارزش ادیان از روی نژاد هائی که از ادیان مزبور پیروی میکنند ارزیابی میشود - آزادی فکر - سنجیه نجیب و صادق اودر وقت صحبت به من چنان تاثیر کرده بود که گمان می کردم در برابر یکی از آشنا های قدیم خویش امثال ابن سینا، ابن رشد و یاکدام یکی دیگر از این دسته اشخاص بزرگی که مدت پنج قرن تمام، روایات روح بشری را نمایندگی میکردند قرار گرفته ام و از مشاهده این شخص و مقایسه آن با قسمت بزرگ دنیای مشرق که از مدتها کنجکاوای علمی و فلسفی در آن تقریباً بکلی خاموش شده است -

شگفت حقیقی بمن دست داد. شیخ جمال الدین بر جسته ترین نمونه آن ارواح آزادی است که هیچیک قوه مصنوعی بر آن حاکمیت کرده نمی تواند و از دیدن آن انسان به نظریه برخی مستشرقین هوشیار ارو پائی که میگویند افغانستان در تمام آسیا ( بعد از جاپان ) عناصر تشکیل کننده (ملیت) را بیشتر مالک میباشند قانع میشود . « (۹)

انسایکلو پید یای ریتا نیکا، سید را باین الفاظ معرفی میکند: «فیلسوف سیاستمدار ، روز نامه نویس مسلمان و یکی از مهمترین چهره های عالم اسلام در قرن ۱۹ که نفوذ بزرگی بر جنبش های گسترده آزادی خواهی و مشروطیت که در دهه های اخیر قرن گذشته بوجود آمد، گذاشته است- جوانی او در افغانستان گذشته و از آنجا در سال ۱۸۷۰ میلادی بمصر رفت و در آنجا مفکوره های تجدید ملیت و آزادی از سلطه اروپائی را تبلیغ نمود - مساعی جمال الدین متوجه آزادی از نفوذ اروپائیان و انکشاف داخلی کشور های مسلمان از طریق روی کار آوردن موسسات آزاد و اتحاد تمام کشورهای اسلامی تحت اثر یک خلیفه بوده است » (۱۰)

لاتراپ ستودارت شرق شناس امریکائی در باره سید چنین اظهار عقیده مینماید. « جمال الدین اولین مسلمانی بود که خطر نزدیک شدن غلبه مغرب را بصورت صحیح درک نموده و بقیه عمر خود را وقف آن نمود تا دنیای اسلام را از این خطر آگاه ساخته و ذرائع مدافعه آنرا معلوم نماید . در جای دیگر میگوید «جمال الدین جهانگرد بزرگی بود که نه تنها از دنیای اسلام معلومات صحیح داشت بلکه در باره اروپای غربی هم واقفیت کامل را دارا بود از برکت سیاحت های مسلسل خود و مطالعات گسترده خویش اطلاعات وسیع را مالک بوده که آنرا برای تحریکات گوناگون بطرق موثر استعمال میکرد . او مبلغ مادر زاد بود و از این حیث توجه مسردم را بسوی خود جلب مینمود و در جهان اسلام بهر جا میرفت در آنجا انقلابی برپا میکرد . برعکس شیخ سنوسی، او بامذهب کمتر سر و کار داشته و بصورت تام به سیاست منهنمک بود» (۱۱) .

ولفرد بلنت نویسنده، مستشرق و مرد سیاسی انگلیس که از شیفتگان و ارادتمندان سید بود در باره او چنین می گوید: « جمال الدین یکی از نوا بخ بود، تعلیمات او چنان اثر و نفوذی را ایجاد کرده که در سی سال اخیر در نهضت اصلاحی عالم اسلام بالاتر از آن دیده نشده است.

من، خود را تنها درجه مفتخر می دانم از اینکه وی مدت سه ماه در زیر سقف منزل من در انگلستان زندگی کرده است» (۱۲) و بالاخره پرو فیسور ادوارد برون مستشرق معروف انگلیس در باره سید چنین اظهار نظر میکند: «این شخص بزرگ چنان سیاستمدار چیره دست و چنان عالم جامعی بود که در دنیا کمتر نظیر آن دیده شده است. او بجز فصاحت زبان، علم وسیع، فهم و فراست سیاسی، معلومات متنوع و عشق حقیقی به اسلام (که انحطاط آنرا در قلب خود احساس میکرد) چیز دیگری از دولت و دنیا در دست نداشت لیکن با وجود این، سر دسته آزادی خواهان شرق بود. و بدون مبالغه می توان گفت دارای چنان قوتی بود که شاهان را روی تخت های شان بلرزه می آورد و نقشه های رمال او پائی را - ولو که خوب تهیه شده میبود - بهم میزد و قوت های نامعلومی را بکار می انداخت که کسی دیگر از سیاسیون مشرق و مغرب ملتفت اهمیت و امکان استفاده از آنها نشده بود.» (۱۳) اینهم نظر یکتن از معاصرین هموطن سید.

مرحوم غلام محمد خان متخلص به «طرزی افغان» که در زمان اقامت سید در استانبول با او دوستی و مراوده داشت، ضمن قصیده غرای خود در ستایش از او چنین میگوید:

جمال الدین نام آور سخن سنج و سخن پرور

خرد مند و هنر گستر فلک قدر و ملک سیما

تونور افغانستان اخگر تو عود افغانستان مجمر

تو جان افغانستان بیکر تو روح افغانستان اعضا

نه ماه مصر و شام استی که خورشید تمام استی

تو افغان را نظام استی زرای روشن والا



## سید که بود؟

بطوریکه در بالا اشاره کردیم اندیشه های مردان بزرگ در چوکات سرحدات جغرافیائی و سیاسی خاصی مقید مانده نمیتواند و مردان بزرگ اساساً به جا معاً بشریت تعلق دارند - لیکن باز هم چون بحکم قانون طبیعت ، هر انسان ناگزیر بخاک و مملتی مربوط و منسوب می باشد ، از اینرو مایه خو شنودی و افتخار است که این مرد بزرگ و ایین شخصیت عالی و کم نظیر که برای بیداری ملل شرق و جهان اسلام خدمات فراموش ناشدنی را انجام داده است ، در خاک مرد خیز افغانستان و دریک خانواده با علم و فضیلت افغان دنیا آمده و در آغوش کو هسار غرور آفرین و آب و هوای روح بخش این کشور پرورش یافته و در محیط خانوادگی نخست نزد پدر و سپس از دیگر آموزگاران وطن خط و کتابت و تعلیمات ابتدائی را فرا گرفته و آنوقت بمقصد تحصیلات بالاتر که قریحۀ خدا دادش او را بسوی آن میکشاند مانند شهباز جوانی از فراز کوه های سر بفلک کشیده کشور خود بسوی ا فقه های دور دست به پرواز در آمد . ولی باز هم بحیث یک فرزند اصیل هیچگاه زادگاه و برادران اصلی خود را فراموش نکرده بلکه هر جا که بوده و بهر کاریکه اشتغال داشته گوشه خاطرش متوجه احوال وطن مألوف و وطندارانش بوده و برای خیر و فلاح آنها از هیچ کوشش و مساعدتی دریغ نور زیده است .

راجع به مولد و تاریخ پیدایش و خانواده سید از زمان حیاتش تا امروز بسا کتب ، رسائل ، مقالات و خطابه ها در مطبوعات کشور ما و سایر کشور های جهان با لسنه مختلف تألیف و نشر شده است که اکثر آنها بقلم دوستان و معاصرین و یا به نقل قول از آنها میباشد ، امروز هم بمناسبت هشتاد و دو سال وفات سید ، دانشمندان وطن یکبار دیگر در پاره شخصیت ، زندگی و کارنامه های حیرت انگیز او از زاویه های مختلف و در رو شنائی اسناد و مدارک تازه و موثقی که بدست آمده است ، رسائل و مضامین متعددی تهیه نموده اند و در ضمن مراسم یادبود سید بدسترس علاقمندان قرار خواهد گرفت که موجودیت اینهمه

آثار ، اسناد و شواهد ما را از تکرار مطلب بی نیاز میسازد .

خوشبختانه یگانه ترددی که نسبت به مولد و ملیت اصلی سید در ذهن بعضی از دانشمندان خارجی بالخاصه نویسندگان ایرانی ، نظر بیک سلسله عوامل مشتبه کننده ، مدتی بعد از وفات او بوجود آمده بود ، در اثر بدست آمدن مجموعه اوراق شخصی ویاد داشتهای خطی سید که چندسال قبل در خانه یکی از دوستانش در ایران پیدا شد ، اکنون رفع گردیده است چنانچه دانشگاه تهران در مقدمه کتاب (مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سید جمال الدین مشهور بافغانی) که از روی همین اوراق ویاد داشتهای از طرف دو تن از دانشمندان: آقایان اصغر مهدوی و ایرج افشار ترتیب و تهیه شده است نظر به نوشته دستخطی خود سید که خود را از اهالی افغانستان و از سکنه کابل و از سادات کتر معرفی میکند، درباره افغان بودن او قناعت نموده و تنها موضوع موجودیت خانواده و قبرستانی منسوب به سید را در همدان قابل برسی و کنجکاوی مزید دانسته است که عین عبارت آنرا ذیلا نقل میکنیم . .

«اگرچه در پیوند او و خانواده اش با اسد آباد همدان شکی باقی نمیماند، این سوال پیدا میشود که چرا سید خود را ( مطابق سند شماره ۲۹ همین کتاب ) بعنوان یکی از اهالی افغان و کابلی و از سادات کتر معرفی کرده است ؟ در صورتیکه در صحت این نسبت شك نکنیم ، باید فرض کنیم که خانواده سید بعللی که برای ما مکتشوف نیست و شاید روزی کشف شود ، از افغانستان مهاجرت کرده و در اسد آباد مسکن گزیده اند »

را جمع باین سوال هم از حسن اتفاق اینک در اثر کاوش های دامنه دار دانشمندان افغان چه در محل (علاقه کتر) و چه در اسناد و دفاتر و سائر مدارک متعلق به آن دوره ، از قبیل گورستان و املاک و قلاع مربوط بسادات کتر و شجره نسب خانوادگی آنها و کتب ثبت املاک و فرامین شاهان افغان عنوانی روسای خانواده های مذکور و مکاتبات دولتی در باره آنها - با مقایسه و تطبیق آن با شجره نسب و الواح مقابر سادات همدان ، شواهدی بمیان آمده است که حلقه وصل این دو روایت

وکلید حل موضوع را بدست می‌دهد. و آن مهاجرت پدر سید با پسرش (سید جمال الدین) به همدان و ادامه تحصیلات سید در ایران و تشکیل خانواده جدید از طرف پدرش در آنجا میباشد که باصطلاح ازو پائیان این تحقیق جدید ، بمنزله یا فتن همان حلقه گمشده در ترتیب و تثبیت رویداد های دوره اول زندگی سید بشمار میرود که محققین ایرانی به آن اشاره کرده اند. و امید است در سیمیناری که در آینده نزدیک بمناسبت هشتاد و دو سال وفات سید در کابل بشمول دانشمندان کشور های ذی‌علاقه منجمله ایران ، دائر خواهد شد ، رساله مفصل و مستندی در همین موضوع از طرف محقق معروف افغان استاد عبدالحی حبیبی رئیس سابق انجمن تاریخ و ادب افغانستان و استاد پوهنتون کابل تقدیم گردد \*

بنا به تشریحات فوق ما صرف به نقل دوسند از جمله اسناد فراوانی که مبنی بر زادگاه و قومیت سید در دست است ، اکتفا میکنیم و بعد بموضوع اصل این رساله می‌پردازیم .

سند اول نوشته قلمی سید بزبان عربی در ورق اول سفید کتاب (الحاوی للمسائل النفائس) چاپ بولاق - ۱۲۵۴ هجری قمری که عین عبارت آن اینست . « من سكنة کابل - من اهالی الافغان - جمال الدین من سادات کتر » و بنام سند شماره (۲۹) در کتاب اسناد و مدارک (فوق الذکر) قید و تحت لوحه ۸ و تصویر ۲۳ زنگو گراف شده است و اصل آن در کتابخانه مجلس در تهران موجود می باشد \*

دلیل نقل این سند آنست که سید در آن بصورت صریح و دقیق و موکد ، ملیت و مولد و موطن اصلی خود را بقلم خودش توضیح نموده تا برای

\*- مادر حالیکه از این اقدام دانشگاه تهران و همکاران دانشمندان در جمع آوری و نشر یک قسمت از اسناد و مدارک یافت شده در خزانه مرحوم امین‌الضرب ثانی تمجید و تشکر مینمائیم امیدواریم قسمت باقی مانده اسناد و مدارک مذکور که فعلا در کتابخانه مجلس محفوظ است نیز چاپ و بدسترس علاقمندان گذاشته شود تا با سامعومات قیمت دار دیگری که یقیناً در اسناد مذکور چه درباره سید و چه بطور عموم درباره اوضاع و جریانات مهم دیگر آن عصر موجود است مورد بررسی دانش پژوهان قرار گیرد

سید کاظمی بن امالی اصفهان  
السید جمال الدین بن سادات

یاد داشت خطی سید در معرفی هویت و ملیت



هیچکس موقع و مجال هیچ شك و تردید و موردی برای هیچ قسم تأویل و توجیه دیگر باقی نماند. چنانچه در حالیکه هر یک از این سه جمله کوتاه که ذکر نموده یعنی (از سکنه کابل - از اهالی افغان از سادات کثر) بذات خود برای افاده مطلب کافی بود، لیکن سید هر سه جمله را که در حقیقت هر کدام مصدق و موید دیگری می‌باشند استعمال نموده است.... گوئی با فکر رسا و دور بینی که داشت پیش بینی بروز همچو اشتباهات و تلقیات ضد و نقیض را که بکرات در مورد اشخاص بزرگ پس از مرگ شان بمیان آمده است نموده و برای جلوگیری و ازاله آن در یکی از یادداشت‌های شخصی، بخط خود اصل و نسب و ملیت خویش را با الفاظ واضح و موکد، ثبت و ضبط کرده است.

سند دوم که در کتب و رسائل منتشره در باره سید کمتر به آن اشاره شده عبارت است از نقل قولی از سید توسط یکی از معاصرین و دوستانش مخزومی پاشانو یسنده مشهور شامی که در رساله بنام (خاطرات سید جمال الدین) در سال ۱۹۳۱ میلادی به لسان عربی در بیروت بچاپ رسیده و ترجمه دری آن از اینقرار است « من در سنه ۱۲۵۴ قمری متولد شدم و اکثر عمر خود را، زیاده از نصف قرن، بترك اضطراری بلاد افغانی خود و سرزمینی که نخستین بار تن من به آن لمس کرد، گذراندم زیرا در آنجا اضطراب افتاده و ملعبه هوا و اغراض بود»

این سند را از آنجهت انتخاب نمودیم که با وجود ایجاز عبارت (که از خصائص سید است) مطالب زیادی را افاده و حقائق مهمی را در باره ولادت و ملیت سید و او ضاع آنوقت افغانستان و عواملی که سید را مجبور بترك خاک آبائیش نمود و طول مدتی، که بر خلاف میل و آرزوی خود، در خارج از وطن بسر میبرد، روشن میسازد. و عبارت دیگر این گفتار موجز بمنزله تاریخچه مختصر دوره اول زندگی سید است که اکثر پژوهندگان از خود و بیگانه تا این وقت در تعیین و تثبیت آن بنا بر عدم موجودیت مأخذ معتبر موثق نشده و غالباً از آن سرسری گذشته‌اند و به

نقل قول از یکدیگر اکتفاء و رزیده‌اند، و اینک از روی همین گفتار کوتاه و پر معنی، ما می‌توانیم علاوه بر مطالبی که در بالا به آن اشاره شد، اینرا هم استنباط نمائیم که سیدزمانیکه سن شریفش از هشت سال متجاوز نبود، بار اول افغانستان را ترك نموده است نه بسن ۱۸ سالگی بطوریکه در بسا مأخذ ذکر گردیده (و اغلباً از اشتباه لفظی که از ۱۸ خوانده‌اند نشئت کرده است) و تصحیح این سهو، نظراتی را که محققین افغانی بتازگی در اثر مقایسه اسناد و تطبیق سنوات و دیگر کاوش‌های علمی و مشاهدات عملی دربارهٔ طفولیت و ابتدای جوانی سید، قائم نموده‌اند یکبار دیگر تائید میکند. چنانچه اگر عمر سید را بین ۶۰ و ۵۹ سال حساب کنیم و هشت سال اول را در افغانستان در نظر بگیریم دورهٔ گشت و گذار و جهان‌گردیهای سید، همان نیم قرن را که خودش گفته است احتواء خواهد کرد ولو که ازین نیم قرن باز هم تقریباً (۴) سال دیگر نیز در افغانستان گذشته است.

علی‌ای حال، چون موضوع اصلی این رساله دورهٔ بلوغ و پختگی سید و شرح علاقمندی خاص او به افغانستان میباشد، از اینرو این دوره را بدو بخش تقسیم میکنیم، بخش اول مدتی که سید در افغانستان بود و بخش دوم دورهٔ است که سید در خارج از افغانستان مشغول جهانگردی و طرح و تطبیق نقشه‌های بلند بالایش برای بیداری سائرها و ملل شرقی و اسلامی و دمیدن روح آزادی خواهی در آنها و مبارزهٔ پیگیر علیه استعمار غرب بوده، و لیکن با وصف دوری از وطن و عدم وسائل، و موجود بودن شرائط نامساعد در افغانستان، باز هم همیشه و در هر فرصت و هر جائی در اندیشه‌ها، نقشه‌ها و تلاشهای گستردهٔ سید، افغانستان مقام اول را حائز بوده است که اینک ما بروی اسناد و شواهدیکه جسبه جسبه از لابلای مصاحبه‌ها، مقالات، رسائل و تالیفات خود سید و هم از خلال سائرها فعالیت‌ها و مشغولیت‌های گوناگون او، و نیز از روی آثار مختلف و متعددی که در بارهٔ وی از طرف دانشمندان جهان چه در وقت حیات و چه پس از وفاتش برشتهٔ تحریر در آمده است، سعی می‌کنیم، همین قسمت را حتی المقدور جمع و ترتیب و در معرض مطالعه و استفادهٔ هموطنان عزیز و سائرها علاقمندان قرار دهیم.

## بخش اول

### سید در افغانستان

#### در دوره امیر دوست محمد خان

بطوریکه در بالا اشاره شد سید بعد از سن هشت سالگی بمعیت پدر خود سید صفدر نظر به عوامل مجبره که خود هم به آن اشاره کرده است وطن را ترک و ابتداء به ایران و بعد به عربستان و هندوستان مسافرت نموده و پس از فراگرفتن علوم متداول عصر از نزد علمای جید از قبیل شیخ مرتضی انصاری (۱) و امثال او و بدست آوردن اذن وعظ و ارشاد یقسمیکه در منابع معتبر بتواتر قید شده در حوالی سال ۱۲۷۷ هجری قمری مطابق ۱۸۶۰ میلادی از طریق بلوچستان بافغانستان مراجعت و در شهر کابل در گذرگدیری اقامت اختیار نمود و در مدرسه مربوط مسجد جامع آن محله که از مدارس مشهور پایتخت بود به تدریس شروع کرد و ضمناً با علماء و مدرسین مشهور عصر امثال (ماهر بن علی) محشور و بمباحثات علمی می پرداخت که بعضی از مورخان از او بنام استاد سید نام برده اند سید جوان بزودی شهرت کافی کسب نمود تا آنکه در زمستان همان سال زمانیکه امیر دوست محمد خان مطابق معمول برای گذشتاندن ایام سر ما بسه جلال آباد رفته بود و سید هم بعد از دیدن اقارب خویش از کُنر بسه جلال آباد رسیده بود، توسط سید فقیر پاچا از بزرگان کُنر بحضور امیر معرفی گردید و تاجائیکه اکثر مآخذ اتفاق دارند سیمای موقر، هوش سرشار، شخصیت جذاب، فصاحت بیان، وسعت معلومات و مخصوصاً متانت و پختگی اطوار سید در امیر تأثیر فراوانی نموده که او را با وجود جوانی (که در این وقت عمرش از ۲۴ سال تجاوز نکرده بود) نه تنها در جمله اهل دربار شامل ساخت بلکه بر علاوه بملاحظه مقام علمی اش، تربیه شهرزادگان را

\*مهر مربع که نقش آن در جمله (اسناد و مدارک) دیده میشود اغلباً مربوط بهمین زمان است زیرا کسانیکه بخدمت دولت داخل میشدند حتمی بود که مهری داشته باشند که موجب شناسائی شخص و رفع مفالطه در امور رسمی باشد (تصویر شماره ۱۲).



(که عادتاً به دانشمندان مسن و معروف اختصاص داشت) بوی تفویض نمود.

چنانچه در همین موقع بود که سید یا امیرزاده محمد اعظم خان که در این سفر بمعیت پدر، بو آشنائی حاصل نمود که این آشنائی بمرور زمان مبدل بیک دوستی و علاقه عمیق گردید که تفصیلاً آن خواهد آمد.

لیکن این وظیفه سید به محمد اعظم خان اختصاص نداشت بلکه دیگر شهزادگان جوان که معمولاً در سفر و حضر با امیر یکجا بودند منجمله شیرعلی خان و لיעهد و برادران خوردتر او محمد امین خان و محمد شریف خان نیز تحت تربیه وی قرار داشتند که تأثیر افکار سید را در آنها نیز مخصوصاً شهزاده شیرعلی خان که بعد ها جانشین پدر شد در دوره پادشا هیش خوبتر میتوان مشاهده نمود.

اما این دوره که با سالهای اخیر حیات امیر دوست محمد خان مصادف بود یک دوره آرامش و استقرار نبود تا سید می توانست بفراغ خاطر قسمیکه آرزو داشت بوظیفه تعلیم و تدریس و وعظ و ارشاد می پرداخت بالعکس بزودی امیر دوست محمد خان بعزم الحاق هرات که هنوز از اداره مرکزی مجزا وزیر ائمه را داد و برادر زاده اش سلطان احمد خان بصورت مستقل اداره میشد، با اکثر پسران، کار داران و عملاً دربار از کابل حرکت نمود که سید نیز در جمله آنها بود و در تمام مدت سفر و محاربات و محاصره طولانی هرات در زمره ملتزمین و مشاورین امیر سهم فعالی را بدوش داشت حتی میگویند در امور نظامی نیز دوش بدوش شهزادگان داخل فعالیت بود (۲) تا اینکه بالاخره شهر هرات بعد از ده ماه محاصره بتاريخ ۸ ذی حجه ۱۲۷۸ هجری قمری مطابق ۲۷ می ۱۸۶۲ میلادی فتح گردیده و تحت نفوذ حکومت مرکزی قرار گرفت. ولی فقط (۱۲) روز بعد از این واقعه امیر دوست محمد خان وفات یافت و شیرعلی خان که قبلاً از طرف امیر باوصف اینکه از روی سن از محمد افضل خان و محمد اعظم خان خوردتر بود، بحیث ولیعهد تعیین گردیده بود. بیاد شا هسی شناخته شد.

درین وقت دونفر بر شهزادگان نفوذ بیشتر داشتند یکی سید و دیگر

محمد رفیق خان لودین . سید طرفدار اتحاد شمهزادگان و حفظ استقرار در کشور بود چنانچه محمد اعظم خان را نظر به نفوذیکه بر او داشت و او ساخت تابه شیر علی خان بیعت نماید . اما محمد رفیق خان که بسا شیر علی خان نزدیک بود ، امیر جدید را تحریک می نمود که بر برادران خود اعتماد نکرده آنها را تا رسیدن به کابل تحت نظارت قرار دهد این تذبذب امیر موجب تولید سوءظن در نزد برادرانش گردید و اولتر از همه محمد اعظم خان که طبعاً شخص جاه طلبی بود و پادشاهی را حق برادر بزرگ اعیانی خود محمد افضل خان و بعد از او نظر به سن حق خود میدانست ، بر خلاف توصیه و مساعی مصلحت جوینان سید در صدد مخالفت با امیر جدید و تشکیل ائتلافی از دیگر برادران خود برآمد . این وضع سید را در موقعیت مشکلی قرار داد چه از یک طرف مصالح مملکت و سلطنت ایجاب میکرد که از هر نوع تفرقه جلو گیری بعمل آید و از طرف دیگر دوستی و نزدیکی سید با محمد اعظم خان آزادی عمل را از او سلب می نمود - ولی با وصف این وقتی محمد اعظم خان برخلاف مشوره و بدون اطلاع او در عرض راه قندهار از منزل سبزوار (شیندند) به هزاره جات داخل و سپس از راه لوگر بطرف زرمت عزیمت نمود تا از اقوام مادری خویش قوائی فراهم نموده پیش از رسیدن امیر شیر علی خان کابل را تصرف نماید ، باز هم سید بکمک یک عده خیر اندیشان دیگر ، امیر را به مدارا ترغیب نموده فرمان عفو بنام محمد اعظم خان و دیگر برادران که با او هم دست شده بودند حاصل کرد . لیکن محمد اعظم خان که نقشه خود را بطوریکه شرح داده شد قبلاً طرح کرده بود ، باز هم از آمدن بحضور امیر اباورزید و حتی وقتیکه امیر با اثر مساعی مکرر سید حاضر شد یک عده سر داران را جهت اطمینان او به زرمات اعزام دارد هنوز هم به انتظار معلوم شدن افکار سائر برادران مخصوصاً محمد افضل خان برادر بزرگ خود که در بلخ بود به بهانه جوئی و تعلل ادامه داد ، در این میان سید بمعیت امیر جدید بکابل رسید و در اینجا هم یگانه مقصدش این بود تا هر طور باشد از اتفاق داخلی جلو گیری نماید . چنانچه تا مدتی امیر را از اتخاذ

اقدامات عملی واعزام قوا بمقا بل محمد اعظم خان مانع گردید . اما متأسفانه این موقف خیر خوا هانه او از طرف در باریان حسود خصوصاً محمد رفیق خان لودین و زیر ا میر شیرعلی خان سوء تعبیر شده آنرا یکنوع همدستی علیه امیر جلوه میدادند و امیر را با اقدامات جدی تر علیه برادرانش که اکنون یکی بعد دیگری نسبت بعزائم ا میر جدید مشتمبه شده بودند تشویق می نمودند بطوریکه سید خود را عملاً مورد سوء ظن و تعقیب مشاهده میکرد خصوصاً بعد از توطئه قتل امیر که گفته میشود توسط محمد سرور خان پسر محمد اعظم خان که بقسم گروگان نزد ا میر بسر می برد بهمدستی جلال الدین خان پسر وزیر اکبر خان طرح گردیده بود وضعیت سیده مشکلتز گردید (۳) بنا بران باقی ماندن خود را در کابل جائز ندیده از امیر در خواست نمود تا برای زیارت اماکن مقدسه جانب عربستان برود. امیر بعد از آنکه از او اطمینان گرفت که به محمد اعظم خان ملحق نخواهد شد اجازه مرخصی داد.

در همین وقت بود که سید نظریات اصلاحی خود را نسبت بامور مملکت واری بصورت یک طومار مفصل بطوریکه اکثر مورخان تذکر داده اند در بالا حصار به امیر شیر علی خان تقدیم نمود (۴) و همین نظریات بود که بعد ها در سلطنت دوم امیر شیرعلی خان (۱۲۸۵-۱۲۹۶ هـ - ق- مطابق ۱۸۶۸-۱۸۷۸ میلادی) اساس پروگرام اصلاحی امیر موصوف قرار گرفت و بموجب آن افغانستان اولین کشور آسیائی بود که به اصلاحات عمومی در جمیع ساحات اداری، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، تخنیکی و فرهنگی مطابق اصول و مفکوره های مدرن اقدام نمود که در این قسمت حتی از جاپان هم پیشقدم تر بوده است\*

\* چون پانی ترقیات جدید جاپان امیر اطور (میجی) میباشد که در سال ۱۸۶۹ میلادی زمام امور ابدست گرفت و پادشاهی دوم امیر شیرعلی خان یکسال قبل از او در سال ۱۸۶۸ آغاز یافته بنا بران میتوان گفت که نهضت جدید اصلاحی درین دو کشور آسیائی همزمان شروع گردیده و اتفاقاً خطوط اساسی آنها هم بایکدیگر شبیه بوده است ...

امادر حالیکه پروگرام انکشافی جاپان بسلاوقه پیش میرفت متأسفانه جنبش اصلاحی افغانستان باینر مداخله مستقیم قوای استعمار بطوریکه همه میدانند در نطفه خشک گردید .

خلاصه سید بادل شکسته و مایوس در نیمه سال ۱۲۷۹ هجری قمری (اواخر ۱۸۶۲ میلادی) به هند رسید و بلافاصله به تبلیغ اتحاد و اتفاق بین جوامع مختلف هند به مقصد رهائی از یوغ اسارت بیگانگان شروع کرد. از اینرو دولت بر تانیه که تازه از غائله شورش سپاهیان هندی (۱۸۵۷ میلادی) فراغت حاصل نموده بود، با اجازه اقامت نداده و سید مجبور شد بزودی خاک هند را ترک نماید.

اگر چه تفصیل این دوره اقامت کوتاه سید در هند روشن نیست لیکن نظر باینکه پیش از بازگشت با افغانستان مدت یک و نیم سال در هند مشغول تحصیل بوده، شك نیست که در آنجا دوستان و آشنایان زیادی داشته و میتوانست نزد آنها برگردد و مدتی در هند اقامت اختیار نماید و از همین جا انکشافات اوضاع رادر افغانستان تعقیب نماید اما بطوریکه اکثر مورخان (منجمله قاضی محمد عبدا لفقار هندی که رویداد مسافرت های سید را در هند از نزدیک تعقیب و تحقیق نموده است) در آثار خود اشاره کرده اند، نظر به رول مهمی که سید در دوران اقامت دو ساله اخیر خود در سپاه سیات افغانستان بازی نموده بود انگلیس ها بود و باش او را در هند در چنان موقعیکه هنوز اذهان عامه هند بی‌اعلیه انگلیس مشتعل بود، مناسب ندانسته، هرچه زودتر وسائل بیرون شدن او را فراهم نمودند و سید در او آخر سال ۱۲۷۹ هجری قمری (شروع ۱۸۶۳ میلادی) از طریق دریا عازم عربستان گردید.

## در دوره امیر محمد افضل خان

در حالیکه سید مشغول سیاحت در کشور های عربی از قبیل فلسطین، شامات و عراق بود و زمینه را برای نشر و تبلیغ نظریات اصلاحی خود از هر حیث مساعد می دید ، لیکن افکارش تماما متوجه افغانستان بوده و از آینده وطن قلباً نگران بود. از همین جهت تصمیم گرفت در جائی باشد که خوبتر و زودتر از رویداد های افغانستان اطلاع حاصل نماید بنا بران در سال ۱۲۸۲ هـ ق مطابق ۱۸۶۵ میلادی بطرف ایران حرکت کرد و در تهران از سقوط امیر شیرعلی خان و پادشاهی امیر محمد افضل خان و وزارت محمد اعظم خان شنید و یکبار دیگر بارقه امید در ضمیرش درخشیدن گرفت و بلا درنگ در صدد بازگشت بوطن بر آمد چنانچه در شروع سال ۱۲۸۳ هجری قمری مطابق ۱۸۶۶ میلادی از تهران بقصد افغانستان عزیمت نمود و پس از توقف های مختصر در طوس و مشهد در اواخر جماد الاولی وارد هرات شده و بطور یکه خودش در یاد داشتهای خود نوشته است در سرای نوریگ اقامت گزید \*

باید دانست که درینوقت هرات در دست امیر شیرعلی خان بود که پس از شکست از کابل باین ولایت که پسرش محمد یعقوب خان حکمران آن بود رو آورده و در آنجا حکومت مستقلی برای خود تشکیل داده بود .

اگرچه جریانات بر خورد سید با امیر شیر علی خان در این شهر روشن نیست لیکن چون مدت اقامت او چهل روز بود ثابت است که سید در این مدت با امیر داخل مرادوده بوده و شك نیست که با زهم همان تقاضای خاتمه دادن به نفاق و خانه جنگی موضوع اصلی صحبت های او را با امیر شیرعلی خان تشکیل میداده است با این فرق که در دفعه گذشته سید، امیر شیر علی خان را بنا بر اراده پدرش و قبولی مردم

\* درین رساله هر جا به یادداشت های سید حواله داده شده و یا به (اسناد و مدارک) اشاره بعمل آمده مقصد از کتاب (اسناد و مدارک چاپ نشده) چاپ تهران است که قبلا بطور مفصل معرفی گردیده.

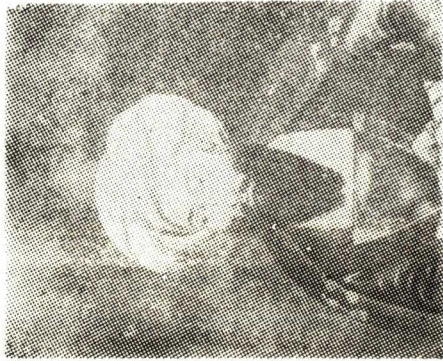
شاهان معاصر سید



امیر دوست محمد خان



امیر محمد افضل خان



امیر محمد اعظم خان



امير شيرعلی خان پادشاه منور و ترقی پسند افغانستان که یساک  
قسمت از پروگرام اصلاحات اساسی سید را در دوره دوم سلطنت  
خود مورد تطبیق قرار داد.

افغانستان پادشاه بالاستحقاق افغانستان میدانست و اکنون که امیر محمد افضل خان بهمت محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان پس از پیکار های دور و دراز تخت کابل را تصاحب نموده بود ، امیر شیر علی خان در نظر سید شمهزاده فرازی بیش نبود و بایست از پافشاری مزید که موجب ضعف مملکت و قتل و بربادی افراد بیگناه میشد، صر فنظر نماید. لیکن امیر شیر علی خان نه تنها برای شنیدن نصایح سید حاضر نبود بلکه عملا برای جمع آوری قوا و حرکت بطرف کابل داخل اقدامات نمود . چنانچه قوای گرد آورده اودر همین وقت به قندهار رسیده و امیر انتظار خیر فتح قندهار را داشت ناخود نیز به آنطرف عزیمت نماید. بنابراین بعید نیست سید را به همراهی خود دعوت نموده باشد تا بعد از فتح قندهار ، بوسیله محمد اعظم خان، برای انصراف امیر محمد افضل خان از سلطنت وساطت نماید . حقیقت هر چه بوده باشد سید بطوریکه از یاد داشتهایش معلوم میشود در ماه رجب ۱۲۸۳ هجری قمری و همزمان با حرکت امیر شیر علی خان جا نب قندهار ، هرات را ترک و در ماه شعبان ۱۲۸۳ هجری قمری به قندهار رسیده و ابتداء در بازار هرات اقامت داشت و این دروقتی بود که قوای امیر شیر علی خان قندهار را تصرف و برای مقابله با قوای امیر محمد افضل که تحت قیادت محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان از کابل اعزام شده بود ، جانب قلات حرکت کرده بود لیکن بطوریکه در اوراق تاریخ ضبط است در این جنگ که بتاریخ (۹) ماه رمضان ۱۲۸۳ هجری قمری (۱۲۶۶ میلادی) در حوالی قلات (زابل) اتفاق افتاد قوای امیر شیر علی خان شکست خورده و خود امیر شیر علی خان دوباره به هرات عقب نشینی کرد و محمد اعظم خان بنام امیر محمد افضل خان در قندهار بحکومت نشست. (\*)

بهر حال از تصادفات روز گاردو رفیق قدیم، بعد از (چهار) سال

\* شرح واقعات و رویداد های این دوره بیشتر از کتاب (افغانستان در قرن ۱۹) اثر نگارنده اخذ شده است بنابراین از ذکر صفحات برای جلوگیری از طولانی کلام صرف نظر بعمل



جدائی ، در حالیکه هر کدام با سر نوشت جداگانه در کشور های بیگانه سرگردان بودند و هرگز امید دیدار همدگر را نداشتند ، در تحت شرایط کاملاً جدیدی خود را در کنار همدگر مشاهده کردند. همان بود که عهد و پیمان گذشته را تجدید و به طرح و تهیه پلان های نوینی پرداختند . اگر چه سید بروی هر مصلحتی که بود در یاد داشت های خود در این باره چیزی ذکر نکرده که این خود حساسیت موقع و محرمیت موضوع را نشان میدهد ، اما از روی فعالیت های گسترده سید و تماس های مخفیانه او با علما و معارف قندهار که نام های شان در یاد داشتهای سید بعضاً بطور واضح و از بعضی دیگر بصورت رمز درج است استنباط شده می تواند که سید و حکمران قندهار پلانهای مهم و دور رسی را روی دست داشته اند که کسی دیگر بغیر از خودشان از آن آگاه نبوده است مخصوصاً موجودیت امیرزاده عبدالرحمن خان پسر ارشد امیر محمد افضل خان که بحیث سر لشکر با کاکای خود همراه بود و رقابت های زیر پرده که بین کاکا و پدر از دیر باز وجود داشت آنها را باین رازداری وادار میکرد و از همین سبب بود که سید بجای آنکه با محمد اعظم خان در قصر حکومتی زندگی کند بالعکس بقرار نوشته خودش در بازار شکارپور در سرای (جیتن هندو) بسر میبرد و ملاقات های او با محمد اعظم خان بطور محرمانه صورت میگرفت ، یقین سید نه تنها با بزرگان قندهار مخصوصاً طبقه روحانیون متنقد از قبیل قاضی عبدالرحمن خان مشهور به خان ملا و پسرش سعد الدین خان (جد علمی ها و کریمی ها) ملا عبدالرحیم پسر ملا حبیبو (جد حبیبی ها) و ملا عبدالحق خرقه (جد حقانی و بینوا) و ملا عبدالحق ظل ، قاضی غلام و ملا عبدالاحد پسرش (قاضیان معروف) صوفی بردرانی و ملا خواجه محمد شاگرد او ( روحانیون متقی ) ملا عبدالرحیم اسحق زائی شاگرد صوفی مذکور ، بلکه با علمای معروف هرات مانند ملا محمد عمر (جد سلجوقی ها ) ملا ابوالحسن قاضی ، ملا عبدالله قاضی اناردره و همچنین با علمای مشهور علاقه غلزاری (عرض راه قندهار و کابل) از جمله ملا دین محمد مشهور به ملا مشك عالم (که در دوران استیلای دوم انگلیس

در قطار مجا هدین درجه اول ملی قرار داشت ( بطور دائم در تماس بود و معلوم است که هدف تمام این تماس ها که بعضاً بصورت مکاتبه توسط اعزام قاصد های مخصوص صورت میگرفت، جدا ساختن روحانیون بزرگ از امیر شیرعلی خان و جلب آنها ظاهراً بطرف امیر محمد افضل خان و باطناً بسوی محمد اعظم خان که خود را از همین وقت پادشاه آینده افغانستان میدید، بوده است. باین قسم سید مدت هشت ماه در قند هار مشغول فعالیت های مرموز و محرمانه بود.

اتفاقاً در همین ایام بآثر توجه امیر شیر علی خان بطرف مزار شریف و اتحاد او با فیض محمد خان برادر دیگرش که حکمران بلخ بود امیر محمد افضل خان پسر خود عبدالرحمن خان را بایک قسمت از قوای قند هار بکابل طلب نموده و صحنه برای محمد اعظم خان و سید خالی شد و آنها چنان مشغول سروصورت دادن نقشه های محرمانه و مرموز شان بودند که وقتی امیر محمد افضل خان بآثر نزدیک شدن امیر شیر علی خان و فیض محمد خان بکابل توسط چاپار مخصوص محمد اعظم خان را باقوای باقیمانده قندهار بکابل جلب کرد، محمد اعظم خان نتوانست (ویا نخواست) بصورت فوری چنانکه انتظار میرفت امر برادر را عملی نماید و در آخر زمانیکه تصمیم بحرکت گرفت ( ربیع الاول ۱۲۸۴ هجری قمری ) چنان به تأنی حرکت میکرد که گوئی اصلاً عجله در کار نبوده است چنانچه از روی یاد داشت سید فاصله بین قندهار و غزنی را که عادتاً در ده روز طی میشد بیک ماه طی کردند و معلوم است که در هر جا بابزرگان قوم کنگاش ها و گفتگو هایی داشته اند و بالاخره زمانیکه در ماه (ربیع الثانی) به غزنی رسیدند باوصف پیغامهای مکرر امیر محمد افضل خان و نازکی اوضاع پایتخت در غزنی توقف نمودند تا نتیجه جنگ معلوم شود و بعد از آن مطابق صوابدید خود تصمیمی اتخاذ نمایند که این توقف در حدود دو ماه دوام کرد تا اینکه خبر کشته شدن فیض محمد خان در جنگ بازارک (پنجشیر) و شکست امیر شیرعلی خان توأم با خبر بیماری امیر محمد افضل خان باو رسید \*

\* کتاب (اسناد ومدارک) نامبادر صفحه ۸- تصاویر ۸ تا ۸۴ و جدول سنوات صفحه ۱۰۶ تا ۱۰۸

آنوقت بلا در نگ خود را بکابل رسانید (۲۵ جمادی الاخر ۱۲۸۴ ه ق) و قتی که بکابل رسید امیر در بستر مرگ افتاده و فرصت جواب و سوال بین دو برادر باقی نمانده بود. بلافاصله پسر از وفات امیر، بدون اعتناء به حقوق عبدالرحمن خان، پادشاهی محمد اعظم خان در کابل اعلان شد و سید جمال الدین بطوریکه در یاد داشت‌های خود می‌نویسد، حین ورود بکابل بصوابدید امیر جدید در بالا حصار در عمارتی که به سراچه امیر دوست محمد خان مشهور بود اقامت اختیار نموده و متعاقب اعلان پادشاهی امیر محمد اعظم خان امور وزارت را بدست گرفت. (\*).

در اینجا باید تصریح شود که اکثر مورخان واقعات مربوط بدوره اول پادشاهی امیر شیر علی خان را تاجائیکه به سید تعلق می‌گیرد مربوط بدوره دوم پادشاهی امیر شیر علی خان دانسته اند حالانکه از روی یادداشت‌های خطی خود سید که تاریخ‌های مواصلت و حرکت خود را واضحاً قید کرده است ثابت می‌شود که سید در سلطنت دوم امیر شیر علی خان در افغانستان نبوده بلکه پیش از سقوط سلطنت امیر محمد اعظم خان چنانچه در قسمت ما بعد دیده خواهد شد از افغانستان خارج شده است که امید است در آینده نویسندگان محترم این واقعیت را در نظر خواهند گرفت تا از تکرار این اشتباه جلوگیری باشد.

\* درین رساله حتی المقدور سعی شده است تا تاریخ‌ها از روی تقویم هجری قمری که در اغلب مآخذ شرقی مورد استعمال بوده با تطبیق آن به تقویم میلادی یکجا نشان داده شود لیکن در بعضی جاها که تاریخ صحیح معلوم نبود از خوف اینکه موجب مزید اشتباه نگردد به هر کدام که بصورت دقیق در دست بود اکتفاء بعمل آمده و صرف سال آن بصورت تقریبی به تقویم دیگر قید شده است. باز هم در بخش سوم که مربوط به دوره جهانگردی سید و اقامت او در کشور های اروپایی میباشد تاریخها تنها به تقویم میلادی و بعضاً توأم با تقویم شمسی نشان داده شده است.

## در دوره امیر محمد اعظم خان

با پادشاهی امیر محمد اعظم خان سید برای بار اول زمینه را برای عملی کردن نقشه های بلندبالائی که از چندین سال باین طرف در سر می پرورانید آماده میدید - سید به طوریکه خودش در یادداشت های خود بکرات به آن اشاره کرده است در طی مسافرتها و سیاحت های دور و دراز خویش در ممالک شرقی همواره در اوضاع این کشورها و علل پسماندگی آنها تعمق نموده و برای رفع این پسماندگی هاراه ها و وسائل ممکنه را از نظر گذرانیده بود و هم وسائل و موسسات جدیدی را که توسط قدرتمندترین استعماری غرب در کشور های شرقی و اسلامی وارد و مورد استفاده آنها قرار گرفته بود مشاهده نموده و بروی این مطالعات و مشاهدات مفکوره های مشخصی در ذهنش نقش بسته بود که آرزو داشت آنها را در وطن خویش عملی سازد. او می خواست او لتر از همه نظام فرسوده استبدادی و ارباب رعیتی یا استثمار و بهره کشی فرد از توده را که در نظرش منشاء فقر و بد بختی مردم و عقب ماندگی مملکت بود بیک نظام مودرن و عادلانه تبدیل نماید. او آرزو داشت جهل و خرافات را که وسیله بقا و دوام بهره کشی افراط محدود و محدود از توده های معصوم و بی خبر بود، ریشه کن نماید. او در صدد بود عدالت اجتماعی را جانشین زورگوئی و ضعیف کشی گرداند. بالاخره او می خواست یک تحول بنیادی را در جامعه افغانی بروی موازین علمی که از برکت انقلاب صنعتی اروپا بوسیله کتب و جراید تازه باین قسمت دنیا معرفی شده بود، تطبیق نماید.

او برای عملی کردن این آرزوهای عالی تمام امید های خود را به امیر جوانی بسته بود که اینک در ائسرمساعدت بخت بر تخت کابل جلوس نموده و وی را به حیث مشیر اعلی خود انتخاب کرده بود.

با چنین امیدواریهای خوشبینانه بود که سید جمال الدین در عنفوان جوانی اما مجهز با علم و تجربه که بگفته خودش بعد از ختم تحصیل «مدت پنجسال در اطراف عالم گردیده و زحمات و مشقات گوناگون کشیده

با اولیای هر مذهب و فقرای هر ملت و علماء هر فرقه و عقلاء هر زمره و حکمای هر مملکت و فهمای هر ولایت مجالست نموده بود....» اینک زمام امور کشور افغانستان را به کف با کفایت خود گرفته و می خواست آن چه را در قوه داشت به خدمت وطن و هموطنان تقدیم نماید.

چون میدانست که قائم کردن رابطه مستقیم و وسیله افهام و تفهیم بین حکومت و ملت شرط اول پیشرفت هر مرام است اولتر از همه به تاسیس یک نشریه بنام (کابل) که اولین نشریه در افغانستان و پیشرو شمس النهار میباشد (۷) اقدام نمود و توسط این نشریه که متأسفانه نظر به حوادث مابعد، نسخه های آن باقی نمانده است پلانهای اصلاحی و پروگرامهای عملی خود را بمردم معرفی نمود تا ذهنیت عامه را برای قبول تحولات اساسی آماده و طرف داری و پشتیبانی رضا کارانه آنها را که آسانترین وسیله کامیابی و رسیدن بمقصد است، جلب و تأمین نماید. هر چند جزئیات این پلانها و پروگرامها نیز در اثر سقوط دفعی حکومت کم دوام (یکساله) امیر محمد اعظم خان ثبت نشده لیکن چون عین آن قبلاً طوریکه در بالا اشاره شد از طرف سید به امیر شیرعلی خان نیز ارائه شده بود و چند سال بعد از طرف امیر شیرعلی خان در دوره دوم سلطنت شان عیناً مورد استفاده و تطبیق قرار گرفت پس با اطمینان میتوان گفت که پلانهای مجوزة سید شامل اعلان استقلال و قیام روابط باکشورهای دور و نزدیک و تاسیس جرگه ملی (پارلمان) و کابینه مسؤل و ترتیب قوانین و نظامات لازمه، تاسیس مکاتب و شفاخانه ها، تنظیم اردوی عصری مجهز با سلاح جدید، تاسیس فابریکه ها تمديد سرکها و ترویج وسائل مخابراتی و اعزام محصلین بخارج و توجه بزبان و فرهنگ ملی و امثال آن بوده است. (۸)

لیکن از نارسائی بخت، این نقشه های بلند بالای سید از اول وهله بنابر عوامل نامساعد با مشکلات بزرگی مواجه شد که نه تنها مانع عملی شدن آنها گردید بلکه بر علاوه در عرصه کوتاهی به کناره گیری سید و سقوط حکومت و از بین رفتن سلطنت امیر محمد اعظم خان منجر شد اگر قضاوت تاریخ را بشهسا دت بطلبیم مهمترین عامل ناکامی پلان

های سید تصادم شخصیت ها بود زیرا امیر محمد اعظم خان طبیعتاً شخص خود رائی و در عین حال پرسوعظنی بود. همانطوریکه به عبد الرحمن خان برادر زاده خویش باوصف جانفشانی های گذشته و تسلیم و از خود گذری های حالیه او اعتماد نداشت، و بمجرد اشغال سلطنت او را ظاهراً برای دفع امیر شیرعلی خان بطرف مزار شریف اعزام نمود تا از مرکز دور باشد. همانطوریکه سید هم باوصف تجربه و امتحان طولانی بی اعتماد بود و هر عمل و پیشنهاد او را غرض تلقی می نمود و هر طور بود عموماً از طریق غیر مستقیم و پوشیده برای خنثی ساختن آن اقدام می کرد که این مسئله سید را که او هم طبع حساس و مغروری داشت متأثر و دلسرد می ساخت. و مهمترین نقطه اختلاف بین شاه و سید همان پروگرام اصلاحی کثیر الجوانب سید بود که اختیارات شاه را محدود و در چوکات نظامات دولتی مقید می گردانید و به عبارت دیگر سلطنت مطلقه را به سلطنت مشروطه تبدیل می کرد که طبعاً امیر محمد اعظم خان باخصلت استبدادی که داشت برای قبول آن حاضر نبوده است \*

عامل دیگری که در برابر سید عرض اندام کرد همانا جوانی او بود که درباریان سالخورده را بمقابل وی تحریک نمود چه تا این زمان کمتر کسی در افغانستان عمر (۳۰) سالگی چنین کرسی بلند را اشغال نموده بود و با وصف اینکه شخصیت، علم، ذکا و کار دانی بینظیر سید این نقیصه را بصورت تام جبران می کرد لیکن از باب غرض قناعت نکرد و مخصوصاً درباریان که از سابق باو میانه خوبی نداشتند و اکنون علاوه از فوقیت علمی، قدرت و شوکت روز افزون سید را در دربار و مملکت مشاهده می کردند، بیشتر آتش حسد شان شعله ور می شد و وحدت مزاج و صراحت لهجه و بی ملاحظه گوی سید نیز بر مخالفت آنها می افزود تا جائیکه در هر موقعی که میسر میشد آزاد خیالی و روشن بینی سید را سوء تعبیر نموده گفتار او را مخالف مصالح دولت و ملت و نشانه جاه طلبی او جلوه میدادند.

\* مفکوره روی کار آوردن نظام مشروطه از همین وقت در دماغ سید نقش بسته بود چنانچه تا آخر عمر بهر کشوری که رفته بطوریکه دیده خواهد شد همین مفکوره را به شاهان و امراء وقت پیشنهاد کرده است.

این اوضاع دست بدست هم داده عرصه را بر سید مشکلتر میساخت باوصف این برای عملی کردن پروگرام های اصلاحی خود با وجود مخالفت های علنی و کار شکنی های مخفی و پو شیده اطرافیان اصرار می ورزید. لیکن مخالفین طوریکه در کشور های شرقی معمول است با همدیگر نزدیک شده ائتلافی را به مقابل او تشکیل میدادند که رفته رفته شکل یک جبهه بزرگ را به خود میگرفت. شك نیست که قوای استعمار که از دیر باز توسط واقعه نگاران معلوم وجوا سیس خفیه خود مراقب اوضاع بودند و عملی شدن بلانهای سید را مخالف مقاصد خود میدانستند چنانچه در اوراق سری حکومت هند جسته جسته بمشاهده میرسند (۹) در خفا این این آتش را دامن میزدند و بعید نیست که بوسائل غیر مستقیم موضوع نارضائیتی عمومی را بگوش امیر هم رسا نیده باشند. زیرا سید کم کم تغییری را در وضع امیر نیز احساس میکرد لیکن باز هم نظر به اعتمادیکه بر خود وحقا نیت مرام خویش داشت از جا در نمیرفت و لسی در این بین او ضاع ناحیه دیگری کسب و خامت نمود زیرا در حالیکه امیر محمد اعظم خان برخلاف مشوره و اصرار رسید برادرزاده خود عبدالرحمن خان را که پس از اخراج امیر شیر علی خان از بلخ (و بازگشت او بهرات) محض برای اینکه از مرکز دور باشد، باقوای معیتی اش در ولایات شمال نگهداشته بود، امیر شیر علی خان از این موقع استفاده کرده ترتیبات حمله را از طریق قندهار روی دست گرفته بود که سید و خامت آنرا می دانست ولی امیر آنرا بی اهمیت پنداشته بالعکس بظلمات موهوم و تخیلی خود می اندیشید. سید هر قدر سعی کرد امیر را قانع سازد که عبدالرحمن خان را که یگانه جنرال کار آزموده سلطنت بود بر سرای جلوگیری از حمله حتمی الوقوع شیر علی خان بمركز جلب نماید امیر قبول نکرد و اینهم بکشیدگی بین امیر و سید افزود. از طرف دیگر چون این اختلاف اساسی شاه و سید بگوش درباریان رسید موقع را برای وارد کردن ضربه دسته جمعی مساعد دیده بتحریر مستوفی عبدالرزاق که رقیب و دشمن سر سخت سید و چنانچه بعد معلوم شد در دل هواخواه امیر شیر علی خان بود (۱۰) شروع به تحریر یکات علنی نمودند و بطوریکه در ممالک شرقی

معمول است برای آنکه عامهٔ مردم را علیه او برانگیزند افکار و اعمال ترقی پسندانه سید را رنگ مذهبی دادند. و چون امیر برای رفع این افترا های بی اساس و جلو گیری تبلیغات مغر ضانه، تعلل نشان داد طبع زود رنج سید تحمل نیاورد و استعفی خود را به حضور امیر تقدیم کرد و متعاقب آن عریضه ثانی به دربار فرستاده و خواهش نمود تا با اجازه خروج از افغانستان داده شود بطوریکه از مکاتیب صادره به جواب عرائض سید استنباط میشود امیر محمد اعظم خان چه در قبول استعفی وجه در مورد رفتن او از افغانستان مردد بوده و سعی داشت تا او را منصرف گرداند لیکن سید که اوضاع را در گون میدید هر دو مورد اصرار ورزیده و امیر دل و نادل خواهش او را قبول و اجازه داد تا موقتاً از افغانستان خارج گردد که خوشبختانه هر دو مکتوب امیر محمد اعظم خان، باشکوه نامه سید که در همان روزها بقام خودش تحریر یافته در بین اوراق شخصی سید ضبط است و تا اندازه زیاد بر جریانات و وقایعی که منجر به خارج شدن سید از افغانستان گردیده بود روشنی می اندازد و اینک مادر پایان این قسمت آن سه سند را که در کتاب (اسناد و مدارک) چاپ تهران درج است از نظر خوانندگان میگزرانیم.

اما مطابق پیشگویی سید دو رة سلطنت امیر محمد اعظم خان هم دیر دوام نکرد. فقط دو ماه بعد از عزیمت سید در اثر یک سلسله بی تدریجی های خودش و پسرانش، در حالیکه هر دو معاون لائق و کاردان خویش را که یکی بمنزله مغز متفکر و دیگرش بازوی جنگنده او بود، بی جهت و بروی یک سلسله اوهام بی اساس، از خود دور ساخته بود، در چندین محاربه بمقابل حریف اصلی خود مغلوب گردیده تا اینکه در رمضان ۱۲۸۵ هجری قمری (مطابق سپتامبر ۱۸۶۸ میلادی) تخت کابل دو باره بدست امیر شیرعلیخان افتاد و امیر محمد اعظم خان در حال فرار از راه های صعب العبور جنوب افغانستان بتاریخ ۲۰ محرم ۱۲۸۶ ه. ق (جنوری ۱۸۷۹ میلادی) بمشکل توانست خود را بمرحد ایران برساند لیکن در راه تهران از فرط خستگی جسمانی و فشار های طاقت فرسای روحی در منزل بسطام در عالم غربت بایک جهان



حسرت زندگی را وداع گفت و عبدالرحمن خان برادر زاده او که نقشه های دیگری در سر داشت از رفتن بایران انکار نموده راه بخارا و سمرقند را در پیش گرفت. (۱۱)

باین ترتیب یکبار دیگر نقشه های عالمانه سید برای اصلاح امور مملکت در وطن خودش، نظر به جریانات نا مساعد، دسائس داخلی و تحریکات خارجی، پیش از آنکه امر آن معلوم شود، نقش بر آب گردید. اگرچه امیر شیر علی خان در پادشاهی دوم خود نظر به همان یاد داشت های قبلی سید و هم با به دست آوردن پلانهای تفصیلی او که در دوره اقامتش در بالاحصار طرح و در اسناد و دفاتر دولتی بجا مانده بود، یک قسمت از نظریات عالی سید را رویدست گرفته بود لیکن آنهم بشهادت اوراق تاریخ در اثر مداخله مستقیم قوای استعمار (استیلای دوم انگلیس ۱۸۷۸-۱۸۸۰ میلادی) ناتمام ماند و چهل سال دیگر افغانستان در حالت انزوا و اختناق سیاسی و رکود اجتماعی و فرهنگی باقیمانده و فقط در ختم جنگ جهانی اول بعد از حصول استقلال کامل بود که آنهم به ابتکار یکتن از شاگردان دبستان سید علامه محمود طرزی و به همکاری عده از روشنفکران دیگر در عصر اعلیحضرت امان الله خان غازی پروگرام اصلاحات اساسی در افغانستان دوباره روی دست گرفته شد.

با وصف این سید در حالیکه به قرار گفته خودش خاک اجدادی خویش را که «ملعبه اغراض شده بود» اضطراباً ترک گفت. ولی بطوریکه در قسمت های آینده مشاهده خواهیم کرد بحیث یک فرزند صالح، وطن خود را هرگز فراموش نکرده بلکه در هر جائی که رفته و بهر کاری که مشغول بوده گوشه خاطرش متوجه افغانستان و مردمان آن و در جستجوی خیر و سر بلندی و وطن و وطندارانش بوده و در این راه از هیچگونه سعی و مجاهدت مضائقه نبریده است بلکه چنانچه در قسمت های آینده دیده خواهد شد چند بار دیگر عملاً برای بازگشت بوطن سعی و اقدام نموده است.



يك شماره از جریده شهسالنهار کابل که در سلطنت دوم امیر شیرعلی خان مطابق پروگرام اصلاحی سمید تأسیس گردیده بود



متن مکتوب اول امیر محمد اعظم خان و قبو لی استعفاء سید.  
محب صادق و دوست موافقا

رقعه محبت تر جبه شما مطا لعهد از کمال اتحاد و موافقت مر قوم  
قلم خلوصیت شیم نگاشته بو دید. سیادت پنا ها مودت نشانا! درهر  
حال میل خاطر بنده درگاه پاد شاه بيمثال خو شی طبیعت آن مهر سگال  
است از دوری شما ملال و در خو شی شما خو شحال میباشم هر طور  
مرضی و رضای شما باشد ما خور سندیم تکلیف بر شما نا مناسب  
زیاده چه نگارد . (مهر امیر محمد اعظم خان)

متن مکتوب دوم امیر محمد اعظم خان  
و اجازه رفتن او از افغانستان

سیدسند امجد!

رقعه که بعبارات شیرین و فقرات رنگین در خصوص استر خاص به  
سمت پشا ور انشاد نموده بودید به نظر فیض منظر عطف بنیاد بندگان  
مادر آمدو حقایق مندر چه مو ضح شد - این معنی را دانسته باشید که  
چون بندگان ما مفارقت شمارا بر خود دشوار میدانند البته نمی خواهد  
که تاحیات مستعار باشد فیما بین صورت مبیانت و مبادعت اتفاق افتد  
اولا بدین واسطه حرکت شما را به هیچ طرف رضا نمی دهد و ثانیاً در  
صورتیکه خود شما بطوع و رغبت قطع مواصلت اختیار نمائید ، به  
ملاحظه اینکه هر گاه حرف ممانعت در میان آید نشود که موجب ملال  
خاطر محبت مظاهر گردد اگر چنانچه اذن مر خصی داده شود بهر آئینه  
من باب اضطراری و ناچار ی خواهد بود زیاده چه نگارد فقط .

(مهر امیر محمد اعظم خان) \*

متأسفانه اصل مکاتیب سید که نامه های فوق بجواب آنها صادر گردیده در  
دست نیست تا علل حقیقی این تصمیم قطعی و اصرار و ابرام او خوبتر درک  
شده میتواند لیکن باز هم از روی تشریحات بالا فهمیده شده میتواند  
که علاوه از اختلافات اساسی که بین نظریات سید و عزائم و حرکات امیر  
موجود بود ، تحریکات عناصر مخالف داخلی و خارجی بقدری شدت یافته بود  
که برای سید مجال دوام بوظیفه بلکه ماندن در کابل راهم باقی نگذاشته بود  
چنانچه این حالت روحی سید را از روی یاد داشت هاییکه در همین ایام

\* متن زنگوگراف شده این اسناد در کتاب اسناد و مدارک (تصویر شماره ۸۸ و ۸۹)

به نظم و نثر از اواباقی مانده و در جمله «اسناد و مدارک» موجود است بخوبی میتوان درك نمود . \*

خلاصه بطوریکه سید دریادداشت های شخصی خود قید کرده است بتاريخ ۲۰ رجب ۱۲۸۵ هجری قمری (۶ نوامبر ۱۸۶۸ میلادی) با قلبی مجروح و روحی مایوس از کابل خارج و پس از دو هفته توقف در قندهار بروز ۲۵ شعبان (۱۱ دسامبر ۱۸۶۸) روانه هند گردید . \*

\* بقرار تشریحات بالا ظاهراً سید دو ماه پیش از سقوط سلطنت امیرمحمداعظم خان کابل راترك گفته است لیکن تاجائیکه ازخلال وقائع دراماتیک این دوره استنباط میشود چون قبل از عزیمت سید از کابل با ترحمله امیر شیرعلی خان از سمت قندهار امیرمحمداعظم خان در اوائل جمادی الثانی (۱۲۸۵) کابل راترك و باتمام قوای خود جانب غزنی حرکت نموده در غیاب او برادرزاده اش محمد اسماعیل خان که از طرف عبدالرحمن خان برای تقویة امیر زبلخ بکابل اعزام شده بود ، شسر کابل را بنام امیر شیرعلی خان کاکای سکه خود فتح نمود و امیر محمداعظم خان که از سقوط کابل شنید بدون جنگ از غزنی بازگشته ولی دوباره بکابل داخل شده نتوانست لاجرم نزد عبدالرحمن خان بطرف بامیان رفت . سید درین گیرودار مجال برآمدن از کابل را نیافت و امیر شیرعلی خان که در اوائل رجب بکابل داخل گردید، باسید ملاقات و پس از گله گذاری بنا به خواهش و اصرار سید باو اجازه خروج از افغانستان راداد و شاید که سید در همین وقت پلان اصلاحات خود را بامیر شیرعلی خان تسلیم کرده باشد همانست که سید بتاريخ ۲۰ رجب ۱۲۸۵ مطابق ۶ نوامبر ۱۸۸۶ یعنی پیش از شکست قطعی امیرمحمداعظم خان در جنگ شش گاو و فرار او جانب ایران و جلوس رسمی امیر شیرعلی خان که در اخیر رمضان ۱۲۸۵ - ۱۴ جنوری ۱۸۸۷ صورت گرفت بطوریکه قبلاً ذکر شده کابل و اتراك گورد ، که این رویدادها را نمایندگان انگلیس هم در پورهای خود مفصل ضبط کرده اند .

(راپورهای نمایندگان انگلیس مقیم کابل ۲۸ سپتمبر صفحه ۳۸ و ۳۹ - نوامبر صفحه ۵۵ و ۸-۱۰ دسمبر ۱۸۸۶ صفحه ۱۳۹ .

شکوه نامه سید از بالا حصار و یادداشت خطی او که در خانه ذوالفقار خان بتاريخ ۱۲ رجب ۱۲۸۵ نوشته و در آن از سرنوشت نامعلوم خود تذکر داده نیز مربوط بهمین روزهای پر آشوب میباشد (کتاب اسناد و مدارک صفحه ۱۰ مربوط بدفتر اول ) .

## بخش دوم

### سید در خارج افغانستان

«افکار ناهمگون را باهم جمع کردم و پراگندگی و پربشانی تصور را نزدیک و یکجا نمودم . بسوی شرق و شرقیان نظر افگندم - افغانستان توجهم را به خود جلب کرد. سپس هند که در آنجا عقل من تجلی پذیرفت بعد ایران بحکم همسایگی و روابط . پس از آن مصر و جزیره العرب از حجاز که محل نزول وحی است، از یمن و تبابعة آن (لقب ملوک یمن) نجد ، بغداد و هارون و مامون آن . شام و خلفای اموی آن تا اندلس و حمراء آن و همچنان هر ناحیه و هر دولت از دول اسلام و آن دولتی که امور و مسایل دول اسلامی بدان راجع میگردد (دولت عثمانی). متعاقباً توجه جدی خود را مبذول شرق نمودم و نیروی دماغی خویش را برای تشخیص درد شرق و تفکر جهت سراغ کردن دوی آن تخصیص دادم .

در نتیجه در یافتیم که گذشته ترین دردهای شرق همانا پراگندگی و گسیختگی شیرازه افکار و اندیشه شرقیان و عدم توافق نظر برای متحد شدن و تفاق آنها برای ایجاد اختلاف میباشد . . .

سپس جهت تامین وحدت شعار و زبان و تنبیه و بیدار ساختن ایشان در برابر خطر غرب که بر آنها احاطه کرده است مساعی بخرج دادم» (جمال الدین افغانی)

سید در این گفتار جامع اولتر از همه يك بار دیگر ملیت افغانی خود و علاقمندی خاص خویش را بوطن مالوفش اظهار و سپس از دیگر کشورهای هائی که در انکشاف ذهنی و فکری او اثراتی داشته اند با قدر دانی یاد آوری نموده است. بعد از آن بطور مختصر از سیر و سیاحت های دور و درازش در کشورهای مختلف شرقی و اسلامی تذکار بعمل آورده است و آنگاه از اندیشه ها و آرزوهای بلند بالائی که برای نجات و فلاح ملل اسلامی بسر می پروراند و از درد های مزمن این ملت هراسناک سخن رانده و در اخیر آنها را از خطر استیلای غرب بر حذر ساخته

---

\*گفتار سید در سالهای اخیر حیاتش در استانبول یکی از ارادتمندانش شیخ عبدالقادر مغربی - مأخوذ از مقدمه کتاب (جمال الدین افغانی) اثر محمود قاسم چاپ «صبر (سرلوحه کتاب)

است و گفتار خود را با اشاره به مساعی که خودش در طی این جهانگردی هاوسیر انفس و آفاق در راه اتحاد کشور های اسلامی جهت مقابله باین خطر نزدیک شونده از قوه بعمل آورده است ختم نموده... که این گفتار موجز و جامع ما را از داخل شدن در جزئیات سیر و سفر های بیست ساله او بی نیاز می گرداند و چون مقصد ما هم در این رساله صرف ذکر آن قسمت از فعالیت ها و مشغولیت های او می باشد که مستقیم یا غیر مستقیم و حتی بطور ضمنی علاقمندی او را به افغانستان نشان میدهد، از اینرو از شرح و تفصیل مسافرت ها و گشت و گزارهای مکرر او در بلاد مختلفه شرقی و غربی و مشاغل گوناگون او در این کشورها صرف نظر نموده، فقط از چند مملکت نام میبریم که سید مدت نسبتاً طولانی در آنها بسر برده و بفعالیت های مشخصی مصروفیت داشته است .

بنابر آن این قسمت را با مراعات ترتیب تاریخی بچند عنوان فرعی تقسیم می نمائیم و هر یک را تاجائی که به منظور فوق الذکر ارتباط پیدا میکند مورد مطالعه قرار میدهیم .

\* برای آنکه در ذهن خواننده اشتباهی تولید نشده باشد باید تصریح کرد که سید در دوره جهانگردی خود سه مرتبه به هند ، دودغه به مصر ، دو نوبت بایران، دو بار به انگلستان دو مرتبه به فرانسه، دو بار به روسیه و دودغه به ترکیه مسافرت نموده که مسافرت های او را بهر یک از این ممالک بمقصد کوتاه ساختن مضمون تحت یک عنوان تذکار و بیشتر بهمان دوره توجه نموده ایم که از حیث مدت و یا فعالیت مهمتر بوده است و از سفرهای کوتاه و گذری باین کشور ها و سائر ممالکی که سید از آنها بازدید نموده مانند آلمان، امریکا و الجزائر و امثال آن صرف نظر کرده ایم .

## سید در مصر

«ای امیر! اجازه بدهید بکمال آزادی و اخلاص عرض کنم. درست که ملت مصر مانند دیگر ملتها اشخاص جاهل و خوابیده بسیار دارد لیکن از افراد عاقل و دانا هم خالی نیست. بهمان نظری که شما بملت مصر نگاه میکنید، ملت هم بهمان نگاه بشما نظر میکند. اگر شما نصیحت این مخلص را قبول کنید و مردم را از طریق شوری در امور کشور سیم نمایند و بانتخاب وکلا بمنظور وضع قوانین امرنمائید و این کار بنام شما و بازاده شما صورت بگیرد شکی نیست که تخت و سلطنت شما دوام خواهد کرد».

«گفتار سید جمال الدین افغان خطاب به توفیق پاشا خدیو مصر»

سید پس از خارج شدن از افغانستان در اخیر شعبان ۱۲۸۵ هجری قمری - دسامبر ۱۸۶۸ میلادی بخاک هند داخل میشود - لیکن این دفعه انگلیس ها او را در اثر راهپورهای مفصل واقعه نگاران خود مقیم کابل خوبتر می شناسند و از مو قف ضد انگلیسی او هم که در دوره وزارتش یکی از موارد اختلاف او با امیر محمد اعظم خان بود پوره اطلاع دارند \*

روی این ملاحظات بود که اینبار از او پذیرائی احترام کارانه تری بعمل آوردند لیکن فرصت تو قف و تماس با مردم و ایراد خطابه و موعظه را در مساجد و مجامع بسا و ندادند بلکه بزودی او را از پنجاب و دیگر

\* امیر نظریه شناسائی قبلی دوره اقامتش در علاقه تحت نفوذ برطانیه در سرحد، پس از تخت نشینی امداد برطانیه را برای استقرار حکومت خود مطالبه نموده بود و سید اینکار را منافی استقلال کشور و مقدمه نفوذ مستقیم برطانیه دانسته جدا بآن مخالفت داشت ولی چون دولت برطانیه هم بملاحظه عدم استقرار سلطنت امیر محمد اعظم خان و موجودیت رقیب سر سختی مثل امیر شیرعلی خان این خواهش را نپذیرفته بود، موضوع همانطور مسکوت مانده بود.

متن این نامه (تاریخی ۲۶ شعبان ۱۲۸۴ هجری قمری) عنوانی حاکم اعلائی هند در آرشیف حکومتی شهر لاهور موجود است.



ولایات مسلمان نشین خارج و بسه بمبئی رسانیدند و در ظرف چندروز به کشتی که عازم بندر سویز بود، نشانیدند.

سید که باقلبی شکسته و دستی نهمی فقط بایک چمدان سفری خاک وطن را ترک گفته بود، نمی دانست کجا برود و در کدام کشور اقامت اختیار نماید. اما شك نیست که مایل بود اولتر در هند که همسایه افغانستان بوده و با محیط و مردم آن آشنائی کافی داشت توقف نماید و مدتی در این کشور باقی بماند تا بطوریکه خودش گفته است « افکار پریشان او جمع گردیده » پروگرام آینده خود را طرح نماید - لیکن انگلیس ها باو مجال این کار را ندادند بلکه خود پروگرامی هم برای او تعیین نمودند. باین قسم سید در اوائل سال ۱۸۷۰ میلادی به مصر رسید و اگرچه بزودی از مصر به استامبول رفت و در آنجا شهرت یافت و بوظائف رسمی پذیرفته شد لیکن بشرحیکه از موضوع این رساله خارج است در مدت کمتر از یکسال در اوائل سال ۱۸۷۱ میلادی دوباره بمصر آمد و مدت هشت سال در این کشور اقامت داشت که در دوره جهان گردی اش، دراز ترین مدت اقامت سید در یک مملکت میباشد و از همین جهت او مصر را وطن ثانی خود می دانست و بطوریکه در یاد داشت هایش قید است در چار سال اول اگرچه مضامین مختلفه را بعضاً در جامع ازهر و اغلباً در حجره خود به محصلان مصری و سوری و غیره تدریس میکرد. لیکن در عین زمان خودش نیز بحیث یک طالب العلم حقیقی مشغول تکمیل لسان عربی و مطالعه فلسفه جدید و ریاضی و فلکیات و دیگر علوم جدیده بوده است و فقط در چار سال اخیر است که توجه او بسوی سیاست جلب گردیده و در حلقه بزرگ شونده شاگردان خود به تشکیل جمعیتی بنام (حزب الوطنی) و نشر مقالات سیاسی در جرائد برای بیداری مردم و مقابله با استعمار غرب که تازه در اثر ضعف امپراطوری عثمانی در خاک مصر قدم گذاشته بود شروع نمود که نتیجه آن قیام معروف فلاحیسن مصری بقیادت محمد عرابی پاشا و

خروج محمد احمد سودانی مشهور به مهدی و بیکار های آنها علیه قوای متجاوز انگلیس بود که بقراسناد موثق سید در هر دو دست داشته و تفصیل آنها در کتب تاریخ درج است. (۱)

امادرافغانستان این دوره مصادف بود با ختم جنگهای داخلی واستقرار سلطنت امیر شیرعلی خان و آغاز اصلاحات سیاسی، مدنی وفر هنگی او که در حقیقت تطبیق همان پرو گرام ناتمام سید بوده است که اینک یکایک عملی میگردد. بنابر آن از این ناحیه فکر سید از طرف وطن خود شس آسوده بوده و میتوانست تمام هم خود را متوجه بیداری دیگر ملل شرقی واسلامی و روی کار آورده اصلاحات وتحولات بنیادی در این کشورها بنماید. با این هم با افزودن کلمه افغانی در اخیر امضای خود خواست از همین اول دوره جهانگردی، هویت خود را به همگان آشکار و ملیت خود را به از خود و بیگانه روشن سازد. چنانچه این روش را تا آخرین روز های حیات خود دنبال کرد و از همین وقت است که در شرق و غرب بنام (افغانی) شهرت یافت.

از طرف دیگر با وصف گرفتاری های گوناگون هیچگاه از یاد وطن فارغ نبوده و تا جائیکه از مقالاتی که در این وقت در جراید جدید التاسیس مصر امثال ( ابونظاره) و (المصر)، ابتداء بنام مستعار (مظهربن وضاح) و سپس به امضای خود انتشار میداد مستفاد میشود (۲) فکر و ذکر افغانستان در مضامینش مقام خاص داشته است چنانچه در یکی از مقالات خود در جریده اول الذکر تحت عنوان (مشرق و مشرقیان) ضمن شرح علل انحطاط شرق و ذکر امثله مختلف از خود خواهی و نفاق و کوتاه نظری سلاطین شرقی چند بار افغانستان را مثال آورده و در یکجا میگوید: « زمانیکه شاه زمان افغان اراده نمود تا انگلیس را از هندوستان طرد نماید فتح علی شاه قاجار، پادشاه ایران، برای خوشی انگلیسی ها از سمت دیگر بر متصرفات افغانستان حمله کرد - حالانکه اگر ایرانی هادر آنوقت در روشنی عقل، به اطراف خود نظر میکردند خوب ملتفت می شدند که تقویه قدرت انگلیس در هند، برای مملکت خود آنها خطر عظیمی را در بر داشته بلکه مقدمه نباهی آنها میباشد. اگر آنها

بدیده غور و تعمق مینگریستند به سهولت می فهمیدند که افغان و ایران بمنزله دوشاخه يك در خست بوده ریشه های اخوت دینی و پیوند های نژادی ، فرهنگی و تاریخی آنها را بهم طوری پیوست نموده که در عزت و شرف و ذلت و بی آبروئی شریك یکدیگرند ...» در جای دیگر روی سخن رامستقیماً بطور ف افغانستان متوجه ساخته میگوید «اگر امیر دوست محمد خان پادشاه افغانستان چشمهای خود را کشوده به آینده نظر میکرد ، بخوبی درك می نمود که موجودیت سلطنت (سک) در پنجاب حیثیت دیوار عظیمی را بین افغانستان و هند بر طانوی داشته و لازم نبود در خرابی رنجیت سنگ و اولاد او این قدر اصرار میورزید ، و نتیجه همانست که انگلیس ها اول سلطنت سکها را به همکاری او از بین برد داشته و بعد خاک های افغانستان را یکی بعد دیگری بوسائل و حیسل مختلف تصاحب نمودند ...»

سید در دیگر مقالات خود هم بطور غیر مستقیم با افغانستان اشا را تی نمود مخصوصاً از خطر انگلیس مردم مصر را بر حذر میساخت چنا نچه محمود قاسم نویسنده معاصر مصری در صفحه (۳۰) کتابیکه در بساره سید جمال الدین تالیف نموده باین موضوع اشاره نموده میگوید: «دلیل اینکه سید جمال الدین اینقدر در مورد خطر انگلیس اصرار میکرد این بود که از حيله ها و فتنه انگیزی انگلیس ها در جنگهای افغانستان که خود شاهد آن بوده پوره واقف و در شراره های آن سوخته بود...»

اما در سال ۱۸۷۸ میلادی که تجاوز ثانی انگلیس به افغانستان شروع گردید ، سید بی ملا حظّه بدفاع از موقف حکومت افغانستان (با اینکه به امیر شیرعلیخان رسرش محمد یعقوب خان نظر خوبی نداشت) قیام نموده تو سطر جریده (المصر) به نشر يك سلسله مقالات مسلسل تحت عنوان (البیان فی الانجلیس والافغان) علیه سیاست تجاوز و کارانه انگلستان شروع نمود که این مضامین او در سائر جراید مصری و حتی بعضی از جرائد اروپا که به نشر واقعات شرق علاقه و با اختصاص داشتند امثال جریده (النحله) چاپ پاریس که به زبان های عربی و فرانسه نشر می شد نیز اقتباس میگردد و به اثر آن عقائد عامه در کشور های عربی

واژپائی برضد انگلیسها برافروخته می‌شد - سید باین هم اکتفا ننموده در مجالس و مساجد نیز به بدگویی از انگلیس ها می پرداخت و مردم را بر خلاف انگلیس تحریک میکرد .

چنانچه در همین اوان در يك مجلس عمومی يك لارد انگلیس را که با او از در مخالفت پیش آمده و گفته هایش را تردید کرده بود عملاً مورد حمله قرار داد که این واقعه بذات خود بهترین ثبوت وطن پرستی و شهادت و غیرت افغانی او بشما زمیرود . این واقعه اگرچه از طرف بسا مورخان و سوانح نگاران در شرح حال سید ذکر شده لیکن ما آنرا از کتاب نویسنده ایرانی میرزا لطف الله خان (که خود را خواهر زاده سید معرفی میکند) موسوم به (شرح حال و آثار سید جمال الدین) چاپ برلین ۱۳۰۴ هجری شمسی (۱۹۲۵ میلادی) اقتباس میکنیم :

«روزی يك لارد انگلیس در مصر در حالیکه سید جمال الدین افغانی هم حاضر بود ، افغانها را تحقیر کرد بنا بران سید چوکی را بر داشته ضربه قوی بفرق آن لورد وارد آورده و بعد از مصر مفارقت نمود ....»

هر چند ثابت نیست که سید بلافاصله پس از این واقعه خاک مصر را ترک کرده باشد لیکن شك نیست که این حادثه یکی از عوامل اخراج سید از مصر بوده است زیرا بطوریکه در کتب تاریخ درج است کمی بعد از آن نظر به اصرار (ویویان) نماینده انگلیس در قاهره توفیق پاشا خدیو جدید مصر با وصف این که در دوران شهادت با سید دوستی و محرمیت کامل داشت امر اخراج او را صادر نمود و سید در ماه سپتامبر ۱۸۷۹ میلادی خاک مصر را برای همیشه ترک گفت \*

\* روز نامه انترانسینان چاپ پاریس در شماره ۲۴ اپریل ۱۸۸۳ میلادی خود تحت عنوان «نامه درباره هندوستان» مقدمتاً چنین مینویسد: شیخ جمال الدین یکشب در مسجد حسین در قاهره در محضر چهار هزار نفر طی نطق هیجان انگیزی مقصد نهائی سیاست برطانیه را درکناره های نیل پیشگوئی کرد - پیشگوئی آگاهانه که بزودی حقیقت آن ظاهر شد .

امادوروز بعد بنا بر تقاضای جنرال فونسل انگلیس آن خطیب مسجد حسین توقیف و بیک کشتی رونده جده در ساحل عربستان انتقال داده شد ...»

### سید در هند

«باید بدانید که گریه کردن کارزان است. سلطان محمود غزنوی گریه کنان وارد هند نشده بود بلکه با سلاح شوکت و صلابت وارد هند گردید.

ملتی که مرگ را در راه آزادی بالبهای متبسم استقبال نکند زنده نخواهد ماند»

«گفتار سید جمال الدین در کلکته خطاب بمردم هند»

بعد از اخراج از مصر، انگلیس ها چون از نقشه های آینده او اندیشناک بودند سید را با کشتی به حجاز فرستادند (سپتامبر ۱۸۷۹) (۳) اما سید که از اوضاع بحرانی افغانستان پس از تجاوز ثانی انگلیس که منجر به برآمدن امیر شیرعلیخان از کابل و مرگ او در مزار شریف و روی کار آمدن پسرش محمد یعقوب خان و پیشقدمی قوای انگلیس و عقد معاهده ننگین گند مک گردید، کم و بیش بذریعۀ جرائد اطلاع حاصل نموده بود، بجای آنکه در بندر جدّه از کشتی پیاده شود، بسفر خود جانب هند ادامه داد و قصدش این بود تا سر راست به افغانستان برود اما بطوریکه خودش در یادداشت های خود نوشته است همینکه به بندر کراچی رسید او را تحت استنطاق و حراست شدید قرار دادند. و چون این ایام مصادف با قیام ملی افغانها و کشته شدن (سرلویس کویناری) نماینده مختار انگلیس و اعضای هیئت او در کابل بود نه تنها او را از رفتن به افغانستان مانع شدند بلکه اجازه داخل شدن در ولایاتیکه نزدیک سرحد افغانستان بود نیز ندادند\* (۴)

\* تفصیل این رویدادها بقلم سید درمکتوبیکه بعد ها بنام ریاض پاشا صدراعظم مصر فرستاده، در کتاب (اسناد و مدارک) چاپ تهران بنام تصویر شماره (۳۷) درج است.

لاجرم سید راه حیدر آباد دکن را که يك نقطه دور دست و فی الجملة از نائیر مستقیم انگلیس کناره تر بود در پیش گرفت و ابتدا در منزل محی الدوله نواب سالار جنگ که شخص علم پرور بود اقامت اختیار نمود. لیکن کسانی که او را در آن دو ره ملاقات کرده اند ملتفت شده اند که بسیار غمگین و منزوی بوده و کمتر حرف میزد (۴).

واضح است که اوضاع پریشان و نا معلوم وطن طبع حساس او را آنقدر تحت تأثیر قرار داده بود که بر خلاف عادت از گفتار و نشست و برخاست با مردم نیز دلسرد بود. خصوصاً از سخت گیری های انگلیسها که بقرار گرفته خودش پیوسته او را تعقیب و مراقبت میکردند و عدم توانائی خود برای اشتراك در این جهاد بزرگ ملی علیه دشمنان دین و وطن بیشتر متأثر و افسرده می گردید.

ولی با اینهمه بیکار ننشسته در حالیکه مردم و خصوصاً منورین از نماس باو منع شده بودند و یگانه مصاحبش همان یار باوفایش شیخ ابوتراب مشهور به (عارف افغانی) بود، شروع بنوشتن کرد و چون هوش و گوشش بطرف وطن بود، اولین رساله را که رویدست گرفت در باب افغانستان بود که بنام (تنمة البیان فی تاریخ الافغان) مشهور است. سید این رساله را که حاوی شرح مختصری از تاریخ عصر جدید افغانستان میباشد بدون در دست داشتن مأخذ کافی تقریباً از حافظه نوشته است که از این لحاظ يك کتاب تاریخی بمفهوم متداول کلاسیک آن که عبارت از تعیین دقیقانه تاریخها و ترتیب تقدم و تاخر واقعات باشد شناخته شده نمی تواند لیکن بالمقابل در قسمت تحلیل وقائع و کشف علل و ارزیابی عکس العمل های آنها بسیار باارزش است خصوصاً در آن مواردیکه در باره رویداد های عصر خودش و چشم دید خود او بوده، روشنی های زیاد بر این دوره تاریخ وطن افکنده است. از طرف دیگر جزء دوم این رساله که به معرفی باشندگان قسمت های مختلف افغانستان و شرح خصوصیات اخلاقی و رسوم و عادات آنها و طرز حکومت و اداره افغانستان تخصیص

داده شده است از هر جهت عمق نظر و وسعت معلومات و شنا سائی نزدیک او را با هر يك از این مردم باثبات میرساند - چیزیکه بسیار مهم است اینست که تمام این اثر - چه قسمت تاریخی و چه قسمت مربوط باخلاق و عادات افغانها - جنبه انتقادی واضحی دارد که آنها نشانه علاقمندی او بوطن و دلسوزی او به هموطنانش میباشد و ازین لحاظ حتی امروز نیز آموزنده و عبرت انگیز است -

اینکه سید درین رساله ، تاریخ افغانستان را فقط از دوره جدید و معاصر شروع نموده اگر کمی فرصت عدم دسترس او را به مآخذ و مدارك تاریخی لازمه دلیل آن بدانیم باز هم نمایانگر این حقیقت است که سید میخواست واقعات و رویدادهای آن دوره از تاریخ وطن را پیش نظر هموطنان و سائر ملل اسلامی قرار بدهد که در جریانات این عصر بیشتر از همه موجب عبرت و منبع الهام و تحریک نسل جدید شده می توانست - از اینست که سیر تاریخی خود را از آغاز نهضت جدید افغانها در اخیر قرن ۱۷ و آغاز قرن ۱۸ میلادی شروع نموده یعنی دوره که افغانستان از دو سمت با فشار متناوب کورگانیان و صفویان مواجه بوده و همین فشار های بیگانه احساسات ملی آنها را پس از يك دوره طولانی خمود و جمود که اصلاً نتیجه چندین قرن تهاجمات وحشیانه و خرابکاری های بیرحمانه و مسلسل چنگیز و اولاد و احفاد او تا تیمور لنگ بود بیدار ساخت، و باید قیام مردانه برای بر انداختن سلطه ننگین بیانگان قد علم کردند و در مدت کوتاهی قوای اشغال کننده را تا پایتخت های شان دنبال نمودند.

در حقیقت همین حماسه بزرگ و شاندار بود که سید را به نوشتن تاریخ افغانستان تشویق نمود و مافقط به اقتباس چند جمله از این اثر قیمت دار سید که هر جمله آن حسیات وطن خواهی و ملت پروری او را عیان میسازد اکتفا میورزیم .

سید در شروع رساله را جامع به آزادی خواهی فطری افغانها و سوابق درخشان آنها در مقدمه چنین مینویسد :

« چون ملت افغان در محیط جلادت و اقدام نشئت یافته لهند ، قومیست جنگی که به سلطه اجنبی گاهی تن دهی نکرده اند .... حتی چنگیز خان و تیمور گورگان با وجود استیلای کامل بر تمام این مناطق

از طرف افغانها ایمن نبوده و همچنان در زمان انقسام مملکت ایشان بین سلاطین هند و فارس دائماً در کمین بوده در وقت فرصت آتش فتنه را به مقابل شاهان مذکور می افروختند ...»

سید درباره قیام مردم قندهار بمقابل گرگین خان حکمران گر جی نژاد ایران وقتل او چنین می نویسد.

« وقتیکه فضای قندهار از مخالفین خالی شد (میرویس) قبائل افغان رادعوت و دریک جرگه قومی به آنها چنین خطاب کرد :

اگر شما کمر ما را بسته کنید و باهم متحد شوید گردنهای افغانان را از طوق ذلت و غلامی رها کنید ، بیرقهای عزت و افتخار را در بلاد وطن خواهیم افراشت و یوغ سلطه ایران را بکلی از دوش خود بدور خواهیم افکند ... »

سید پس از شرح چگونگی فتح اصفهان بدست شاه محمود هوتکی و کوایف تخت نشینی شاه اشرف ، در قسمت تصادم قوای افغان و ترک در سرحدات شمالی ایران و منهزم شدن قوای ترک و فرار احمد پاشا سرافسر آنها ، زیر عنوان (الرعالی همتی افغانها) می نویسد :

« شاه اشرف برای استماله قلوب عثمانیان به احمد پاشا مکتوب فرستاده اطمینان داد که من نمی خواهم اموال کشور مسلمانی را ولو که غنیمت جنگ باشد تصرف کنم. شما امینی تعیین کنید که به جز آلات حرب، دیگر سامان پسمانده شمارا تسلیم او کنم و محبوسین عثمانی را بخشیده رها کرد .

از این رویه افغانان ، عثمانی ها بحسن سیرت و صفائی نیت افغانان قائل گشته بخود واجب دیدند که شاه اشرف را به شاهی ایران تسلیم کنند ... »

راجع به جنگهای افغان و انگلیس سید پس از شرح مقدمات مداخله نظامی انگلیس و بر تخت نشاندن شاه شجاع فراری چنین می گوید:

« علی الظاهر شاه شجاع وفی الحقیقت سلطه حکومت انگلیس با کثر مناطق مملکت سایه افکند. از این کامیابی انگلیسها مغرور گشتند و تصور کردند که توقف سه سال و چند ماهه شان در خاک افغانستان اهالی



را به قبول سلطه آنها آماده ساخته است... لیکن آنها اشتباه کرد و بودند...

در غرة شعبان (۱۲۵۷) هجری قمری (مطابق دسامبر ۱۸۴۱ میلادی) اهالی کابل بشور آمده دکانها را بسته به اقامتگاه (الکساندر برنس) یورش بردند. بسیاری از مجاهدین در عرض راه بشهادت رسیدند. در انجام کار سر اورا بدار آویختند...»  
در جای دیگر می نویسد:

«اگرچه افغانها مجروحین، زنان و اطفال انگلیس را صیانت نمودند، بالمقابل انگلیس ها بیماران، زخمی ها و زنان و اطفال قریه استالف را قتل عام نمودند و باین قسم بانظار عالمیان واضح شد که شما مت افغانها که در کوه ها و دشت ها زندگی بسر میبرند و از تعلیم و تربیه و نعمت علم و معارف محروم میباشند با سنجایی مدنیت انگلیس ها تاجه اندازه تفاوت دارد!».

سید در فصل چارم راجع به اخلاق حماسی افغانها چنین می نویسد

(جذبه هجوم و اقدام غریزه انتقام و شجاعت و حماسه در محاربات و تمهور در مخاصمات و منازعات که به کوچکترین سبب بظهور میرسد، خاصه جبللی و طبیعی ایشان است.

هیكل های با صلابت ایشان که با چین های جبین توام گردد قوای جسمانی و شوکت حماسی آنها را ترجمانی میکند اما با وجود عمومیت این احساسات و جذبات رعب افزا، در بین شان چهره های بشاش زیاد پیدا میشود و در بعضی معاملات کمال شکیبائی و برد باری از خود نشان میدهند....)

در باره شاهان معا صر خود سید از امانت و بیطرفی کار گرفته و حب و بغض شخصی را در قضاوت های خویش کمتر راه داده است چنانچه میان امیر شیرعلیخان و امیر محمد اعظم خان که اولی هیچگاه باو میانه خوبی نداشت و امیر محمد اعظم خان که دوست و همکارش بود درین رساله از نظر قضاوت شخصی سید کدام فرقی دیده نمی شود و در حالی

که محاسن هردو را بیان میکند معایب شانرا نیز عیان ساخته است. راجع به طرز حکومت و ادارۀ افغانها میگوید :  
(طرز حکومت افغانی اگرچه بظاهر استبدادی مطلقه است لیکن تا اندازه مشابهت به حکومت مشروطه دارد زیرا بدون مشوره روسای قبایل حل و فصل امور ناممکن است).

سید سادگی در باز و روحیۀ دیموکراتیک افغانها را از روی چشم دید خود چنین شرح میدهد :

( امرای افغانستان مانند دیگر شاهان شرقی تظاهر به جاه و جلال نمی کنند. امیر در دربار در کتا دراکین دولت خویش بلا امتیاز روی فرش قالین می نشیند. حاجب و دربان هیچکس را از دربار منع نمی کند هر کس از اهالی اگر چه غریب باشد حق دارد شکایت خود را به حضور پادشاه تقدیم کند و بالمشافهه به آواز بلند بی پروا و بی حجاب عرض حال خود را می نماید و همین قسم است پیش آمد رعیت باوالیان و لایات .... ) .

این بود چند نمونه از مندرجات رسالۀ (تاریخ افغان) که سید در عالم گوشه نشینی در هند برای معرفی وطن و مردم خود در نهایت اختصار برشته تحریر در آورده تا از اینراه نیز خدمتی به تاریخ و فرهنگ ملی نموده و مخصوصاً گفتارهای غلط و غرض آلود اجانب را نسبت به وطن و وطندران خویش تردید و تصحیح نموده باشد .

و نیز یقین داریم همین چند اقتباس محدود از کتاب (تاریخ افغان) سید برای اثبات ملیت او و ازالۀ اشتباهی که در نظر بعضی هادر مورد ایرانی الاصل بودن سید باقیمانده باشد کفایت خواهد کرد .

اگرچه سید چندین رسالۀ دیگر نیز در مدت اقامت دو سالۀ خود در حیدرآباد نوشته لیکن موضوعات آنها عموماً مسائل دینی علمی و فلسفی بوده مانند رسالۀ (نیچریه) و امثال آن و چون بعد از ختم جنگ و تخت نشینی امیر عبدالرحمن خان در افغانستان (۱۲۹۸ هجری قمری مطابق ۱۸۸۰ میلادی) قید و قیود بر حرکات و تماس های سید اند کسی تخفیف یافت او با حلقه های عامی و مطبوعاتی حیدرآباد رابطه قائم نموده به نشر یک سلسله مقالات در مجله های (المعلم) و (معلم)

شفیق) که اخیر الذکر به تشویق خود اوتاسیس یافته بود، شروع نمود. البته این مقالات ظاهراً جنبه دینی علمی و فلسفی داشت ولی هدف باز هم بیدار ساختن مردم و تشویق به کسب علم و کمال و دعوت به آزادی و بر انداختن یوغ بیگانگان بوده است که شرح و تفصیل آن فعلاً از موضوع بحث ما خارج است. لیکن با وجود این انگلیس ها به سبب سرایت افکار اودر دیگر ولایات هند و اقتباسات جرائد محلی از مباحثات و مناظرات سید دن حیدر آباد و مخصوصاً نفوذیکه در بین طلاب پیدا کرده بود اقامت او را در آن ولایت لازم ندانسته ویرا به کلکته فرستادند \*

اما در این تصمیم عاجلانه انگلیس ها عامل دیگری هم دخیل بوده است. قضیه از این قرار است که پس از تخلیه قوای باقی مانده انگلیس از قندهار که در نتیجه موافقه با امیر عبدالرحمن خان در ماه سپتمبر ۱۸۸۱ صورت گرفت محمد ایوب خان قهرمان جنگ میوند که در هرات بود موقع رامساعد دیده به بلاد ننگ به قندهار حمله برد و آن شهر را به آسانی از دست نماینده امیر عبدالرحمن خان تصرف و آماده حرکت جانب کابل گردید. انگلیس ها که شجاعت و جلالت محمد ایوب خان را به چشم سر دیده بودند، به خوف افتادند که مبدا رابطه بین سید و فاتح میوند وجود داشته باشد و سید پنهانی خود را به افغانستان رسانیده و به ایوب خان ملحق گردد. از اینرو در جمله تدابیر احتیاطی یکی هم انتقال سید به کلکته مرکز حکومت هند بود. چنانچه سید در یاد داشتها ی خود از تغییر وضع انگلیس ها و استنطاق هایی که در این زمینه (مانند قضیه قتل کیونازی) حین ورودش به کراچی) توسط پولیس بعمل آمده بود تذکر داده است. بعید نیست که سید درین اوقات با محمد ایوب خان مرادده داشته و انگلیس ها از آن اطلاع حاصل کرده باشند.

\* روزنامه اطلاعات در ضمیمه شماره ۱۲ اسد ۱۳۵۵ شمسی مینویسد که انگلیس ها از مقالات تحریک آمیز سید در جرائد هند بخوف افتاده به صدراعظم نظام حیدرآباد توصیه کردند تا او را از حیدرآباد اخراج نماید.



احمد عرابی پاشا قائد شورش ملی فلاحین مصر  
( ۱۸۳۹ - ۱۹۱۱ میلادی )



بهر حال در کلکنه هم سید چنانکه آرزو داشت موفق نشد تا با منورین و حلقه های مطبوعاتی و فرهنگی هند تماس های زیادی قائم نماید زیرا بمجرد رسیدن سید به کلکنه قضیه دیگری رخداد که انگلیس ها را وادار ساخت تا او را بیشتر تحت مراقبت قرار دهند و آن کشف اسنادی بود که وجود رابطه میان عرابی پاشا و سید و آرزوی عرابی پاشا را با اینکه سید زمینی ناآرامی را در هند فراهم سازد به دست انگلیس ها افتاد و آنها تصمیم گرفتند تا سید را بکلی از تماس با مردم مانع شوند چنانچه زمانی که بنا به بدعت مدیر کالج آنجا در (البرت هال) نطق ایراد میکرد اگرچه موضوع در اطراف مسائل فلسفی بود لیکن از مشاهده تاثیر گفتار سید بر حاضرین مدیر موصوف به اثر اشاره پولیس مجبور شد نطق سید را قطع نماید ولی همین یک نطق کافی بود تا جامعه علمی کلکنه مخصوصاً محصلین جوان را گرویده سید بگرداند یکی از این محصلین جوان ابولکلام آزاد بود که بعد ها در نهضت آزادی هند نقش برجسته را بازی کرد و در نوشته های خود همیشه از تاثیر افکار سید در بیداری مردم هند تذکر داده است (۵) بهر صورت مدت اقامت سید در کلکنه از یک سال تجاوز نکرد زیرا بحران مصر و افغانستان هر دو بزودی مطابق آرزوی انگلیس ها پایان یافت از یک طرف قوای محمدایوب خان در قندهار از بمقابل قوای امیر عبدالرحمن خان شکست خورد (سپتامبر ۱۸۸۱ میلادی) و محمدایوب خان از افغانستان خارج و به ایران رفته در تهران اقامت اختیار نمود و از طرف دیگر کمی بعد قوای عرابی پاشا نیز در جنگ (تل الکبیر) به شکست مواجه گردیده خود شش اسیر و از طرف انگلیسها به جزیره (سیلون) تبعید گردید.

از اینست که بزودی قیودی که برگشت و گذار سید وضع شده بود خاتمه پذیرفت ولی باو حالی گردید که از خاک هند خارج گردد. سید بلافاصله تصمیم گرفت که بر طبق آرزوی قبلی خود، با افغانستان برود و بنا به گفته محمود علی پسر مولوی اصغر علی افغانی مترجم از دوی کتاب (تاریخ افغان)، سید در سال ۱۲۹۹ هجری قمری مطابق ۱۸۸۲ میلادی از طریق قندهار به کابل رسید از طرف امیر عبدالرحمن خان

نظر به شناسائی سابقه و موقعیتی که در حکومت امیر محمد اعظم خان حائز بود با احترام پذیرائی شد و مدت چار ماه به حیث مهمان حکومت در کابل اقامت داشت چنانچه مولوی موصوف بار اول باسید در همین وقت آشنا شده و نزد او درس می‌خواند و هم کتاب (تاریخ الافغان) را سید برای ترجمه در کابل با و سپرده بود.

ولی بطوریکه محمود علی نامبرده در ترجمه تاریخ افغان ذکر نموده پدرش از قول سید میگفت که امیر عبدالرحمن خان با نظریات او در باره اصلاحات عمومی و خصوصاً صاوری کار آوردن نظام مشروطه موافقه نموده و برایش گفته بود که «افغانستان یک مملکت خورد است تطبیق این نظام در یک کشور بزرگ اسلامی مناسب تر خواهد بود». بهر حال بنابه اظهارات همین شخص سید پس از چار ماه از افغانستان مرخص و بار دیگر به هند آمده در موضع (کوالیار) بار دیگر با مولوی اصغر علی افغانی ملاقات و سپس به (بهاول پور) رفته و در آنجا مهمان قاضی عبدالحق بود و سپس جانب بمبئی عزیمت کرده است.

از روی این بیانات که در صفحات ۶ و ۱۵۴ و ۱۵۵ کتاب (آثار سید جمال الدین) اثر قاضی محمد عبدالغفار طبع هند (سال ۱۹۴۰) به تفصیل درج است تأیید میشود که سید یکبار دیگر هم سعی کرده است تا پلان اصلاحات خود را به پادشاه افغانستان تقدیم نماید لیکن واضح است که امیر عبدالرحمن خان به هیچ صورت برای قبول آن آمادگی نداشته بلکه با درک دشمنی دیرینه انگلیس با سید، نتوانسته است او را دیرتر در افغانستان نگه دارد ولی باز هم بر خلاف پیش آمد درشت و خشونت آمیزی که با دیگر افراد سر برآورده کشور مینمود، رفتارش با سید کاملاً شکل استثنائی داشته است. از طرف دیگر بطوریکه از گفتارها و نوشته های مابعد سید در زمان اقامتش در خارج استنباط میشود تا سال های اخیر یک نوع مفاهمه بین او و امیر عبدالرحمن خان موجود بود و حتی خود سید بفرکر هم باز گشت به افغانستان بوده است و احتمال می رود که آنها با هم مرادۀ مخفی هم

منه فمما 1895 هـ

سید الشیم الهام نویسنده بلونت  
بدر السلام علیکم وعلیٰ قریبتکم العاصمه الخراسانی

ان افکار الجبله تدر و آن صاحبک الجبله تشکر  
جو زیت خیرا و کفیت ترا - و کئی آری ان سیاست  
الوزاره الخارجه ثمان سیاسته السابقه و السنته البصره  
و السورانیة - و ان الموايد الخلدو لا تسمى و لا تسمى  
موجوع - و ان حل المسئله المصرتیة علی حاکمونی بوقت  
علی المسئله الافغانیه و هی بیدقی - و لهذا عزمت  
ان اذهب فی الاسبوع القادم الی افغانستان  
و سنال بفتک بزهاجی الی تک البلاد و انشاء الله  
و ساکت کب جمیع ما افضله بشرط ان تحفظه سراً  
مندر حق مکتنا ان نقل الی نفعه حیه - و ان  
تک ان تكون المتحبات متواصلة - و الغالب  
ان سفری يكون فی يوم الثلث و السلام علیکم  
و علی قریبتکم الشریفه الخراسانی

نامه سید بهولفرد بلنت درباره مسئله افغانستان و مصر  
و عزم سید برای حرکت جانب افغانستان





داشته اند که باسناد آن سید ولو که در کشور های دور دست مشغول فعالیت و گشت و گذار میبود از نظر یات امیر بطور دقیق معلومات داشته و در مواقع لازمه چه در مذاکره با رجال سیاسی و چه به ذریعۀ سخنرانیها در محافل و نشرات در جرائد، موقف و پالیسی های پادشاه افغانستان را شخصاً تشریح و توجیه می نمود و بلکه بعضاً خود را تا جائیکه به منافع ملی افغانها تعلق داشت وکیل و صاحب اختیار حکومت افغانستان معرفی میکرد که مثال های متعدد آن در قسمت های آینده آمده است و مادرینجا فقط قسمتی از یک نامه سید را که سه سال بعد از مسافرت آخری او به افغانستان به تاریخ ۱۷ جولای ۱۸۸۵ میلادی در جواب (ولفر د بلنت) نوشته است و شامل نکات متعددی برای تأیید مطالب فوق میباشد اقتباس مینمائیم:

سید درین مکتوب پس از شکایت از عدم تغییر سیاست حکومت انگلیس در باره مصر و سودان چنین مینویسد:

«و اما بعقیده من مسئله مصر به مسئله افغانستان بستگی دارد و آن در دست من است. بنابراین آن عزم دارم هفته آینده جانب افغانستان حرکت نمایم.... و اغلباً روز سه شنبه روانه خواهم شد»

«جمال الدین الحسینی الافغانی»

اینکه چرا مسافرت سید بطرف افغانستان بتأخیر افتاد و بالاخره صورت پذیر نشد در قسمت های آینده مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

اما در هر صورت این آخرین بازدید سید از افغانستان بوده و بطوریکه خواهیم دید با وصف مساعی مکرر در اثر حوادث و موانع مختلف بار دیگر تا پایان زندگی بدیدار وطن نائل نگردید.

### سید در پاریس

« در موضوع انحطاط مسلمانان شکوه از اروپائیان خطاست و خرابی حال مسلمانان از فساد درونی خود آنهاست ».

« از گفتار های سید جمال الدین افغان »

سید از بمبئی در ماه اگست ۱۸۸۲ میلادی عازم اروپا گردید و بتاريخ ۲۳ سپتامبر ۱۸۸۲ از کانال سویز عبور کرده (۶) بروایتی اول به امریکا رفت و پس از چند ماه توقف در نیویارک و واشنگتن و مطالعات نظام سیاسی و اجتماعی و سوییۀ مدنی آن کشور که ترقیات چشمگیر آن کنجکاوی او را به خود جلب کرد ه بود بدعوت (ولفرد بلنت) نویسنده و مرد سیاسی انگلیس که در حیدرآباد با او آشنا شده بود، بلندن رفت لیکن محیط آنجا را برای تطبیق نقشه های جدیدی که درین وقت در ذهنش قوام گرفته و عبارت بود از تولید یک جنبش عمومی علیه استعمار غرب مساعد ندیده در اوائل سال ۱۸۸۳ پاریس عزیمت کرد و درین شهر مدت سه سال اقامت داشت و این یکی از فعال ترین و پر ثمرترین دوره های زندگی سید بشمار میرود .

درینجا بود که با بزرگان علم و ادب امثال (ارنست رنان) و (ویکتور هوگو) آشنا شد و با ارباب سیاست مانند (ژرژ کلیمانسو\*) مدیر جریده (ژوستیس) و (هانری دوروشفور) مدیر جریده (انترانسین) شناسائی بهم رسانید و به نشر افکار علمی و فلسفی و نظریات سیاسی خود شروع نمود و بزودی محیط علمی و سیاسی فرانسه را تحت تاثیر خود قرار داد چنانچه خبرنگاران فرانسوی و خارجی برای بدست آوردن فرصت مصاحبه با سید و نشر نظریات او در قضا یا ی روز بالخاصه تاجائیکه به سیاست دول اروپائی نسبت به جهان شرق و اسلام تعلق میگرفت بریکدیگر سبقت می جستند و دیری نگذشت که نام سید و افکار و عقاید سیاسی او در پایتخت های اروپائی شهرت یافت و توجه مقامات حکومتی را به خود جلب نمود و متخصصین امور شرق در وزارت های خارجه دول اروپائی سید از به حیث یک شخص وارد و با معلومات و صاحب نظر در مسائل مربوط به جهان شرق و اسلام شناختند . بطوریکه حکومت اروپائی نه تنها بوسائل مستقیم یا غیر مستقیم

\* صدراعظم مشهور دوران جنگ جهانی اول فرانسه .

نظریات او را در موضوعات مورد علاقه استفسار میکردند بلکه در بعضی موارد بملاحظه نفوذیکه در کشور های عربی و اسلامی داشت میانجیگری او را تقاضا مینمودند که تفصیل آن در رساله جداگانه که از طرف همکار محترم دکتر عبدالحکیم طیبی برای همین سیمینار تحت عنوان (تلاش های جهانی سید) روی دست میباشد، بملاحظه علاقمندان خواهد رسید - در اینجا صرف همین قدر باید گفته شود که انتخاب پاریس بحیث مرکز فعالیت های سیاسی گسترده سید تنها از لحاظ آزادی محیط فرانسه برای نشر و تبلیغ هرگونه افکار و عقاید نبود بلکه علت دیگر آن موجودیت رقابت شدیدی بین فرانسه و انگلیس در مسائل شرق خصوصاً در قاره آفریقا بوده است که سید با نگاه تیزبین خود نه تنها به کشف این حقیقت موفق شده بلکه علاوه آن توانسته بود این رقابت را برای اهداف خودش که عبارت از برانگیختن عقائد عامه جهانی علیه رویه خشونت آمیز انگلیس به مقابل کشور های شرقی و اسلامی خصوصاً مصر و افغانستان بود مورد استفاده قرار دهد. نکته جالب دیگر اینست که سید با داشتن افکار مترقی و انقلابی بیشتر میتوانست توجه جنبش های مترقی را که در این وقت در اروپا بالخاصه فرانسه بشکل احزاب و سوسیالیست و رادیکال، بسیار طرف علاقمندی منورین قرار داشت بخود جلب نماید. از اینست که جرائد مترقی و پیشرو فرانسه بیشتر برای نشر افکار انقلابی سید حاضر میشدند. با اینهم سید به نشر مقالات و مصاحبه های پراکنده در جرائد فرانسه اکتفا نوزیده بزودی بفکر تاسیس جریده مستقلی افتاد و چون مقصد او رساندن افکار و نظریاتش بکشور های اسلامی و عربی بود، نشر جریده را بزبانهای دو گانه فرانسه و عربی در نظر گرفت و با همکاری دوست مخلصش شیخ محمد عبده که پس از گذشتانیدن دوره تبعید در بیروت بدعوت سید به پاریس آمده بود و به کمک مالی عده ازمورین مصر و هند که با سید رابطه واردت داشتند جریده (عروة الوثقی) را در اوائل سال ۱۸۸۴ میلادی در پاریس اساس گذاشت که اولین شماره آن بتاریخ ۵ جمادی الاول - ۱۳۰۱ هجری قمری - مطابق دوم مارچ ۱۸۸۴ انتشار یافت و در اولین شماره بیش از اکثر جرائد

مهم جهان شهرت حاصل کرد و صد ها مکتوب از اقطار مختلف جهان از باندونگ گرفته تا هند و ایران و مصر و تونس .... برای بدست آوردن نسخه های آن به اداره جریده میرسید \*

نام جریده از روی جمعیتی مخفی که سید و عبد ه چندین سال قبل بنام (عروه) در مصر اساس گذاشته بودند انتخاب گردید چنانچه در شماره اول جریده که سرلوحه آن در یکی از صفحات این رساله زنگو گرافی شده است دیده میشود، حاوی خبر های روز و اطلاعات اختصاصی درباره رویدادهای کشورهای عربی و اسلامی بود که به سلیقه خاصی که محتوی تبصره و تحلیل نیز بود تهیه می گردید این جریده مدت تقریباً ده ماه دوام کرد و جمله ۱۸ شماره آن انتشار یافت و سپس در ماه ذی حجه ۱۳۰۱ (اواخر فروری ۱۸۸۴) با اثر اعتراضات و انتریک های مستقیم و غیر مستقیم دولت برطانیه که ورود آنرا در هند و مصر و دیگر کشورهای تحت نفوذ خود منع و اعانه دهندگان و همکاران آنرا تحت فشار قرار داده بود از نشر بازماند و این وقتی بود که روابط فرانسه و انگلستان که در قضیه تونس و مصر و صحرائ سو دانزوبه و خامت گذاشته بود، در نتیجه توافق هر دو کشور استعماری و خصوصاً پیدا شدن نا آرامی در تونس که در همین وقت شیخ محمد عبده برای تاسیس جمعیت (عروه) در تونس و حصول اعانه از منورین تونس به آنجا رفته بود (۷) شکل نورمال را به خود میگرفت، بنابراین بعید نیست که حکومت فرانسه نیز در خاتمه دادن به نشرات این جریده که لحن تبلیغات ضد استعماری آن که جنبه عمومی داشت و روز بروز شدید تر میشد بی دخل نبوده باشد (۸)

بهر حال آنچه به موضوع این رساله ربط دارد آنست که در تمام نشرات و تبلیغات وسیع سید در (عروه الوثقی) و چه در مطبوعات فرانسه و فعالیت های گسترده این دور و بازهم مانند گذشته افغانستان حیثیت مرکز را داشته است و سید در هر موضوعی که بانامه نگاران و سیاسیون وقت مصاحبه و مذاکره نموده خواهی نخواهی موضوع افغانستان در آن بشکل مستقیم و یا ضمنی مورد بحث قرار میگرفت

\* کتاب (اسناد و مدارک) سند شماره ۱۶۵ صفحه ۴۷ (مکتوب ابراهیم اللقانی ۱۵

العدد الاول

البحرر لاول

الطبع محمد عبد

REDACTED BY GASP

CHEIKH MOHAMED ABDO.

من عدا ان يفت اليها تجاريز اورسائل  
التي ميسوع كان وما يظنوا به  
الجريرة او القريب على امرهم طرحتها ال  
انارة الجريرة بعد السوان  
6, rue Martiel, à Paris.



جريرة سياسة ادبية

صدرت الخمس

صدرت الخمس

جمال الدين الحسيني الاحلبي

Djebbarah Parisiens

GENERAL-ED-DIK EL-AFGHAN

فرسها كبريتة في جميع امكنات التربة من جميعها

لدعت امة الرب من جميع اركانها والسنة

من تسع عاشر



12 مارس سنة 1914

عزينا وندرا عليها الا انك تصارت اليها والوجه ما ليس  
في قدرها فاصمت على قولها وبصديها من سركها لا تخرج  
تحتها من المذلة ليهيها على الظلمة ليهيها على الطبع وتكتم  
الحركة المرادية العمياء ما عديها ذرية ما كان مرادك فليس  
فاندفع هم سبل الضلمة على طردان الضلمة على تلك  
البلاد وهو الراجح لانه كان اعلم الفطن وهو يعلم بانها  
لم تكن تعمد تلك الحركة في نفس الظلم حتى جعلها  
حرك اخرى وهم لم يكن سدا ورايا وهم يعمون لها الكفة  
لا ليل في نصوص الضلمة بل هي بين الظلم والعدوي لان  
ما كان سدا من الحركة الضمنية وربما يهتدي من يظن في

تبع الخمس في 10 جمادى لاول سنة 1314

بسم الله الرحمن الرحيم . وما طردك ربكنا بانك اذينة  
وتلك الصبر . فلما ما دينة العيان الاله من قول الحق  
مختلفا بما هو الالهي وما كان الكفر في شياخ العيان .  
خلقت ضالمت القامتين اربابا لم يهربت . يمدان  
على ذوي ربا لا تتركوا لانفسكم في التوت . اولنا لا تتركوا .  
من لامم في سوسم بالعصا . حتى صاروا ربا يذبحوا الضمير  
ويعتبروا التاليم حتى اقدموا من انفسهم بمرحوا بهم من  
سيرة الظلم والظلمة لهم من انفسهم هذا لا تحفظ العيون  
الشرية .  
لقد اتوا على طيرة الوم ويترى بسيفهم ايمان العيال



که اینک نمونه های آنرا ذیلاً از نظر میگذرانیم .  
 مقدمتا باید گفته شود که سال های توقف سید در پاریس ۱۸۸۳-  
 ۱۸۸۵ میلادی با سال های اول سلطنت امیر عبدالرحمن خان در  
 افغانستان مصادف بوده این و قتی است که دولت تزاری روسیه در  
 پیشروی خود در آسیای مرکزی مستقیماً بسرحدات شمالی افغانستان  
 تماس حاصل مینماید و با لمقابل انگلیس هامیکوشند تا پیشروی  
 مزید روسها رادسرحدات افغانستان از طریق مذاکرات دیپلو ما تیک  
 متوقف ساخته وبعد افغانستان رابحیث یک کشور حاجز بین هندو  
 متصرفات زار روس قرار دهند ، که حادثه شیخ جنید (پنجد ه) یکی  
 از آخرین مظاهر اصطکاک این دو قدرت درین ناحیه بشمار میرود .  
 بنابراین هوش و گوش سید با وجود تمام مشغولیت ها و فعالیت های جهان  
 شمولش بیشتر بطرف افغانستان معطوف میباشد . از اینست که در  
 هیچ مقاله ، مصاحبه و مذاکره نیست که سید روی سخن راولو که  
 موضوع اصلی مصر یا سودان و یا دولت عثمانی بوده باشد بسوی  
 افغانستان دور نداده و قضیه افغانستان رابه میان نکشیده باشد  
 و اینکه سید در مورد هندوستان هم بکرات سخن گفته بیشتر از  
 لحاظ ارتباط سرنوشت افغانستان باروی داد های آنکشور و سیاست برطانیه  
 درین مستعمره بزرگ آسیائی آن بوده است اینک نمونه های بر  
 جسته این علاقمندی او در مطبوعات فرانسه :

لیکن اولتر باید گفته شود که مطبوعات فرانسه و سائر کشورهای  
 اروپائی مانند مطبوعات مصر و دیگر کشورهای عربی عموماً و بلااستثنا  
 سید را افغان شناخته و همیشه او را بهمین هویت معرفی نموده اند و  
 اکثرآ از لحاظ اهمیت نظریات او در مسائل شرق و اسلام مقدمه هایی هم  
 دائر بر معرفی شخصیت و کار نامه های درخشان او در کشورهای مختلف و  
 مبارزات مجاهدانه او علیه قوای استعماری از طرف خود نوشته اند .  
 بهر حال بر گردیم به اصل موضوع

\* یک نمونه این معرفی در صدریکی از مصاحبتهای با مدیر جریده فرانسوی  
 (کورسبونانس فرانسیز) بتاریخ ۲۰ می ۱۸۸۵ چنین آغاز می یابد: «دیروز بخت باما  
 یاری کرد تا بایگانه افغانی که فعلاً در پاریس زندگی میکند یعنی شیخ جمال الدین صحبت  
 نمائیم ...»



سید در ماه اپریل ۱۸۸۳ میلادی که تازه به پاریس رسیده ولسان فرانسه را يك اندازه آموخته بود در اولین تبصره سیاسی خود درج کرده (انترانسین) از کان حزب سوسیالیست (شماره ۲۳۰ اپریل) ظاهراً راجع به اوضاع هندوستان و در حقیقت در باره افغانستان مضمون خود را چنین آغاز می‌نماید:

( مقصد عمده انگلیس ها در سال های اخیر حاکمیت بر تمام راه هائی است که به هندوستان رهنمائی میکند. از همین سبب است که اخیراً به اشغال معا برسوق الجیشی افغانستان و بلوچستان اقدام نموده اند (مقصد تجاوز ثانی انگلیس به افغانستان و اشغال معا بر خیبر، مچینی، کرم، پشین و سیبی است) و برای همین مقصد است که حال سعی دارند خود را در مصر مستقر سازند )

پایانتر باز روی سخن را بسوی بسوی افغانستان دو ر داده مینویسد:

(انگلیس ها با توريد مقدار زياده صنوعات اروپائی، صنايع بو می هند را محو کرده اند و باین صورت روابط هند را با افغانستان که همسایه در بدیوار آنست با اعلان جنگ ناحق و خدعه آمیزی علیه افغانستان قطع نموده اند جنگی که به شکست و ناکامی تام و تمام خود آنها منجر شده است ...).

سید در تبصره سیاسی دیگری که راجع به قیام محمد احمد سودانی مشهور به مهدی علیه استعمار برطانیه در سودان در همین جریده فرستاده و در شماره ۱۷ دسامبر ۱۸۸۳ میلادی جریده مذکور درج است ضمن شرح امکانات توسعه جنگ مذهبی در دیگر بلاد اسلامی بسوی افغانستان اشاره نموده چنین می‌نویسد:

«محمد احمد از وضع حقیقی انگلیس در هند و نیات پوشیده آنها برای دست گذاری بر حجاز بی اطلاع نیست از همین جهت نمایندگان و اشتها راتی رابه مکه نزد علمای هند و افغانستان و بخارا را که در آن جاجم میشوند فرستاده است.... و اولین جنبشی که به منصفه ظهور برسد در بین شیوخ طریقه (چشتیه) خانواده (اولران شاه) در بلوچستان و (قادریه) سند و (نقشبندیه) و (قادریه) کوهستان سرحدی

افغانستان، بقیادت آخوند زاده سوات و (مجاهدین) افغانستان و بلوچستان بقیادت میر عبداللہ خواهد بود که بزودی به سرتاسر هند تا (میرت) و (پونه) که در آنجا پنجمصد هزار نفر برای همین مقصد گرد آمده اند پهن خواهد شد...

سید دو سال بعد ضمن مصاحبه که با مدیر جریده (کورسپاندرنس فرانسیز) ارگان حزب جمهوری خواه مستقل فرانسه راجع به سیاست انگلیس و روس در مورد افغانستان بعمل آورد هودر شماره ۲۰ می ۱۸۸۵ جریده مزبور بچاپ رسیده در قسمت مقایسه بین این دو قوه استعماری آن عصر چنین گفته است:

«درست است که روسیه (بما) جراحت خفیفی وارد آورد (مقصد جنگ پنجمه است که در همین سال اتفاق افتاده بود) اما روسها بجهتی جنگ را شروع کرد نه تا (ما) گمانکنیم که آنها از انگلیس ترس دارند و از همین سبب بزودی (بما) گفتند ما فکر جنگ را با (شما) نداریم و جنگ خاتمه یافت لیکن جراحاتی که از دست انگلیسها (بما) رسیده در حکم زخم ناسور است که هیچ چیزی آنرا مداوا کرده نمیتواند» باید ملتفت بود که سید در گفتار خود وقتیکه از افغانها صحبت نموده صیغه (جمع متکلم) و (جمع مخاطب) را استعمال کرده تاهویت و ملیت خود را به مخاطب واضح ساخته باشد.

این قبیل نکات که علاقمندی سید را به افغانستان و اصرار بر افغان بودن او را نشان میدهد، در مطبوعات فرانسه خیلی زیاد است لیکن ماصرف به همین دوسه نمونه اکتفا ورزیده اکنون بر نشریه مستقل خود او یعنی (عروةالوثقی) که در حقیقت حاوی تمام افکار و آمال سید میباشد تا جائیکه بموضوع افغانستان تعلق میگیرد، یک نظر اجمالی می اندازیم: سید بعد از عرض مرام و مسائل عمومی که دو شماره عروةالوثقی را در بر گرفته بود، سرمقاله شماره سوم را وقف وطن خود نموده و مطلبی که در آن وقت خیلی طرف علاقه اش بود یعنی (اتحاد ایران و افغانستان) را عنوان مضمون قرار داده است. این شماره بتاريخ ۱۱ دسامبر ۱۸۸۴ انتشار یافته است و این وقتی است

که آوازهٔ حملهٔ روس از طریق افغانستان و ایران برهند موضوع روز بوده و سید می‌خواست این‌خوف دولت برطانیه را با تهدید اتحاد ایران و افغانستان و هم‌دست شدن آن‌ها با دولت روسیه تزاری، بمقصد تغییر رویهٔ انگلیس بمقابل کشورهای اسلامی تشدید نماید ولو که خودش به عملی بودن این نقشه عقیده نداشته است.

سید در این مقاله چنین آغاز مطلب مینماید :

«حملهٔ روس جانب هند بسیار نزدیک است - انگلیسها دانسته‌این موضوع را بی اساس جلوه میدهند میگویند (دگی‌رس) صدراعظم روس خواهان روابط دوستانه با انگلستان میباشد و دلیل می‌آورند که از قریب شدن روسیه به خاک هند دیر نمی‌گذرد و هنوز يك مدت لازم است تا خود را برای چنین اقدام بزرگی آماده سازند. مقصد آنها اینست تا همدردی دول دیگر را بطرفداری خود جلب نمایند اما این يك خدعهٔ سیاسی است. درین حال برای سلطنت ایران لازم است تا با امارت افغانستان متحد گردد - از این اتحاد برای هر دو منافع بسیار متصور است اگر چه نفرت مردم هند از انگلیس برای روسها مفید است لیکن از این راه پیشقدمی بطرف هند مشکلات زیادی را در بر دارد. درین قسمت همکاری ایران و افغانستان اهمیت و ارزش زیادی خواهد داشت چه روسها از این راه بکلی ناوقف میباشند و لازم است اولتر با مرای هند رابطه قائم سازند و این بدون اتحاد ایران و افغانستان حاصل شده نمی‌تواند و این اتحاد باید در جنگ و صلح یکسان باشد (یعنی تعرضی و دفاعی باشد) و آنوقت است که میتوانند مطالبات خود را به روس بقبولانند و الا کامیابی نقشهٔ روس مشکل خواهد بود و در آنصورت روسها در لانهٔ شیران قدم خواهند گذاشت .

خلاصه بدون همکاری افغان و ایران فتح هند از طرف روسیه از عاقل دور است افغانها را هم لازم است که درین معامله عظیم از عقل سلیم و فکر رسا کار گرفته چشمان خود را باز نمایند و بغرض اتحاد بطرف برادران ایرانی خود متوجه شوند در حقیقت بین این دو ملت هیچ چیزی وجود ندارد که موجب اختلاف و جدائی

گردد در واقع این دو ملت از يك اصل و بيك رشته منسلک می باشند این موقع بسیار حساس و مهم است و باید هر دو طرف مسأله فرعی مذهبی را که بیگانگان برای مقاصد خود دامن میزنند، فراموش کنند و بر اساس وحدت ورشته های دینی چنگ بزنند.

هر چند تقریباً در بسیاری از سرمقاله های عروالو ثقی جسته جسته راجع به افغانستان تذکراتی موجود است لیکن ما این مقاله را از آن جهت انتخاب نمودیم که نکات بس ارزشمندی را در بر دارد.

بطوریکه دید میشود اگر چه موضوع مورد بحث يك نظر یه سیاسی و آنی بوده است ولی سید در این، مقاله آرزوی قلبی خویش را با الفاظ بسیار واضح و صمیمی برای نزدیکی و وحدت دو ملت برادر افغانستان و ایران که بحکم همسایگی و همکیشی خواهی نخواهی در غم و شادی با هم شریک و سهیم میباشند اظهار نموده است و یقین داریم که امروز، هشتاد سال پس از مرگش این پیام آن مرد بزرگ که افتخار مشترک افغانستان و ایران و تمام دنیای شرق و اسلام می باشد از طرف روشنفکران هر دو کشور ربحیث حلقه وصلی جهت پیوستگی و نزدیکی روز افزون این دو ملت برادر مورد استفاده قرار خواهد گرفت نه برای تولید نزاع و کشمکش های بی موجب که منافی آرزوی آن مرد خیر اندیش و منافع هر دو کشور است.

اما فعالیت های سید درین دوره سه سال به ساحت مطبوعات و نشرات محدود نبوده بلکه این تبلیغات دامنه دار، در حقیقت به مقصد آماده ساختن زمینه برای عملی کردن نقشه های سیاسی بزرگ و بیچیده بود که سید از بدو قدم گذاشتن بخاک اروپا روی آن کاری کرد و بطوریکه پیشتر اشاره کردیم غرض اصلی آن متحد ساختن کشور های اسلامی بمقصد مقابله و مبارزه موثر و همه جانبه با قوای استعمار بود و درین قسمت سید اساساً هیچ يك تفاوت و امتیازی را بین این قوه ها قائل نبوده همه آنها را اعم از انگلیس و روس و فرانسه و ایتالیا و هالند که در آن عصر قهر مانان این میدان بودند دشمن آزادی ملل

شرقی و اسلامی می پنداشت با این فرق که به حیث یک سیاستمدار از نظر تعبیه، برای رسیدن به هدف یکی را در مقابل دیگری استعمال کردن میخواست و از اینجاست که گاهی بایکی طرح اتحاد ریخته علیه رقیب او وارد صحنه عمل میشد و زمانی بحکم ضرورت، به عکس این تکنیک متوسل میگردد. روی همین منظور بود که با مطالعه اوضاع سیاسی جهان، در شروع سال ۱۸۸۵ میلادی پیشنهاد مفصلی به آستانه فرستاد. سید در این پیشنهاد از خلیفه اجازه خواسته بود تا با معرفی نامه های او در کشور های هند و افغانستان و بلوچستان و قوقند و بخارا و کاشغر و یار کند که هر کدام زیر فشار یکی از دو قوه بزرگ استعماری (انگلیس و روس) قرار داشتند گردش نموده مردم را به اتحاد و اتفاق دعوت کند و احساسات ملی و دینی آنها را تحریک نماید و با اعانه مردمان ثروتمند هند، جوانان مسلح شور افغان و بلوچ را برای جنگ مجهز و آماده سازد و توسط علمای زبان اور (خیبر) مردم خیوه و بخارا و کاشغر و یار کند و غیره را بر ضد قوای اشغال گر زار روس بر انگیزد و با این حکمت عملی آن دو قوه را به تصادم با یکدیگر وادار سازد و وسیله ضعف هر دو را فراهم گرداند و چون افغانستان دروازه هند است از مشاهده این وضع انگلیس متوحش شده مجبور گردد که روابط خود را با خلیفه بهبود بخشیده علیه تجاوزات دولت تزاری روس باباب عالی همکاری نماید.

این پیشنهاد جالب که متن آن در (اسناد و مدارک چاپ نشده) موجود است چنانکه سید انتظار داشت طرف توجه سلطان عبدالحمید قرار گرفته، اسماعیل جودت مشاور سیاسی سلطان توسط نامه تاریخی ۲۴ مارچ ۱۸۸۵ به سید از وصول آن اطمینان داده به خواستن سید به استانبول و یا فرستادن شخصی نزد او اشاره کرد و سپس بتاريخ ۲۷ اپریل ۱۸۸۵ بجواب نامه شانزد هم اپریل سید مشوره داد که فعلا در پاریس انتظار بکشد مضمنا متذکر شد که وقت آن رسیده است که با حکومت افغانستان رابطه قائم گردد و برای اینکار از سید مناسبتر کسی سراغ شد نمی تواند.

بعد در نامه تاریخی ۱۶ می ۱۸۸۵ خود بار دیگر از رسیدن نامه سید اطمینان داد و علاوه کرد که نامه از نظر سلطان گذارش یافت و موجب خشنودی او گردیده و با و هدایت داده تا مکاتبه را دوام دهد. بعد سلسله مکاتبه معطل شده در این میان اسماعیل جودت به طوریکه در قسمت آینده دیده خواهد شد خودش بلندن رفته و با مامورین حکومت برطانیه روی همین موضوع مذاکراتی نموده و در نتیجه بعد از بازگشت به استانبول به سید که درین وقت در لندن بود اطلاع داد که سلطان می خواست شخصی را نزد شما بفرستد لیکن برای حفظ ارتباط سیاسی خود با انگلستان از آن صرف نظر کرده است.

و بالاخره بتاريخ ۲۴ اکتو بر به سید در لندن اطلاع داد که در باره تمام این مسائل با وزارت خارجه عثمانی مذاکره کرده بشما اطلاع میدهد این مکاتبات نشان میدهد که انگلیس ها از تماس های سید با باب عالی از ابتدا اطلاع داشته و برای خنثی کردن نقشه های او از یک طرف توسط (بلنت) سید را به لندن دعوت میکردند تا از رفتن او به آستانه و افغانستان جلوگیری نمایند و از طرف دیگر خود بطور مستقیم با حکومت عثمانی در تماس بوده آنها را از دعوت سید مانع میگرددند که اینک برای روشن شدن مطلب مخصوصاً تاجائیکه بموضوع افغانستان تعلق دارد یک قسمت از پیشنهاد سید و چند جمله از مکتوب های اسماعیل جودت را که خوشبختانه در بین (اسناد و مدارک) موجود است از نظر خوانندگان گذارش میدهیم :

سید در پیشنهاد خود را جع به افغانستان چنین میگوید «و ثانیاً میخواهم بعد از اتمام امر هندوستان روانه دارلایمان افغان شوم و اهالی آن بلاد را که مانند شیر بیشه از خونریزی اندیشه ندارند و از آهنگ جنگ خصوصاً جنگ دینی درنگ را روا نشمارند، به محاربه دینیه و مجاهده علیه دعوت کنم و مقاماً صدروسیه را پیش نمم و بزبان بلیغ تبلیغ نمایم که اگر بردولت علیه عثمانیه چشم زخمی برسد نه مکه مکرمه را قراری و نه مدینه منوره را وقاری بلکه نه از اسلام اسمی و نه از دین رسمی خواهد ماند و بعد از آن نه صوت آذانی خواهید شنید و نه

قرآن خوانی خواهند دید... و علمای زبان آور خیبر را از برای دعوت اهالی بوادی و جبال روان و خود با امرا و عظمای و سر دارها و خانها آمدند در میان آورم و بعضی از علمای کار دیده خیبر و مکبر را خفیه به جانب خوقند و بخارا ارسال که برای اهل آن دیار بیان حال نمایند... و بعد از اتمام دعوت در افغانستان بسرعت هر چه تمامتر روانه بلوچستان شوم و بعضی از علمای افغان را در آن دیار با طرف و اکناف رهسپار نمایم... معذالك چون اهالی افغانستان (که فی الحقیقت سد و بند هندوستان است) باروس در آویزند، طائفه انگلیس قهراً بتمام اجتهاد به محاربه پردازند و تابه حلقوم به گل فرو روند و خیال سیادت را از سر و آرزوی فرعونیت را از دل بدر سازند» - در اخیر میگوید «که این عاجز درین بابت به هیچوجه من الوجوه نه در همی از دولت خواهانم و نه دیناری جویان - بلکه حیاً للاً سلام بدین امر خطر مند قیام خواهم کرد»

اینهم چند سطر از مکاتیب جودت اسماعیل مشاور سیاسی سلطان عثمانی خطاب به سید :

### از مکتوب اول

«عریضه که بسلطان بوسیله پست نوشتمید به ترکی ترجمه کردند و باو دادند و از من در باره شما سوال کرد و من هم آنچه باید باو گفتم - کار بجائی کشید که برای احضار شما باستانه یا باید مرا بفرستند (بی آنکه کسی بداند) و یا حسین افندی شهیندر حیدر آباد که امین خلیفه است و چندین زبان میداند و طرفدار اتحاد اسلام است بزودی هر چه اتفاق افتد بشما اطلاع میدهم.»

### از مکتوب دوم

«ما در باره افکار عالی شما و مصلحتی که در پیروی از شما هست ساعتی بحث کردیم - نتیجه این شد که من باشما مکاتبه کنم و شما در پاریس باشید تا فرصتی بدست آید چه آمدن شما آلان شبیه سیاسی را در بر دارد...»

نوشته اید که وقت آن شده است که با حکومت افغانستان باید ارتباط پیدا کرد ما بشما گفتیم که خودتان میتوانید باین هدف برسید نه

شخص دیگر زیرا مناسبت‌ها زیاده‌اشما با آنها دارید منجمله  
**نسب شریف شما و جنسیت شما و نفوذ خویشان شما و شهرت اعمال**  
 شما در جهان اسلام مولی بما بگوئید که راه آن چیست؟ چه هر  
 دو دشمن می‌خواهند بمانزدیک‌شوند اما سیاست افغانستان هم بظا هر  
 میان هر دو طرف مردد است اینکه ما به افغانها هم سوگند شویم و  
 سیاست آنها به ما مجهول باشد و تمایل آنها را بیک طرف ندانیم،  
 صلاح نیست حقیقت امر را درین زمینه برای ما بنویسید که چه باید  
 کرد؟»

### از مکتوب سوم

«روز شنبه گذشته (دورموندولف) از من پرسید که  
 کدام شخص را نزد سید به لندن فرستاد هاند من گفتم تاکنون اطلاع  
 ندارم مگر اینکه در بازگشت از لندن شنیدم که سلطان می‌خواهد  
 کسی را بطرف شما (سید) بپارسی بفرستد اما برای حفظ  
 ارتباط سیاسی خود با انگلستان از این کار صرف نظر کرده است. چون  
 حالا رابطه شما با انگلستان خوب شده است ممکن است کسی را بفرستد...»

### از مکتوب آخر

«من در مکتوب بعدی پس از اینکه با (عطوفت لوی)  
 مستشار وزارت خارجه ملاقات کردم آنچه را که گفت به شما خواهم نوشت»\*  
 اکنون بعد از مطالعه این اسناد گرانبها و آموزنده خوبتر میتوانیم  
 بقیه بازی سیاسی را که انگلیس‌ها درین وقت برای باطل کردن نقشه  
 های سید و بی اعتبار ساختن خود او روی دست گرفته بودند و منجر به  
 قطع رابطه او با انگلیسها و خروج سید از انگلستان گردید تعقیب نمائیم

\* معلوم میشود که سلطان بالاخره (منیف پاشا) را بلندن نزد سید فرستاده و  
 نامبرده بتاريخ ۲۸ سپتمبر ۱۸۸۵ با سید ملاقات نموده اما سید از رفتن باستانبول باثر  
 رفتار منافقانه انگلیس‌ها با و رزیده است (آثار سید جمال الدین افغانی - اثر قاضی  
 محمد عبدالغفار صفحه ۲۸۳).



### سید در لندن

«انگلیس ها میخواستند افغانها هم مانند دیگران در برابر حکم شان سرخم کنند و برای این مقصد آتش فتنه را بین شهزادگان دامن زدند لیکن از آنجائیکه مردم افغان دارای عزت نفس و خشم و گرفت شدید بودند و استند راضی نشدند که در برابر این ... شکم بزرگ سر تسلیم فرود آورند که بجوع الارض و استسقا مبتلا و از بلعیدن دوصد ملیون نفوس هند شکمش پرواز آبهای گنگ و تیمس سیسراب نگردیده و اکنون آرزوی رسیدن به آبهای نیل و جیحون را بسر می پروراند . . . بنابراین دست باسلحه بردند و بجنگ برخواستند ...»

« از خطابه های سید جمال الدین درهاید پارك لندن »

سید هنوز در پاریس بود که بحران سودان و قیام محمد احمد سودانی مشهور به مهدی علیه قوای اشغالگر انگلیس اوج گرفت و بیهم قوای اعزامی انگلیس پیش از رسیدن به خرطوم از طرف هواخواهان مهدی در نیل سفلی تارو مار می شدند درین وقت بود که کابینه انگلیس بملاحظه نشرات دامنه دارسید بطرفداری مهدی و کشف این حقیقت که عده از پیروان مهدی از شاگردان او میباشند ، تصمیم گرفت تا برای رفع این غائله ازسید کمک بخواهد و برای این کار دوست دیرینه او (ولفرد سکاون بلنت) را واسطه قرار دادند و او باسید داخل مکاتبه و مذاکره شد سید بطوریکه در بخش گذشته مشاهده کردیم مسئله سودان و مصر را بهم مربوط دانسته و حل هر دو را در یک وقت تقاضا میکرد که کابینه لبرل (گلیدستن) به آن موافق نبود و ضمناً حل موضوع افغانستان (بحران پنجاه) را شرط میانجیگری خود قرار داده بود . اما پس از روی کار آمدن کابینه محافظه کار بالاخره انگلیسها موافقت خود را اعلام نمودند و نظر به آن سید پس از یک سلسله مکاتبات مفصل چنانکه از مکاتیبش پیداست در حالیکه آماده حرکت به طرف افغانستان بود بامید اینکه علاوه از حل قضیه مصر و سودان به نفع مردمان این دو کشور مساعدت انگلیس را در انفصال قضیه پنجاه



محمد احمد سو دانی مشهور به مہدی قائد بزرگ ملی سو دان  
( ۱۸۴۸ - ۱۸۸۵ میلادی )



وخاتمه دادن به پیشروی قوای امپراطوری روسیه در سرحدات افغانستان نیز حاصل نماید ، در اواخر ماه جولائی ۱۸۸۵ عازم لندن شد و اینبار مدت چهار ماه در لندن اقامت داشت .

این دوره از حیث فعالیت های سیاسی بادر نظر گرفتن کوتاه مدت آن ، یکی از مصروفترین دوره های زندگی سید بشمار میرود زیرا تقریباً هر روز با یکی از رجال دولتی و نویسندگان برجسته و خریدنگاران بنام انگلستان در تماس میبود .

در همین ایام با (لارڈ سالسبری) صدر اعظم کابینه محافظه کار و (زاندولف چرچل) معاون او (وزیر هندویدر ونستن چرچل معروف ) و (درو موندولف) مامور عالی رتبه وزارت خارجه انگلیس که بعد ها نماینده گی سیاسی آن کشور را در مصر و سپس در ایران عهده دار گردید ، ملاقاتهای مکرر نمود .

مطلب عمده از نقطه نظر انگلیس ها میانجیگری در معامله سودان بود ولی سید بامهارت کامل این موضوع را به مسئله مصر که در آنجا پس از ختم شورش سپاه مصری بسرکردگی محمد اعرابی پایان ، دولت برطانیه مستقیم از مامور را به کف گرفته بود ، و هم به موضوع افغانستان که هنوز عواقب حادثه پنجه و مسئله تعیین سرحدات در حصه دهنه ذوالفقار و خواجه صالح خاتمه نیافته بود ، مربوط ساخته و در عین زمان انگلیس ها را به تغییر سیاست شان بمقابل باب عالی (خلافت عثمانی) و بالوسیله جلب اعتماد دیگر کشور های اسلامی برای جلوگیری از خطر احتمالی روسیه تزاری ، تشویق می نمود که اینک ما اقتباساتی چند از این گفتگو ها را که بطور مستقیم به افغانستان ارتباط میگیرد ، از روی مآخذ معتبر منجمله روزنامه (ولفرد بلنت) و اسناد رسمی دولت برطانیه و دیگر مدارک موثق از نظر خوانندگان عزیز میگذرانیم :

ولفرد بلنت در روزنامه خود به تاریخ ۲۶ فروری ۱۸۸۵ چنین می نویسد :

« زمانیکه برای مذاکره با شیخ جمال الدین و جلب همکاری او در

رفع بحران سودان به پاریس رفته بودم - سید اندیشه خود را نسبت به حمله روس بر افغانستان اظهار کرد\* - رایش اطمینان داد م که جنگی بین روسیه و افغانستان رخ نخواهد داد و اگر جنگی واقع شود بر خلاف ما (انگلیس) خواهد بود، و آن در صورتیست که افغانستان بقوای روسیه راه عبور را جا ندهد اما اکنون نه امیر (عبد الرحمن خان) و نه روسها هیچ کدام برای این کار آماده نیستند . نامبرده بتا ریح ۱۸ می ۱۸۸۵ مینویسد :

« بار دیگر موضوع میانجیگری او را در مسئله سودان به شیخ جمال الدین گوشزد نمودم، او گفت که اگر به پیشنهاد قبلی اش یعنی (تخلیه مصر و برطرفی خدیو توفیق و سپردن اداره مصر بدست خود مصریها و تخلیه بندر (مساوا) از طرف ایتالیا) ترتیب اثر داده نشود با افغانستان خواهد رفت و مساعی خود را صرف حل موضوع افغانستان خواهد نمود.»\*

باز بتاریخ ۹ جولای ۱۸۸۵ مینویسد :

« شیخ جمال الدین ذریعه مکتوبی که توسط ابراهیم بیگ (ا براهیم مویلی) از دوستان سید) از پاریس فرستاده تکرار کرده است که اگر موضوع مصر فیصله نشود - افغانستان رفته و در آنجا مشکلاتی برای انگلستان تولید خواهد کرد.»

و لفرد بلنت بتاریخ ۱۶ جولای ۱۸۸۵ یعنی پنج روز بعد از حصول مکتوب تهدید آمیز سید، در روزنامه خود چنین مینویسد :  
« دیروز باراندولف چرچیل وزیر هند در دفترش ملاقات کردم ، راندولف اظهار اندیشه نمود که امیر افغانستان در اوضاع فعلی (بحران

\* درین وقت واقعه پنجه رخ نداده بود اما هرآن احتمال تصادم موجود بود چنانچه تصادم مذکور بتاریخ ۳۰ مارچ ۱۸۸۵ اتفاق افتاد .

\* در همین وقت بود که بقرار گفته و لفرد بلنت سید در یک مجلس با حضور او و چند نفر دیگر درباره ملیت و خانواده خود در افغانستان صحبت نموده و ضمناً نظریه سامی بودن افغانها را رد و گفته بود که افغانها مانند مردمان شمال هند آریائی نژاد می باشند مأخوذ از کتاب انقلاب ایران - اثر پروفیسر براون صفحه ۳۸۱ .

پنجاهه) چه رویه اختیار خواهد کرد، برایش گفتم جمال‌الدین در پا ریس است اگر خواسته باشید او را به لندن دعوت میکنم تا با او درین موضوع و هم درباره مصر مذاکره بعمل آید، راندولف از این پیشنهاد حسن استقبال کرد و موافقه شد که با سید در منزل من ملاقات نماید، همانروز موضوع را به سید نوشته از او دعوت کردم تا بلندن بیاید و مهمان من باشد.

باز بتاريخ ۱۸ جولائی چنین مینویسد :

«امروز لیدی بلنت (خانم او) مکتوبی از شیخ جمال‌الدین دریافت کرده است که در آن هم نسبت به صداقت حکومت انگلیس در وعده هایش اظهار شک نموده و گفته است که گمان نمیکند که از آمدن او بلندن نتیجه حاصل گردد. باز هم اگر ما با او اطمینان بد هیم که از سفر او فائده بدست خواهد آمد، حاضر است به لندن بیاید اما اگر ما از چگونگی سیاست کابینه جدید (محافظه کار) اطلاع نداشته و یا آن اعتماد نداشته باشیم بهتر است برایش بنویسیم تا بطوریکه قبلا نوشته است بطرف افغانستان حرکت نماید.»

از جریانات فوق بخوبی معلوم میشود که مقصد اصلی این دعوت از نقطه نظر اولیای امور انگلستان هرچه بوده ضمناً می خواستند مانع رفتن او به افغانستان شوند زیرا از آن اندیشه داشتند و علت آن تماس هائی بود که در همین موقع بین سید و دربار عثمانی جریان داشت و در قسمت گذشته به تفصیل ذکر شده است.

بهر صورت سید پس از دریافت مکاتیب اطمینانیه از طرف و لفر د بلنت بتاريخ ۲۱ جولائی بلندن رسید و روز ۲۳ جولائی ۱۸۸۵ در منزل بلنت بار اندولف چرچیل ملاقات کرد اینک خلاصه سوال و جوابی که راجع به افغانستان درین ملاقات صورت گرفت و در روز نامه مچة بلنت و هم در اوراق رسمی دولت برطانیه ضبط است از نظر خوانندگان میگذرانیم.

راندولف راجع به نیات دولت روسیه درباره افغانستان سوال کرد. سید در جواب گفت «روسها فعلاً اراده جنگ را با افغانستان ندارند لیکن آنها به آسانی می توانند توسط یکی از شهزادگان مخالف

(پسران امیر شیر علی خان) شورش تولید نمایند و اگر این شورش به بند سرایت کند افغانها تشویق گردیده شورش توسعه خواهد یافت .  
چرچیل راجع به امیر افغانستان و قدرت و نفوذ او در افغانستان پرسید .

سید جواب داد که امیر عبدالرحمن خان اگر چه در سیاست تجربه کافی ندارد لیکن شخص عاقل و جنرال خوبی است و برعلاوه از پشتیبانی اکثریت مردم افغانستان برخوردار می باشد . ولی این چیزها به تنهایی جلو انتریک های روس را گرفته نخواهد توانست .

چرچیل را جمع به امکانات اعزام عسکر انگلیس بداخل افغانستان برای دفع حمله احتمالی روسها سوال کرد .

سید چنین گفت « اگر شما عسکر خود را بداخل افغانستان اعزام نمائید مطابق شعایر ملی و دینی هرافغان حق خواهد داشت که برخلاف شما علم جهاد را بلند کند ، تنها شما می توانید چند نفر صاحب منصب را برای تربیه اردوی امیر اعزام نمائید و لی آنها هم با یسد بحیث مستخدم امیر کار کنند تا اشتباه اشغال خاک شان در ذهن افغانها پیدا نشود .

سپس چرچیل نظر سید را برای چاره جوئی خطر روس جویا شد . سید گفت شما باید بسوی کشورهای اسلامی مخصوصا افغانستان، ایران ، ترکیه ، مصر و دیگر عربها دست اتحاد دراز کنید . شما باید جلو پیش روی روسها در سرحدات افغانستان بگیرید ، برای دوستی مسلمانها مصر را ترك نمائید ا زد دیگر دول خارجی بر مصر کدام خطری موجود نیست قبرس و عدن در دست شماست پس از چه می ترسید ؟ ازمهدی هم خوف نباید داشت همینکه در مصر حکومت مسلمان روی کار بیاید از طرف مهدی کدام خطر باقی نخواهد ماند . شما باید با مسلمانان متحد شوید تا بدوستی شما اعتماد نمایند .

چرچیل نظریات سید را تصدیق نموده و موافقه شد تا پلان عملی این کار را به همکاری بلنت و (دروموندولف) طرح نمایند . همانست که بین سید وولف با حاضر بودن و لفرد بلنت چندین بار مذاکرات مفصل صورت گرفت و در نتیجه پلان اتحاد کشورهای اسلامی مطابق نظریه سید

تصویب و موافقه شد تا این اتحاد در مرحله اول بین افغانستان، ایران و ترکیه رویدست گرفته شود و همکاری آنها بطرفداری انگلستان، بمقا بل روسیه جلب گردد ، برای این کار اولتر حکومت انگلستان تا ریخی برای تخلیه مصر تعیین نماید تا اطمینان این کشورها حاصل شود .

ولف به این طرز العمل موافقت نموده پیشنهاد کرد که قبل از تعیین تاریخ تخلیه مصر با سلطان عثمانی مشوره بعمل آید و این کار توسط خود ولف بپهرامی سید صورت بگیرد. برعلاوه بمشوره بلنت آماده ساختن امیر افغانستان هم به سید واگذار شد لیکن در این بین در حالیکه ترتیبات سفر تکمیل شده و ولف بیشتر حرکت کرده بود به تفصیلیکه در قسمت گذشته از نظر گذراندیم انگلیس ها د فعلاً تغییر نظریه داده و ازشترک سید در این سفر شانه خالی نمودند و سید در لندن مدتی بلا تکلیف مانده سپس بعد از دریافت جواب آخری دولت عثمانی در ماه اکتوبر به پاریس مراجعت کرد .

علت این تغییر عقیده دولت برطانیه هرچه بوده باشد اما نتیجه آن این بود که سید یکبار دیگر از عدم صداقت انگلیسها که بار بار در مکاتبات خود با ولفرد بلنت به آن اشاره کرده بود ، متیقن گردیده تصمیم گرفت که بعد از این نقشه هائی را که برای متحد ساختن کشور های اسلامی در نظر دارد به مقصد مبارزه همه جانبه با قوای استعمار بدون توجه به منافع این و آن ، از هر راهیکه میسر باشد باجدیت هر چه تما متر روی دست بگیرد و بطوریکه دیده خواهد شد بقیه عمر خود را وقف همین مفکوره و عملی ساختن آن نموده بود .

\* حتی بر خود بلنت مشتبه شده روابط خود را با اقطع و خانه اش را ترک نمود و تا سال ۱۸۹۲ که بلنت سید را در استامبول ملاقات و از عدم مسولیت خود درین ماجرا قناعت او را حاصل کرد، این دو دوست دیرینه باهم رابطه نداشتند .



### سید دروسیه

«شما بمن رتبه شیخ الاسلامی کل مسلمانان روسیه را مرحت میفرمائید اما من بان ضرورتی ندارم زیرا مسلمانان بدون امر شما هم از من پیروی میکنند.

آنچه من استدعا دارم اینست که بمسلمانان آزادی اجرای مراسم مذهبی شان داده شود و وسایل تعلیمات دینی برای آنها فراهم گردد».

گفتار سید جمال الدین افغان به زار روس

سید در مراجعت از لندن فضای پاریس را هم برای دوام فعالیت های خود مثل گذشته مساعد نیافت زیرا رفتن او به انگلستان اگر چه بقرار پیشگوئی های خودش هیچکند فائده را برای پیشرفت مرام های او بار نیاورده بود ولی بطوریکه مقصد انگلیس ها بود ذهنیت حلقه های سیاسی فرانسه را نسبت به سید تغییر داده بود .  
از طرف دیگر حالت روحی سید پس از تجربه تلخیکه در لندن دیده بود او را از هر قسم فعالیت سیاسی باز میداشت چنانچه برخلاف گذشته از تماس با مجامع علمی و حلقه های سیاسی خود داری نموده بیشتر در انزوا بسر می برد درین وقت رفیق دیرینه اش شیخ محمد عبده نیز به بیروت رفته ولی يك شاگرد جوان خود را که در فرانسه مشغول تحصیل بود بسید معرفی کرده بود. این جوان مصری که اکثر اوقات فراغت خود را به مصاحبت سید سپری میکرد ( سعد زغلول ) نام داشت که بعد ها حزب مشهور ( وفد ) را بمقصد حصول استقلال کامل مصر تاسیس و بحیث اولین صدراعظم ملی زمام امور کشور را بدست گرفت و یکی از پیشوایان بزرگ نهضت جدید مصر شناخته میشود . ( ۸ ) شخص

\* انگلیس ها برای مشتبه ساختن فرانسویها برسید توسط سفارت خود نسبت به سوابق و فعالیت ها و وضع مالی و اخلاق و اطوار او معلومات خواسته بودند اما پولیس فرانسه بجواب اطمینان داده بود که او يك افغان و «از اهل قلم» بوده و وضع مالی او خوب و در اخلاق و رویه او چیز قابل ایرادی بمشاهده نمیرسد ( راپور شماره ۳۹۳ ) ۱۹ جون ۱۸۸۳ سفیر انگلیس در پاریس



سید در روسیه

این تصویر در سال ۱۸۸۷ میلادی در موقع ورود سید به مسکو در جریده  
«مسکو گزت» چاپ شده بود  
سید درین ایام گفت: چشمم براه آن‌ها چه می‌باشم که اسباب آسایش  
و آزادی برای ۶۰ میلیون مسلمان‌ان هند میسر گردد.



دیگری که در این موقع بخد مت سید قیام داشت عبدالرسول نام داشته که او هم افغان بود و در سفر لندن با سید آشنا شده بود این شخص بجای ابوتراب مشهور به عارف افغانی ملازم پادشاه سید که او نیز باشیخ عبده عازم بیروت شده بود همراه سید می بود و بعد مصدر کارهای مهمتری شد .

اما سید درین انزوای اختیار ری بیکار نبود بلکه روی نقشه جدیدی کار میکرد که بعد از بازگشت از لندن در دماغش نقش بسته بوده ولی بطوریکه دیده خواهد شد درین نقشه باز هم افغانستان حیثیت محور را داشته و کشور های دیگری که در آن دخیل بودند عبارت بود از روسیه و ایران . بعبارت دیگر سید میخواست همان پلان سابق را که به اشتراک انگلیس و دولت عثمانی طرح کرده بود بدون اشتراک آن دو کشور و با اشتراک ایران و روسیه عملی سازد . البته روسیه درین طرح رولی را که انگلیس در پلان اول باید برضد روسیه و برای خنثی کردن نقشه های آن کشور در برابر دولت عثمانی بعهده میگرفت بنامه بگیرد و با وارد آوردن فشار از سمت شرق و تهدید حمله نظامی بر هند از طریق افغانستان و ایران انگلیس را در مضیقه قرار داده به تغیر سیاست در مورد افغانستان و ایران و دادن امتیازات به کشورهای عربی مخصوصا تخلیه مصر و سودان و ادان گرداند و در عین زمان با متوجه ساختن روسیه بطرف شرق از فشار آن بر دولت عثمانی بکاهد .

اما برای عملی کردن این پلان حساس و مهم شرط عمده توافق دولت روسیه بود که بدون آن پلان مذکور اصلا چانس کامیابی نداشت از اینجهت سید قبل از ترک پاریس با دوست روسی خود کاتکوف مرد سیاسی بانفوذ روسیه و مدیترجریده ( مسکو گزت ) که در همین وقت در پاریس بود داخل تماس گردیده و کاتکوف که یک ( پان سلاویست ) و دشمن شدید برطانیه بود و از نفوذ سید در افغانستان و ایران و کشورهای عربی اطلاع کامل داشت او را دعوت آمدن بروسیه نمود ( ۹ ) تا در آنجا روی پلان پیشنهادی او مذاکرات مفصل بعمل آید و بعد از دریافت این دعوت بود که سید در اوائل سال ۱۸۸۶ پاریس

را ترك گفت و لی قبل از رفتن بروسیه خواست با اولیای اموریان نیز تماس بگیرد و عزائم آن دولت را بخود معلوم نماید . همانست که سید در ماه شعبان ۱۳۰۳ هجری قمری (جون ۱۸۸۶) به بندر بوشهر رسید و مدت ششماه در این شهر توقف نمود تا نتیجه مکاتیبی که بدو ستان خود به تهران فرستاده بود معلوم شود . اولین دعوتنامه از طرف شهزاده ظل السلطان حکمران اصفهان برایش رسید و سید بدعوت او در اوائل ربیع الثانی ۱۳۰۴ هجری - قمری وارد اصفهان شد و باهم مذاکرات محرمانه نمودند ظل السلطان که پسر ارشد ناصرالدین شاه بود آرزوی ولایت عهدی را داشت و بادیدن سید درك کرد که این شخص می تواند در این راه باو کمک کند و سید هم بملاحظه جاه طلبی او این شهزاده را برای نقشه های آینده خود مفید تشخیص داده بود . اما دربار تهران نظر به اطلاعاتی که از طریق جرائد اروپا و هم از نمایندگان خود در خارج دریافت کرده بود بزودی متوجه اهمیت مقام سید گردیده او را به آمدن به پایتخت دعوت نمود و سید بتاريخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۰۴ ه - ق ( اواخر ۱۸۸۶) به تهران رسید و با احترام پذیرائی شد و بزودی با صدراعظم و شخص شاه ملاقات نمود ناصرالدین شاه در اول به توصیه ظل السلطان میخواست او را مشاور مخصوص خود در امور نظامی و سیاسی تعیین نماید و بنا بر این خواهش کرد تا نظریات خود را چه در مورد اصلاحات داخلی و چه درباره امور نظامی و چه در قسمت سیاست خارجی باو پیش نماید (\*) لیکن پس از آنکه پیشنهاداتش را در هر زمینه بغور مطالعه کرد و با درباریان خود مشوره نمود آنها نظریات اصلاحی سید را خصوصاً در قسمت روی کار آوردن نظام مشروطه ( که اساس نظریات سید را تشکیل میداد ) منافی اقتدار شاه وانمود کرده به عدم قبول آن اصرار ورزیدند و بر علاوه به اخراج سید

\* مرتضی مدرس چاردهمی نویسنده ایرانی در کتاب «زندگی و فلسفه سیاسی اجتماعی سید جمال الدین افغانی» میگوید : شاه نظارت عالی جنگ و سمت مشاور مخصوص شاهنشاهی را به سید واگذار کرد اما سید از قبول آن معذرت خواست . (صفحه ۶۳)

نظریه دادند اما شاه هنوز مرد بوده و مرخص کردن وی باین زودی درحالیکه خودش او را دعوت کرده بود بادر نظر گرفتن شخصیت و شهرت سید صلاح نمی دانست لیکن مرا جعه و زیر مختار انگلیس و تقاضای اخراج سید از ایران به تردد شاه خاتمه داده و چنانچه شهبزاده عباس میرزا ملک آراء در شرح حال خود می نویسد « به حاج میرزا حسن امین الضرب که سید در منزل او اقامت داشت هدایت داد تا بطریق مناسبی او را برای رفتن از ایران راضی سازد » و همان بود که سید در وائل سال ۱۸۸۷ عازم روسیه گردید .

در ماسکو کاتکوف از سید پذیرائی گرمی بعمل آورد و او را با مامورین عالیرتبه دولت معرفی کرد . (مسکو گزت) در شماره ۱۳ جولائی ۱۸۸۷ خود آمدن سید را به روسیه اطلاع داده ضمناً شرح مختصری برای معرفی او از روزنامه (انترانسین) ارگان حزب سوسیالیست فرانسه اقتباس نمود که او را بحیث یک عالم بزرگ افغان معرفی میکرد . روزنامه مذکور مقصد سفر سید را به مسکو چنین توضیح می نمود « مقصد بازدید او از روسیه اینست تا با کشوری آشنائی حاصل نماید که شصت میلیون هندی تمام اعتمادشانرا به آن بسته اند و امیدوارند که آنها را از زیر یوغ منفور انگلیس رهائی بخشد . »

مقامات دولتی روسیه سید را از زمانی که در سلطنت امیر محمد اعظم خان در افغانستان موقعیت بلندی را حائز بود میشناختند از این حیث از او با احترام استقبال نموده و به نظریاتش گوش میدادند (۱۰) سید پلان خود را به آنها شرح داد - این پلان اساساً عبارت از اتحاد روسیه با افغانستان علیه انگلیس بوده و تولید فشار های دو جانبه را از طریق ایران و افغانستان با تمرکز قوای این دو کشور بر سرحدات هند

\* انگلیس هایش از رسیدن سید به روسیه توسط نماینده خود در قاهره از این عزم او اطلاع داشتند چنانچه نماینده موصوف در تلگرام محرمانه شماره (۲۴۲) ۲۳ اکتوبر ۱۸۸۶ خود بلندن اطلاع داده بود که « جمال الدین معروف بطرف پترزبورگ حرکت کرده است ».

با پشتیبانی روسیه و تولید اغتشاش در داخل هند توسط مبلغین مذہبی و دیگر اشخاص بانفوذ و برانگیختن احساسات ضد انگلیسی مردمان هند، پیش‌بینی میکرد و برای این کار رفتن خود را به افغانستان و شروع اقدامات را از آنجا در هند توسط دوستان و پیروان خود پیشنهاد می‌نمود (۱۱) ضمناً سید در انتظار معلوم شدن عکس العمل دولت روسیه، به نشر یک سلسله مقالات برضد مظالم انگلیس‌ها بر کشورهای اسلامی و لزوم اتحاد دول مسلمان مخصوصاً افغانستان و ایران علیه سیاست استعماری آن دولت در (مسکو گزت) و دیگر جرائد روسی انتشار میداد که در جرائد اروپا مخصوصاً فرانسه و آلمان اقتباس میگردد و بالعکس مقالاتی بجزا ئند اروپا از طرف سید نشر میشد که جرائد روسیه مانند (نوی و ریمیه) آن را اقتباس میکردند. (۱۲)

از طرف دیگر سید با استفاده از این موقع باز عمای جامعه مسلمان روسیه آشنائی بهم رسانیده از احوال آنها جويا میشد و بالمقابل افکار مترقی خود را به آنها تلقین میکرد چنانچه سید حسن تقی‌زاده از قول (احمد آقایی) و (شاه تحسین‌کی) مسلمانان برجسته آن عصر روسیه در باره این سفر سید بمسکو چنین میگوید «با وجود محدودیت وقت، اقامت او در روسیه مانند اخگری بود که در دل جوانان مستعد شعله اتحاد طلبی را بر افروخت» (۱۳).

اما متأسفانه در وقتیکه شهرت سید در روسیه روبه اوج خود رسیده بود و روز بروز خود را به مقصد نزدیکتر میدید دوست و همکار صمیمی او کاتکوف دفعتاً در گذشت و مرگ او به نقشه های سید صدمه شدیدی وارد ساخت (۱۴).

اما سید کسی نبود که بمقابل مشکلات عزم خود را تغییر بدهد. برخلاف او با جدیت هر چه تمامتر نقشه های خود را دنبال کرده و مطابق سفارشنامه های کاتکوف بسا (زینوویف) مستشار شعبه شرق وزارت

خارجه روس ملاقات نمود و پلان تفصیلی خود را با و تسلیم کرد زینویف عدم آمادگی امیر عبدالرحمن خان پادشاه افغانستان را مشکل عمده وانمود کرد ، سید باو اطمینان داد که هر گاه امیر از جدیت موضوع و تصمیم دولت روس برای اقدام عملی مطمئن شود آ نوقت اگر همکاری نکند اقلا مخالفتی هم نشان نخواهد داد خصوصا که ر قیبان سلطنت او هنوز موجود اند (۱۵) . مقصد سید از این تذکر سر بسته اشاره به موجودیت محمد ایوب خان فاحش میوند در تهران بود که در همین روز ها شایعاتی در باره تسلیمی او از طرف حکومت ایران بدولت انگلیس در مطبوعات انتشار یافته و سید در شماره ۲۰ اگست ۱۸۸۷ - ( مسکو گزت) مضمون اعتراض آمیزی درین باره نشر و در آن به حکومت ایران اخطار داده بود که از چنین عمل ناجوانمردانه و خلاف تعاملات مدنی و انسانی خود داری نمایند و ضمنا محمد ایوب خان را شخصیت بزرگ افغانستان شایسته زمامداری معرفی کرده بود.

از طرف دیگر در همین آوان کشمکش بین امیر عبدالرحمن خان و پسر کاکایش محمد اسحق خان (فرزند امیر محمد اعظم خان ) حکمران بلخ نیز آغاز یافته ، سید که در هر جا جریانات افغانستان را از نزدیک تعقیب می نمود از این واقعه نیز بی اطلاع نبود و بعید نیست که با هر دو تماسها و مراوداتی هم قائم کرده باشد چنانچه غیبت های طولانی عبدالرسول ملازم او از ماسکود لالت بر چنین مراوداتی مینماید .

در هر صورت بزودی بعد از شایع شدن افواها ت مربوط به تسلیم محمد ایوب خان به انگلیس ، فاتح میوند با وجود مراقبت شدید حکومت ایران محافظین خود را اغفال نموده شبانه با ۱۷ سوار از منزل مشیرالدوله وزیر خارجه که اقامتگاه او تعیین شده بود\* خارج و مخفیانه از شهر برآمده

\* میرزایحیی خان مشیرالدوله در اثر این بی خبری از پست وزارت خارجه ایران معزول و بعد از فرار ایوب خان پول مصرف اقامت او و همراهانش که از اول از طرف دولت برتانیسه بحکومت ایران پرداخته میشد قطع گردید. محمود محمود - تاریخ روابط سیاسی ایران با انگلیس جلد ۴ صفحه ۱۳۴۱



از طریق بیراهه باستقامت سر حدافغانستان حرکت کرده بود که تفصیل آن بعداً خواهد آمد .

بهر حال ز نیو ویف بعد از یک سلسله سوال و جواب و اخذ معلومات مفصل از سید باو مشوره داد که برای مذاکره با مقامات بالاتر مشخصاً به پترزبورگ برود\* .

اما در فاصله ز مانیکه ترتیبات رفتن او به پایتخت روسیه آماده میشد ، سید بیکار ننشسته همکاری دیگری را سراغ نمود و آن ( دلپ سنگ ) پسر مهاراجه رنجیت سنگ مشهور حکمران سابق پنجاب بود ، دلپ سنگ در این زمان در حدود ۴۰ سال عمر داشت و پس از سقوط سلطنت سیک ها در پنجاب در سال ( ۱۸۴۹ ) از طرف انگلیس ها ظاهراً بفرض تعلیم به لندن فرستاده شده بود و پس از تکمیل تحصیلات در انگلستان اقامت داشت تا آنکه چند سال قبل بملاحظه تحولات سیاسی در جهان ، از حکومت انگلستان اعاده تاج و تخت پنجاب را تقاضا نمود و چون جواب ر دشمنید خودسرانه جانب هند حرکت کرده بود و انگلیس ها او را از عدن برگردانده بودند . باوصف این از باز گشتن بانگلستان انکار نموده و از پنج سال باینطرف در فرانسه اقامت اختیار کرده بود و دو سال پیش در پاریس با کاتکوف مشهور آشنا شده بمعیت او به روسیه آمده بود و در پیتربورگ بحیث مهمان دولت ز ندگی میکرد . و در این موقع یکی از احوال دیگری اطلاع حاصل کرده و چون مقاصد مشترکی داشتند و هر دو بیک حلقه مربوط بودند ، بزودی باهم طرح اتحاد ریختند و انجمنی را بنام ( جمعیت آزادی هند ) تاسیس و خود بحیث اعضای هیئت اجرائیه آن اعلامیه را امضاء نمودند و نسخه های آنرا تنها به جراند روسیه و جراند

\* تفصیل این رویدادها جسته جسته از خلال مکاتیب سید که از مسکو و پترزبورگ بنام اشخاص مختلف فرستاده و در کتاب اسناد و مدارک درج است خوبتر درک شده میتواند همچنین کتاب ( آثار سید جمال الدین افغانی ) اثر قاضی محمد عبدالقادر از صفحه ۲۲۴ تا ۲۲۴ این وقائع را بالتفصیل ضبط کرده است

اروپا ارسال نمودند بلکه آنرا در پاریس بزبان عربی ترجمه و چاپ و نسخه های متعدد آنرا به مصر-ایران و هند نیز فرستادند که نشر این اعلامیه و لوله تازه را در حلقه های سیاسی غرب تولید نموده مخصوصا توجه مقامات دولتی انگلیس را بفعالیت های سیاسی گسترده سید در روسیه معطوف ساخت چنانچه باثرآن (سرایو لین بیرنگ) نماینده سیاسی انگلیس در قاهره بعد از کشف نسخه های این اعلامیه که توسط همان عبدالرسول ملازم افغان سید، توزیع میشد ذریعه تیلگرام شفر محرمانه بتاريخ ۱۲ اپریل ۱۸۸۸ حکومت انگلستان را از این فعالیت سید مطلع ساخته بود (۱۶) باین قسم شهرت و اهمیت سید در روسیه بیشتر شده، بزودی دعوتنامه از پیتربورگ مواصلت کرد و سید بطوریکه در مکتوبی عنوانی یکی ز دوستانش در ایران بنظر میرسد در اوائل ۱۸۸۸ به پایتخت زاروس مواصلت کرده\* و در آنجا هم با احترام پذیرائی شد و با مامورین عالیرتبه دولت روسیه بشمول (دگیس) صدراعظم و وزیر خارجه و مادام (نوویکوف) یکی از زنان مشهور و متنفذ در با ملاقاتهای مفصلی بعمل آورده (۱۷) ویلان اتحاد افغانستان و روسیه را بشرحیکه در بالا ذکر شد - با همکاری امیر عبدالرحمن خان و یابدون همکاری او - باروی کار آوردن شخصیت های دیگر به آنها توضیح نمود.

ناگفته نماند که محمد ایوب خان فاتح میوند باوصف تعقیب شدید قوای ایران در اخیر سال ۱۸۸۷ موفق گردید که خود را به سرحدات افغانستان برساند و عده زیادی افغانها از هر طرف باو ملحق گردیده قوای او را تشکیل داده بودند که آماده داخل شدن بخاک افغانستان بود و از طرف دیگر قوای امیر عبدالرحمن خان (که خودش در بستر بیماری افتاده بود) در سمت دیگر با جنگ فیصله کنی با پسر کاکای دیگرش محمد اسحق خان والی بلخ مصروف بود. و خبر های این واقعات جسته جسته در جرائد انتشار یافته و در پایتخت های ذی علاقه هر آن انتظار میرفت تغییرات بزرگی در افغانستان رخ بدهد.

از اینست که این مذکرات سید با کمال جدیت تلقی گردیده دولت

\* تصویر ۱۶۹-۱۷۱ و ۱۷۲ کتاب اسناد و مدارک - در مکتوب اول الذکر سید نوشته که روزنامه های پیتربورگ خبر آمدن او را نشر نموده و تلگرافی بجراند پاریس هم مخابره شده است.

روسیه تصمیم گرفت که علاوه از مامورین سیاسی مسئولین عسکری نیز با سید در باره احتمالات و امکانات آینده تبادل نظر نمایند در همین وقت بود که سید با جنرال ایرو چیف و جنرال اگنا تیف و جنرال ریختر کنفرانس های مفصلی بعمل آورده (۱۸) و ریا ستارگان حزب روسیه در روشنی اطلاعات و معلومات او مشغول طرح و تر تیب نقشه هائی بوده و سفارت های روسیه در پایتخت های مختلف بیک سلسله فعالیت ها و تماس های دیپلماتیک می پرداختند (\*).

و در همین وقت بود که زار بالاخره تصمیم گرفت تا این مرد عجیب شرقی را که اینهمه در باره او سخن می گفتند ملاقات نماید ولی برخورد سید بازار روس هم مانند سلاطین شرقی از سبب صاف گوئی و صراحت لهجه مفراط سید، نتیجه خو بی نداشت زیرا در حالیکه زار از اوضاع ایران که نظر به سفر قریب الوقوع ناصر الدین شاه به پترسبورگ به آن علاقه خاص نشان میداد سوال کرد، سید به تجربه اخیر خود در ایران اشاره نموده و از عدم آمادگی شاه برای قبول نظام مشروطه شکایت نمود - اما زار بر خلاف انتظار سید، از شاه در این قسمت پشتیبانی نموده با خشونت گفت « من شاه را حق بجانب میدانم . چگونه شاه می از شاهان راضی میشود که دهقانان و کارگران) بر کشور او حکومت کنند ؟ و سید بدون آنکه خود را بیازد بجوابش یک جمله تاریخی را بر زبان آورده بود که بملاحظه واقعات و تحولات عظیمی که در عرصه کمتر از بیست سال اول باقیام کارگری ۱۹۰۵ و سپس با انقلاب کبیر اکتوبر (۱۹۱۷) در روسیه رخ داد بیقین یکی از پیشگویی های شگفت انگیز عصر اخیر بشمار میرود سید چنین گفته بود « اعلیحضرت امپراطور ! بعقیده من برای تخت و حاکمیت یک حکمروا - بهتر است که میلیون ها رعیت از دهقان و کارگردوست او باشند تا اینکه دشمن بوده در انتظار فرست نشسته و در لهای خویش زهر حسد و آتش بدبینی را پنهان داشته باشند » (۱۹).

\* موریر سفیر انگلیس در راپور محرمانه شماره (۲۹۹) خود بوزارت خارجه انگلستان بتاريخ ۲۷ آگست ۱۸۸۷ خبر داده بود که « جمال الدین در پترزبورگ بعضی را تحت تاثیر خود در آورده و به آنها وانمود کرده که هر وقت روسها خواسته باشند میتواند قیام عمومی را در هندروی کار بیاورد » .

اما چیزیکه پلان های سید را در روسیه نقش بر آب نمود ، این برخورد او با امپراطور نبود بلکه واقعات دیگری بود که در افغانستان اتفاق افتاد. باین معنی که در همین ایام محمد ایوب خان در سرحد افغانستان در اثر خدعه ما هرانسه صاحب منصب قطعاً اعزامی هرات دچار هزیمت گردید - بقول ا غلب مورخان منجمله محمود - محمود (تاریخ سیاسی ایران جلد ۴ صفحه ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۴) قوای ایوب خان یک بلندی را که در آن چشمه آبی وجود داشت تصرف نموده و قوای اعزامی حکومت افغانستان از نبودن آب نزدیک به هلاکت رسیده بودند صاحب منصب افغانی که همت و جوانمردی فاتح میوند را میدانست باو پیام فرستاد که هر دو افغانیم عنعنات افغانی اجازه نمی دهد که ما را از تشنگی هلاک نمائید - بما اجازه بدهید یکبار سیراب شویم فردا سر نوشت ما در میدان جنگ فیصله میشود - طبع غیور ایوبخان این (پیغور) افغانی را تحمل نتوانسته برخلاف مشوره و بصرار همراهان خود بقوای خویش امر داد تاتپه را ترک گفته بگذارند برادران شان سیراب شوند ...

اما طرف مقابل مثل او پا بسند عنعنات افغانی نبود - همینکه تپه بتصرف قوای او در آمد و افراد و حیوانات سیراب شدند، بدون آنکه انتظار صبح را بکشند در همان ساعت بر قوای محمد ایوبخان که در حال استراحت بودند ، حمله ور شد و آنها را تار و مار کرد - بطوریکه محمد ایوبخان بعد از تحمل مشکلات بی حساب و در نور دیدن دشت های سوزان بدون آذوقه و خوراکی بحال فلاکت بار خود را با دو صد و پنجاه سوار به مشهد رسانید و در آنجا حکمران مشهد که هر طرف در جستجوی او بود از وی با آغوش باز استقبال کرد . ولی چند روز بعد بادریافت (امر همایونی) بصورت خدعه آمیزی آن مرد غیور را بی خبرانه در حالیکه به دعوت حکمران بدون محافظ و سلاح به عمارت دارالحکومه میرفت اسیر و تسلیم (مکلین) جنرال قونسل انگلیس نمود و به تفصیلیکه از موضوع ما خارج است مستقیماً از طریق بغداد به هند اعزام گردید و تا آخر زندگی (۱۹۱۴) در آنجا اقامت داشت و انگلیس ها مثلیکه عادت کشور های استعماریست وقتاً فوقتاً از نام او برای تسهید

امیر عبدالرحمن خان و سپس امیر حبیب الله خان استفاده می کردند. از طرف دیگر درست در همین وقت بود که قوای امیر عبد الرحمن خان بسر کردگی جنرال غلام حیدر خان اورکزائی حریف دیگر امیر یعنی محمد اسحق خان را در جنگ غزنیگ شکست داده و نامبرده به سمرقند فرار کرد ( سپتمبر ۱۸۸۸)\* و باین شکل بار دیگر بحران سیاسی در افغانستان که به سبب ظهور این دو مدعی سر سخت تاج و تخت پیدا شده بود، در فاصله کمی یکی بعد دیگر پایان یافت و همراه آن پلان های بلند بالای سید نیز از طرف وزارت خارجه دولت روسیه که در این وقت مشغول یک سلسله مذاکرات جدی با انگلستان جهت رسیدن به تفاهم در آسیای میانه بود بورطه فرا موشی سپرده شد چنانچه در ملاقات تازه که سید با زینوویف بعد از این واقعات بعمل آورد نامبرده از طرف حکومت متبوع خود به اطلاع داد که « نظر به بحران مالی ناشی از جنگ با عثمانی (۱۸۷۸ - یعنی ده سال پیش از این تاریخ!) روسیه خود را آماده چنین تدارکات بزرگ نمی بیند...» (۲۰)

اما سید که هیچ فرصتی را بی استفاده نمی گذاشت همینکه از ناکامی نقشه که آنقدر روی آن کار کرده و رنج ها برده بود مطلع شد، توجه خود را بار دیگر بسوی بهبود حالت سی میلیون مسلمانان روسیه معطوف گردانید و روی این مقصد با (پاپا دانوف) وزیر ادیان ملاقات و بایاد آوری از در خواستی که قبلادر موقع ملاقات ( نافر جام ) خود، از امپراطور نموده بود خواهش کرد برای مسلمانان روسیه آزادی های

\* قابل دقت است که امیر عبد الرحمن خان بعد از آنکه محمد اسحق خان به شنیدن خبر بیماری و افواه مرگ او در بلخ اعلان پاد شاهی نمود، طی اعلامیه این اقدام محمد اسحق خان را بتحریر دولت روسیه وانمود کرده و بمقابل آن مطالبه جهاد نموده بود تاریخ افغانستان اثر محمد حسن کاکر صفحه (۱۵۰) بالمقابل محمد اسحق خان پس از اعلان پاد شاهی در بلخ (۱۰ اگست ۱۸۸۸) مکتوبی به محمد ایوب خان که تازه به هند رسیده بود فرستاده همکاری او را بسرای برانداختن حکومت امیر عبدالرحمن خان تقاضا نموده بود که مکتوب مذکور بدست انگلیس ها رسیده بود - کتاب فوق الذکر صفحه (۱۴۸)

بیشتر در امور دینی قائل شو ند و مخصوصا اجازه طبع قرآن مجید برای شان داده شود که این خواهش او پذیرفته شده عملی گردید (۲۱) باین قسم کار سید در روسیه پایان یافته بود و بعد از دو نیم سال اکنون آماده حرکت جانب ارو پا بود زیرا بعد از جریانات اخیر دیگر ضرورتی برای رفتن به افغانستان باقی نمانده بود و روابطش با امیر عبدالرحمن خان هم بطور جبران ناپذیری بهم خورده بود...

اما در همین وقت بود که ناصرالدین شاه به پتر سبورگ رسید و اگر چه نظر به جریانات گذشته سید اراد نداشت که با او ملاقات نماید، لیکن همراهان شاه اصرار ورزیدند و بالاخره سید وعده داد که چون شاه عازم فرانسه برای تماشای نمایشگاه بین المللی پاریس می باشد و سید نیز روانه اروپا است در کدام نقطه اروپا ملاقات خواهند کرد. سید در شروع سال (۱۸۸۹) از روسیه خارج و از طریق پلوند به آلمان رفت \*

بمهر صورت در شهر میو نیخ بود که ملاقات موعود با شاه ایران صورت گرفت. شاه از گذشته اظهار تأسف نمود و خواهش کرد تا سید به ایران برگردد و اشاره نمود که او شایسته وزارت حتی صدارت می باشد و اکنون زمینه برای رویکار آوردن اصلاحات اساسی در ایران آماده است و در بازگشت از سفر اروپا باید شروع بکار نماید (۲۲)

\* آقامحمد بن حاج عبدالمجید اصفهانی نماینده حاجی محمدحسن امین الضرب از بندر ماری (فرانسه) بمکتوب ۳ جمادی الاول ۱۳۰۹ به نامبرده اطلاع داده است «آقای سید جمال الدین هم بعد از عزیمت از طریق بغداد و بصره به برلن پایتخت آلمان رفته است و در مجلس (بسمارک) گفتگو ها نموده است» - کتاب اسناد و مدارک صفحه ۱۱۴ . اگر چه این مکتوب دو سال بعد از سفر سید به آلمان نوشته شده و ظاهراً به دوره بعد از اخراجش از ایران تعلق میگیرد لیکن چون اغلب مورخان ملاقات سید را با بسمارک صدارعظم مشهور آلمان و وزیر او در شرح حال سید ذکر نموده اند شاید ملاقات مذکور در همین مسافرت که از روسیه بقصد آلمان ویژه خروج گرفته بود و سپس بطور ریکه دیده شد در مینوئخ) با ناصرالدین شاه ملاقات کرد، صورت گرفته باشد زیرا تا جاییکه معلوم است سید از بصره مستقیماً به لندن رفته و در آن وقت بالمان مسافرت نکرده بود .

سید که بر صداقت ناصرالدین شاه اطمینان نداشت عذر خواست لیکن میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدراعظم و میرزا حسن خان صنیع الدوله وزیر انظناعات که بمعیت شاه بودند باو اطمینان دادند که شاه از دیدن ترقیات کشور های ازو پاتحت تأثیر آمده و هم از شنیدن کار های بر جسته و موفقیت آمیز سید بسیار مجذوب او گردیده و می خواهد بکمک او امور مملکت را اصلاح نماید .

روی این اطمینان ها بود که سید موافقه کرد تا بعد از سفر پا ریس بزودی عازم ایران گردد اما امین السلطان که مقاصد خاصی داشت از سید خواهش کرد تا از راه روسیه به ایران باز گردد و در مدت توقف خود در پیتر سبورگ و ما سکو نظر به شناسائی نزدیکی که با رجال دولتی روسیه دارد بکوشد تا نظر دولت روس را نسبت به حکومت ایران و خصوصا شخص خودش تغییر بدهد و به آنها وانمود سازد که حکومت ایران حاضر است سیاست میانه روی و موازنه را بین روس و انگلیس مراعات نماید (۲۳).

این پیشنهاد بمذاق سید که بالطبع آرزوی بعهده گرفتن و انجام کار های مهم و حساس را داشت موافق افتاد و ملتفت دامی که صدراعظم محیل ایران برای او گسترده بود نگردید و مطابق خواهش امین السلطان مدت شش ماه در پیترسبورگ و مسکو گذرانید و با سران دولت روس بحیث نماینده شاه و صدراعظم ایران مذاکرات بسیار مهم و حساس بسویه عالی انجام داد و سر انجام روی هم رفته قناعت آنها را از خواهش حکومت ایران به تغییر رویه شان در مقابل روسیه حاصل کرد که تفصیل آن در مکاتبات سید که بدوستان و مامورین عالیرتبه حکومت ایران ارسال نموده و هم از مکتوبی که پس از بازگشت به تهران به شاه نوشته بود و در جمله (اسناد و مدارک چاپ نشده) موجود است ملاحظه شده می تواند خلاصه سید پس از انجام این ماموریت در اوائل ربیع الاول ۱۳۰۷ (۱۸۹۰) به تهران رسید و مثل دفعه پیش در منزل این الضرب اقامت اختیار کرد.

## سید در ایران

« من با ظالم و مظلوم یکسان عداوت دارم ظالم را برای ظلمش و مظلوم را برای اینکه ظلم را قبول کرده است » .

« گفتار سید جمال الدین افغان بمردم ایران در شاه عبدالعظیم »

سید بعد از ملاقات و مذاکراتیکه باناصرالدین شاه ووزرایش در اروپا نموده بود انتظار داشت که این دفعه زمینه برای تطبیق نقشه های اصلاحی او در ایران از دفعه پیش مساعد تر است - لیکن بعد از رسیدن به تهران بزودی برایش معلوم شد که این انتظار و بیجا ست و در بار ایران اصلا برای پذیرائی او آمادگی ندارد تاچه رسد به اینکه بگفته های او گوش بدهد و یا پروگرام های او را عملی سازد چنانچه موقعیکه برای تقدیم راپور مخصوص ماموریت خود به روسیه به میرزا علی اصغر خان صدراعظم مراجعه کرد نامبرده هیچ گونه اشتیاقی برای پذیرفتن او و نشان نداد و مدت درازی او را در انتظار گذاشت . سید چندین بار بذ رابع مختلف یاد آوری کرد که میخواهد نتیجه مذاکرات خود را در روسیه که کاملا محرمانه است با اطلاع شخص او برساند لیکن به وعده های امروز و فردا او را معطل کردند...

سید معنی این سردی و بی علاقتی را نمی دانست - لاجرم به شاه مراجعه کرد و پس از مدتی اجازه باریابی حاصل نمود اما پذیرائی شاه هم بسیار گرم نبود و از آن حرارت و اشتیاقی که در میوه نیخ دیده بود اثری بمشاهده نمیرسد . سید مسوده قانون اساسی را که شاه به او سفارش کرده بود که آماده سازد تقدیم نمود ( ۲۴ ) .

بطوریکه اکثر مورخان نوشته اند شاه از خواندن چند جمله اول آن فریاد برآورد ( حضرت آقا، چگونه میشود ماکه شاه ایران هستیم در ردیف یکی از افراد بزرگ و کارگزار بگیریم ؟ ) سید در جواب گفت: « بخاطر داشته باشید ای حضرت شاه که تاج شما و سلطنت شما و پایه



های تخت و جا یگ—اه شما در سایه قانون و نظام مشروطه بزرگتر نافذ و پایدار خواهد شد شهر یار همانطور یکه در کتابها خوانده باشند در دنیا مللی وجود دارند که بدون داشتن پادشاهی همه گونه قدرت و نیروی زندگانی را مالک میباشند آیا هیچ دیده یا شنیده اید که پادشاهی بدون رعیت و ملت حکمرانی کند؟»

گویا شاه برخلاف آنچه در اروپا و انمود میگرد برای قبول هیچ قسم اصلاحاتی که اساس آن کاستن قدرت مطلقه او باشد حاضر نبود - باهم سید را به خوشروئی مرخص کرد و وعده داد که قانون مرتب کرده او را مطالعه نموده بعد در باره آن با او صحبت خواهد کرد - ولی تا اخیر اقامت یکساله سید دیگر حرفی در باره قانون مذکور بالا نشد و نه سید باز دیگر موفق بدیدن شاه گردید .

در حقیقت مسوده که سید به شاه سپرده بود طرح اولین قانون اساسی مشروطیت ایران بشمار میرود - که بعد ها از طرف شاگردان و پیروان سید شکل نهائی اختیار نموده پانزده سال بعد بنام (قانون مشروطه) شهرت یافت. در حالیکه هنوز سید علت اصلی تغییر وضع شاه و صدراعظم را در دست دراز کرده بود دولت روسیه که از این سکوت طولانی مقامات ایرانی نگران شده بود ، توسط سفارت خود در تهران بحکومت ایران یاد آوری کرد که نظر دولت ایران درباره مذاکرات اخیر سید جمال الدین با او لیبای امور آن دولت با اطلاع آنها رسانیده شود. و بطوریکه در مکاتب و یادداشتهای سید به تفصیل ذکر شده است دولت ایران از مذاکرات سید اظهار بی خبری نمود و چنان وانمود کرد که گویا سید از طرف خود و بدون اجازه دولت ایران با مقامات دولتی روس تماسهای گرفته و سخنان غیر مجازی گفته باشد .

این جواب امین السلطان صدراعظم سید را اول متعجب و بعد متغیر ساخت و دانست که تمام این صحنه آرایهای وزیرای ایران در پترسبورگ و

سپس در میو نیخ یک بازی سیاسی بوده تا از اعتبار زیاد سید نزد روسها که آنرا بچشم سر مشاهده کرده بودند کاسته و بر علاوه او را شخص متشبت و غیر قابل اعتماد معرفی نمایند و حتی شخص شاه هم که به آن گرمی و صمیمیت از او استقبال و باصرار به آمدن به ایران دعوتش نموده بود از ترس بوده تا مبادا سید در روسیه برخلاف او و حکومتش با اولیای دولت روس بند و بستنی داشته باشد و اینک بسا این نقشه محبلا نه کوشش دارند تا او را در انظار کشور های خارجی و بالخاصه روسیه بی حیثیت و بی اعتبار سازند... و شك نیست که در پشت پرده همان آشنای قدیمی او، سر درو مند ولف، که درین وقت وزیر مختار انگلیس در تهران بود نیز برای دور ساختن او از صحنه سیاست شرق در طرح و تطبیق این پلان های شوم توسط عمال دست نشانده خود که سر دسته آنها خود امین السلطان بود و به (آنکلو فیلی) خود اعتراف داشت دستی داشته است. چنانچه خود ایرانیها: (اعتماد السلطنه در خاطرات خود و مخبر السلطنه هدایت در کتاب خاطرات و خطرات - صفحه ۶۲) صریحاً بمدخله انگلیس در کوشش اخراج مجدد سید از ایران اشاره کرده کرده اند.

بهر حال سید کسی نبود که چنین بازی های حقیر و مضحک را تحمل نماید و از همین جهت طی مکتوب سر کشاده تمام ما جرای را به شاه افشاء نمود و خبائت امین السلطان را بالفاظ غیر قابل تردیدی بر ملا ساخت و نسخه های آنرا بهرجا پخش کرد تا بسفارت روس هم برسد و بعد از آنکه جوابی نگرفت شروع بیک سلسله تبلیغات شدید علیه درباریان متملق و مامورین فاسد و بی بند و بار در محافل و مجالس عمومی نمود که: زودی تهران را منقلب ساخت و شاه و صدراعظم و وزرای او بوحشت افتادند زیرا تمام علماء و روشن فکران و وطن پرستان حرف های سید را بگوش هوش استماع و تصدیق میکردند، صدراعظم به شاه شکوه کرد و شاه به خط خود به امین - الضرب که سید در منزلش اقامت داشت نوشت تا سید را از تهران

بیرون کرده و به یکی از شهرهای دیگر بفرستند که متن این رقیمه سلطنتی هم با مکتوب ثانی سید (که از شاه عبدالعظیم بشاه فرستاده بود) یکجا در پایان این قسمت از نظر خوانندگان گذارش می یابد.

ولی سید به پذیرفتن امرولو امرشاهی مقتدر و مستبد باشد خونکرده بود - او با وجود اصرار و الحاح امین الضرب از رفتن به قم و قزوین انکار نموده و زمانیکه وضیعت را تیره دید خودش به اراده و انتخاب خود در اواخر ذیقعده ۱۳۰۷ قمری (۱۸۹۰) در بست شاه عبدالعظیم داخل شد ولی در اینجا هم لب از انتقاد نبست بلکه چنانکه خصالتش

بود در برابر این پیش آمد های نا جوانمردانه غیظ و غضب او بالا گرفت و خورده گیری های او تا شخص شاه رسید و او را مسبب تمام این فلاکت ها معرفی کرد و مردم را علناً به قیام و خاتمه دادن به اوضاع نابسامان کشور تشویق و ترغیب مینمود خصوصاً چون در همین آوان امتیازات انحصاری ثروت های ملی یکی بعد دیگری به انگلیس یعنی سردسته استعمارگران و استثمارچیان ملل شرق در بدل پول های ناچیزی که فقط به مصرف در بار و سفرهای کمرشکن شاه تخصیص داشت داده میشد، غلیبان احساسات سید بحد اعلی

خود رسیده بود که دیگر از هیچ چیزی نمی اندیشید و از هیچ پیش آمدی هراس نداشت. در این وقت در زاویه عبدالعظیم که سید مدت (۷) ماه در آن بست نشین بود اکثر روشنفکران و وطن پرستان ایران که در سال های بعد اکثر آنها زولمهای مهم و درخشانی در نهضت جدید کشور خود و روی کار آوردن نظام مشروطه ایران بازی کردند امثال ملا فیض الله دربندی، سید علی اکبر شیرازی، حاج سیاح محلاتی و میرزا فروغی، میرزا محمد علی تهرانی، جمال الدین واعظ اصفهانی و شیخ هادی نجم آبادی و سه تن دیگر که چنانچه از نام شان پیدا است عراقی افغان بودند: شیخ الرئیس ملای تالقانی، عبدا لعظیم هراتی و سید

\* تفصیل این ماجرا در تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس اثر محمود محمود جلد چهارم صفحه ۱۵۶۳ و مابعد و قسمت اول جلد پنجم درج است.

احمدادیب پشاوری و دیگران بدیدار اومی آمدند و از محضر او استفاده می بردند و گفتار های عمیق و بی پرده او را شنیده پیش خود تحلیل و تجزیه مینمودند و نتایجی از آن استخراج مینمودند که در سال های آینده رهنمای روشهای سیاسی آن ها بوده است .

در بین این گروه يك عده هموطنان سید نیز شامل بودند که تقریباً همزمان با سید و مثل او در اثناء تحولات سیاسی در افغانستان مجبور شده بودند خاک وطن را ترك گویند از قبیل سکندر خان پسر سلطان احمد خان حکمران سابق هرات و برادر زاده اش عبد العزیز خان و دیگر اعضای خانواده ایشان اینها نیز با عده زیادی از افغان های گمنام که بیشتر شان همراهان سابق محمدایوب خان فاتح میوند بودند که پس از فرار مخفیانه او از تهران و دستگیری و تبعید او به هند در ایران باقیمانده بودند - این افغان ها همیشه در خدمت سید میوندند و او را زجریان اوضاع پایتخت و خبرهای افغانستان مسبوق و مطلع می ساختند و بعضاً سخنان محرمانه را بزبان پشتو به سید میرسانیدند\* اما این وضع دیر دوام نکرد... هیجان عامه در برابر اعمال ناسنجیده حکومت و بی بازخواستی شاه خصوصاً باز شدن پای انگلیسها بطور بی سابقه در ایران و بدست گرفتن امتیازات بی در پی در سرنا سر مملکت ، امین السلطان و همکاران او را که همه را از سید میدانستند بر این واداشت تا بیک اقدام غیرعادی و جسارت کارنه که در تاریخ ایران و اکثر کشورهای اسلامی سابقه نداشت متوسل گردند و آن شکستن بست زیارت شاه عبدالعظیم و کشیدن سید از آنجا ذریعۀ ژاندارم های مسلح و فرستادن او در قعر زمستان بطرف بغداد بود که تفصیل آنرا تاریخ نویسان از خود و بیگانه تقریباً بیک شکل و بیک عبارت قید کرده اند و ما مجمل آنرا از روی مکتوب خود سید که از کرمانشاه به یکی از دوستان خود فرستاده است در اینجا نقل میکنیم و این نامه در عین زمان قوت روح شکستناپذیر و اندازه تحمل و شکیبائی او را در

\* مجله کابل شماره ۱۰۶ - سال ۱۳۱۸ - مقاله (سید در نظر دیگران) (پاورقی

برابر مصائب و اطمینانی که به حقانیت موقوف و مرام خود دارد نیز به الفاظ قوی و عبارات پرهیجانی و موثر که خاصه اشخاص بزرگی مانند اوست منعکس میسازد.

و اما اول اقتباساتی چند از نامه سید به ناصرالدین شاه بعد از القاب :

«هنگامیکه من میونخ بودم باحضور امین السلطان وزیر اعظم به ملاقات اعلیحضرت نائل شدم بعد در همان شب پنجساعت تمام با امین السلطان راجع به مسائل سیاسی و جلب رضائیت خاطر روسها که بواسطه دادن امتیازاتی از قبیل تاسیس بانک امتیاز گشتیرانی در رود کارون و استخراج معادن به انگلیسها کاملاً از شاه رنجیده خاطر شده بودند برای جلب افکار آنان و اعاده دوستی و اعتماد سابق به پایتخت روسیه فرستاده شدم و دو ماه در آنجا ماندم و باوزرا و رجال موثر روسیه مذاکره کرده و بیست بار با (دوگریز) نخست و زیر روسیه ملاقات کردم و در ظرف چند روز مسئله کارون و بانک و معادن را برای رضائیت خاطر امین السلطان حل کردم و بدگمانی شدیدی که نسبت باواز طرف اولیای دولت روسیه ایجاد شده بود دوباره آنرا به حسن ظن تبدیل نمودم. پس از آنکه نظر دولت روس را نسبت به اعلیحضرت و وزیر اعظم مساعد نمودم مقاصد جانب وزیر اعظم را پیش نهاد گفتم و وزیر اعظم به نفس خود در مونیخ (مونیخ) بمن گفتند که بشما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند اگر شما طریق نشان دهید که موجب حرب و سبب غرامت نگردد مسئله کارون و بانک و معادن را حل نمایند و موازنه سابقه که در میان دولت روس و ایران و انگلیس بود دوباره برقرار کنند و اعلیحضرت از جود و بخشش در ترک اراضی ترکمانیه و جاهای دیگر دریغ نخواهند فرمود. در این مدت جناب وزیر اعظم هیچگونه از این عاجز سوال نکرده که در پترزبورگ چه واقع شده. جواب این مسئله که تورا برای آن به آنجا فرستادم چه شد. در این مدت چند بار بعضی از حاشیه خود را برای احوال پرسی فرستاده و علاقه و تعهد ملاقات مفصلی

میدادند. وزارت خارجه روس بسفارت خود در تهران تلگراف میکند که سید جمال الدین از طرف وزیر اعظم شفاها بعضی تبلیغات نمود اگر وزیر اعظم می خواهند که در این مسائل داخل شوند راسا به نهج رسمی بسفارت روس در تهران یا به سفارت ایران در بطرز بورغ مکالمه نمایند و سید جمال الدین که به نهج غیر رسمی بعضی تبلیغات نمود پس از این طرف هر چه بگوید مقبول نیست. جناب وزیر اعظم بعرب صاحب (ترجمان سفارت) گفته بود دند که من چیزی به سید جمال الدین نگفته بودم که به وزارت روس تبلیغ نمایند من ایشان را به بطرز بورغ نفر ستادم.

و عجب تر از این واقعه آنست که پس از اینکه وعده ها و ستایش خود را از لسان مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی شنیدیم جناب حاجی محمد حسن امین الضرب تبلیغ نمودند که رضائیت اعلیحضرت شاهنشاهی اینست که این عاجز تهران را ترک و روانه قم شوم. آیا به جهت آن بود که دولت روسیه را به براهین و وسائط دعوت به مصالحت بادولت ایران نمودم و یا اینکه به جهت آنست که در بطرز بورغ در تبرئه ذمه و حسن مقاصد وزیر اعظم بادولت روسی کوشیدیم و یا برای آنست که طریق حل مسائل راجعت وزیر اعظم از آنجا بدست آوردم؟ « سبحان الله »

این مکتوب مفصل و مدلل سید مستغنی ازهر قسم تبصره و تحلیل است و در حالیکه از خلال کلمات و جملات آن دغا بازی امین السلطان و مقاصد سوء او برای بی اعتبار ساختن سید در داخل و خارج واضح میشود از طرف دیگر لیاقت سیاسی خدا داد سید و جرئت و شهامت او را برای دفاع از خود آشکار می سازد....

اینهم دستخط همایونی برای اخراج سید از تهران ۲۳ شهریور قعدہ ۱۳۰۷

جناب امین السلطان

« قرار بود سید جمال الدین را حاجی محمد حسن روانه قم کند اگر هنوز در تهران است و نرفته است بحاجی محمد حسن بنویس که او را البته روانه قلم کند »  
« امضاء ناصر الدین شاه »

واینک قسمت اخیر نامه که پس از اخراج جبری از تهران - از عرض راه بامین الضرب فرستاده :

سید پس از شرح حمله سپاهیان و گرفتاری او و اهانت و مصیبت های که بر او از زیارت شهزاده عبدالعظیم تاسر حدی عراق بعمل آمد ، چنین می-گوید :

« اینهمه رانوشتم تا آنکه بدا بدید که این مصائب همه بر بدن من وارد آمد ولی در همه این حالات روح من مسرور بوده و است و خواهد بود و بلاشک بعضی ایرانیان خواهند دانست که من برای اصلاح احوال صوری و معنوی ایشان تاهر درجه ایستادگی دارم . آنچه میگفتم نه از برای امراء وقت و گرمی مجلس بود . و از خداوند تعالی خواهانم این واقعه مهوله را یکی از اسباب فوز من قرار دهد و بدین مقصد عالیم برساند و دل های پاک منور به ایمان را شاد گر داند ( آمین ) .»

در اخیر نامه چنین می نویسد:

« اکنون بیمارم و از رفتن و ماندن سخنی بمیان نیامده است و امیدوار آنم که نه در عزم شما و هنی و نه در حرارت ایمانیه شما نقصی حاصل شود . بلکه باید پس از این واقعه مهوله مترقب آن باشید که علی الدوام عجائب قدرت الهیه را در اعداء دین و دولت مشاهده کنید و بر مرا تب ایمانیه خود بیفزائید و عدل خدا را بدیده تحقیق بنگرید »

سید از بدو ورود به بغداد تحت نظر مامورین دولت عثمانی که از سوابق و ماجرای اخیر تبعید او از ایران مطلع بودند قرار داشت . با وصف این در هر محل و محفلی به طوریکه عادت او بود از گفتار و تبلیغات هیجان انگیز ، خود داری نمی کرد و درین وقت روی سخن کاملاً متوجه اوضاع ایران و مظالم ناصرالدین شاه و فساد در بار او و نفوذ روزافزون اجنبی در آن کشور بود که موجب ناراحتی مامورین را فراهم میساخت در همین وقت بود که نامه معروف خود را علیه امتیازات و انحصاراتی که به انگلیس داده شده بود ( و بالاتر ذکر شد ) و مخصوصاً انحصار تبا کوبه حجة الاسلام شیخ حسن

شیرازی رئیس کل مجتهدان ایرانی مقیم (سامره) فرستاد و به اثر آن تمام علمای مذهبی درس تاسرا ایران علیه این امتیازات قیام نمودند و وقایع وخیمی در ایران رخداد که تفصیل آن ما را از اصل موضوع دور میسازد .

تنها ذکر این نکته از نظر ارتباط موضوع لازم است که سید حتی درین نامه‌های تاریخی که بعنوان علماء ایران را جمع به پریشانی اوضاع آن کشور نوشته ، چون ذهن او درین وقت هم متوجه وطن خودش بود برای تشویق علمای ایرانی به مبارزه علیه امتیازات انگلیس در ایران با احساس غرور ، مجاهدات علماء افغانستان را مثال آورده گفته است :

«افغانها هم کرارا به نیروی علمای خود موفق شدند کشور خویش را از استبداد اجانب و هجوم انگلیس حفظ کنند» (۲۶)

بهر حال عکس العمل فوری حکومت ایران تقاضای تبعید سید از بغداد بود که از مجرای سفارت ایران در استانبول به سلطان عبدالحمید رسید و سید را از بغداد به بصره انتقال دادند و متعاقباً در اثر مراجعه ثانی شاه ایران سلطان امر فرستادن سید را به استانبول صادر کرد . لیکن پیش از اینکه این امر به مامورین دولت عثمانی در عراق موصلت نماید سید که مراقب این حرکات بوده و دائم بادوستان خود در تهران به تماس بود بموقع خاک عراق را ترک گفت .

اگر چه از روی یاد داشت های خودش معلوم میشود که سران قبائل نجد از او خواهش نموده بودند که نزد آنها برود (۲۷) اما سید که هنوز نقشه های بزرگتری را روی دست داشت در ماه شوال (۱۳۰۸) دسمبر (۱۸۹۱) عازم انگلستان گردید .

اما اینبار استقبال او در لندن بادفعه گذشته فرق داشت در آنوقت (۱۸۸۵) حکومت انگلیس در قضیه سودان به میانجیگری او احتیاج حس میکرد اما اکنون بعد از مرور پنجمسال اوضاع کاملاً فرق کرد و بیروان مهدی بمقابل قوای انگلیس بسرکردگی لاردرکنر معروف شروع بعقب نشینی نموده و اوضاع مصر هم با روی کار آمدن خدیو (عباس حلمی) قرین آرایش شده بود . از طرف دیگر در افغانستان



بعد از آنکه آخرین مدعیان سلطنت یعنی محمد ایوب خان و محمد اسحق خان بشرحیکه در قسمت گذشته دیده شد از صحنه خارج شدند بالاخره سلطنت امیر عبدالرحمن خان استقرار یافته و گوش انگلیس ها از این سو هم آرام بود .

از اینرو حین ورود به لندن تنها نماینده روزنامه (تایمز) آنهاهم بغرض اخذ معلومات از او استقبال نمود . حتی دوست قدیمی اش (ولفرد بلنت) نیز برای استقبال او حاضر نبود .

اما سید اکنون بانقشه خاصی به انگلستان آمده بود بنابر آن خود او بسراغ همکاران آینده خود بر آمد شخصی که در اینوقت از هر کس بهتر میتوانست همکار سید باشد میرزا ملکم خان سفیر سابق ایران در دربار لندن بود که از مدتی روابط او بدربار ایران بهم خورد و در جمله دشمنان سر سخت شاه و امین السلطان قرار گرفته بود. درین وقت ملکم خان جریده بزبان فارسی بنام (قانون) نشر میکرد که هدف آن اشاعه اوضاع خراب و پر هم ایران بود - بزودی سید و ملکم خان باهم دست اتحاد دادند و سید جریده علیحده بنام (ضیاء الخاقین) را به زبان های عربی و انگلیسی تاسیس نمود که شما ره اول آن در ماه فروری ۱۸۹۲ نشر شده بعد از شما ره دوم در اثنای فتنه حکومت ایران ابتدا خلعت حکومت انگلیس از نشر باز ماند اما همین دو شماره کافی بود که عقائد عامه کشور های اسلامی را علیه سیاست ناصر الدین شاه و فتنه دربار او و امتیازات ضد ملی خارجی ها برانگیزد مخصوصاً نشر مکتوب مشهور سید عنوانی علما و سران مذهبی ایران موجب شهرت فوق العاده این جریده گردید که حتی بعد از تعطیل ، نسخه های آنرا مردم در بین لفافه ها از شهر ی به شهر ی می فرستادند و چنانکه گفتیم انعکاس آن در ایران فوق العاده زیاد بود و منجر به تحریک عدم استعمال تنباکو و لغو امتیاز انگلیس ها گردید و مشکلات زیادی را برای ناصر الدین شاه و وزرا ی او به میان آورد که تا مدت درازی اسباب تشویش آنها را فراهم نموده بود . مشاهده این اوضاع حکومت ایران تصمیم گرفت باسید از طریق آشتی پیش آمده باین وسیله جلو نشرات و تبلیغات آتشین او را بگیرد چنانچه

سفیر ایران در لندن بعد از نشر ضیاء الخافقین نزد سید رفته از طرف حکومت خود نسبت به رویداد های گذشته عذر خواهی و پیش نهاد کمک مالی را نمود بشرطیکه سیه از تبلیغات علیه شاه و حکومت ایران صرف نظر نماید .

اما سید باو چنین جواب داد که : «دوباراً فریب شاه و وزرای مکار او را خوردم . همین تا پایان عمر برایم کفایت میکند .... »

\* سفیر ایران وقتیکه از طرف سید مایوس شد بحکومت انگلیس فشار آورد تا نشر جریده راهرطور باشد معطل نماید و حکومت مذکور مطبعه را مجبور نمود از چاپ جریده ابراء ورزد ( انقلاب ایران ) اثر پروفیسر براون صفحه ۲۴ .

بعد از معطل شدن نشر جریده ضیاء الخافقین سید به همکاری عبدالحسین فخرالملک یکی دیگر از مامورین سابق ایران که او هم از شاه و امین السلطان دلی پر درد داشت به نشر یک سلسله مقالات علیه شاه و حکومت او در جراید لندن و بلژیک از قبیل ( پال مال گزت ) لندن\* و ( لا کرونیکل ) بروسل شروع نمود که موجب ناراحتی بیشتر دولت ایران گردیده بود ( ۲۹ ) .

درست در همین وقت بود که رستم پاشا سفیر عثمانی از طرف سلطان عبدالحمید سید را دعوت به آمدن به آستانه نمود . سید که از روی تجارب گذشته بطوریکه در یادداشت هایش درج است بقول و وعده

\* سید در یکی از اولین مصاحبه هائی که بعد از رسیدن بلندن بتاريخ ۱۹ دسمبر ۱۸۹۱ با ( آرترنوله ) مدیر روزنامه ( پال مال گزت ) بعمل آورد وقتیکه درباره اوضاع ایران و علت اخراج خود توضیحات میداد ، مدیر روز نامه که ملیت سید را می دانست از او پرسید : « پس علاقه و ارتباط شما با ایران چگونه و برای چیست ؟ » سید جواب داد : « من افغانم لیکن افغان و ایران از یک اصل می باشند بر علاوه دین اسلام زنجیری است که کشور های اسلامی را بهم پیوند میدهد . علاقه من با ایران از این جهت است که اکثر علماء و مردمان بانفوذ ایران در برانداختن ظلم و استبداد با من همفکر و متحدانند » .

شاهان اطمینانی نداشتند و خواست امامیرزا ملک‌خان و دیگر دوستان و ارادتمندان که در این زمان از هر طرف بدور او جمع شده بودند مشوره دادند که دعوت سلطان را قبول نمایند و دلیل آوردند که استانبول مرکز خلافت اسلام است و در آن جاست که سید میتواند نقشه‌های بزرگی را که برای اتحاد اسلام و بهبود احوال مسلمانان در سر دارد عملی سازد.

چنانچه بار دوم که رستم پاشا با سید ملاقات و دعوی تنامه رسمی دولت عثمانی را با او تسلیم نمود (جون ۱۸۹۲) سید تصمیم گرفت که به استانبول برود و در اوائل سال ۱۳۱۰ جولائی ۱۸۹۲) پس از یک و نیم سال اقامت در لندن جا نب استانبول حرکت کرد.

سید در دوره اقامت اخیر خود در لندن از انگلیس‌ها دوری اختیار کرد بود - لیکن باز هم یک انگلیس دیگر توانست توجه و علاقه او را بخود جلب نماید. این شخص پروفیسور ( ادوارد گاردنر براون) نویسنده و شرق شناس بنام انگلستان بود که قسمت زیاد عمر خود را بسیر و سیاحت در کشورهای شرقی بالخاصه ایران سپری نموده بود. سید هر چند از انگلیس‌ها پیش از پیش متنفر شده بود اما پروفیسور براون هم مانند (الفرد بلنت) (۳۰) موفق شد دوستی و اعتماد او را جلب نماید و بالمقابل پروفیسور براون هم شیفته و مفتون شخصیت و سجایای بلند و علم و معلومات و نفوذ معنوی او گردیده بود که این عقیده‌تمندی او در اکثر آثارش منعکس می‌باشد و تا آخر عمر از معتقدین سید باقی ماند.

\* پروفیسور ادوارد براون میگوید: در شماره دوم ضیاء الخافقین که در ماه مارچ ۱۸۹۲ انتشار یافت خلع ناصرالدین شاه را مطالبه کرده بود - تاریخ (انقلاب ایران) صفحه ۱۵.

## سید در ترکیه

«ای سلطان! مسلمانان شما را خلیفه خطاب میکنند پس بر شماست تا خائنانی را که بکتمان حقائق از شما میکوشند و بر فساد و زراء و مامورین پرده می اندازند بکیفر کردار شان برسانید. پرده هائی را که بر دروازه قصر شما برای پنهان ساختن کار های پلید خود آویخته اند از میان بردارید، ب مردم خود را نمایان سازید تا کمر خائنان بشکنند. و من یقین دارم که بهترین نگهبان اجل است» اذاجاء اجلهم لایستغفرون ساعته ولایستقدمون!»

« گفتار سید جمال الدین به سلطان عبدالحمید دوم خلیفه عثمانی»

از سید در استانبول پذیرائی شایانی بمل آمد و بقرار گفته خودش از او مثال امیری پذیرائی کردند و یکی از ویلا های مربوط به قصر سلطنتی را برایش تخصیص دادند در وقت و رود حادثه شگفتی رخداد که سید در یاد داشتهای خود قید کرده است - وقتی از کشتی پیا ده شد و مهماندار پرسید سامان سفر شما کجاست، سید چمدان دستی خود را نشان داده گفت در دستم - مهماندار باز سوال کرد مقصد من صندوقهای اموال تان است سید گفت دیگر چیزی با خود ندارم آنچه دارم همه در همین چمدان است (۳۱) یعنی سید یکبار دیگر با دستی خالی از مال دنیا اینک برای سفر آخرین خود بیک کشور اسلامی دیگر قدم میگذاشت زیرا او قراریکه خود گفته است (نه صدارت میخواست نه وزارت نه مواجب و نه وظیفه و نه هوس ملکی داشت و نه آرزوی عیالی ... آنچه می گفت و میکرد همه محض و صرف برای خیر امت محمدیه بوده و به هیچوجه انانیت را در آن دخلی نبوده است» ... از اینرو بار دیگر برای انجام همین مقاصد عالی قدم بکشوری گذاشته بود که بقول خود او «تمام امور و مسائل دول اسلامی به آن راجع میگردد» او نزد پادشاهی آمده بود که بر یک ربع دنیای اسلام مستقیماً فرما نفر مایی داشت و دیگر ملت های مسلماً نهم او را خلیفه و سلطان خطاب و احترام

\* سید جمال الدین افغانی اثر مرتضی مدرسی چهار دهی چاپ تهران صفحه ۷۷.

میکردند و از همه گذشته او باردیگر با چنان شخصی مقابل میشد که مانند امیر محمد اعظم خان جاه طلبی بر تمام غرائز دیگر وی غلبه داشت و بنابراین میتوانست نقشه های بزرگی را تعقیب و عملی کند .

از اینرو ، روح افسرده و قلب مجروح سید ، در فضای کشاده و با صفای استانبول ، نیرو و نشاط از دست رفته خود را باز یافت و امید های تازه در ضمیرش پیدا شد و همراه آن نقشه های جدید و روشنی در دماغش شکل گرفت .

اکنون بعد از آنهمه تجارب طولانی و یک عمر جهانگردی و سیر انفس و آفاق ، ساحه دید او آنقدر وسعت یافته بود که قادر بود تا اوضاع عمومی کشور های اسلام را از سطح بالا نظاره نماید و قضایای مشترک آنها را کشف و تحقیق کند و برای چاره جوئی آن نسخه های مشخص و مجرب را تجویز نماید .

با چنین يك آمادگی روحی بود که سید دوره جدید و اخیر زندگی پر ماجرای خود را در دربار سلطان عبدالحمید خلیفه عثمانی شروع کرد . اگرچه سید و سلطان تا اینوقت همدیگر را از نزدیک ندیده بودند لیکن بایکدیگر بیگانه هم نبودند زیرا فعالیت های گو ناگون و گسترده و کار نامه های شگفت انگیز سید در بلاد مختلف جهان از سال ها پیش توجه سلطان را به خود جلب نموده بود و همچنان سید از بندو جلوس خلیفه جدید (۱۸۷۶) که مصافحه به آغاز فعالیت های سیاسی او در مصر بود ، طرز رفتار او را تحت نظر داشته از نزدیک مراقبت مینمود و چون او را شخص متشبث و مقدا می میدید بطوریکه در قسمت های گذشته به تفصیل ذکر شد زما نیکه در پاریس اقامت داشت پیشنهادی به آستانه فرستاد و پلان سیاسی خود را برای جمع کردن کشور های اسلامی بدور مقام خلافت باو تقدیم نمود و چنانچه دیده شد این پلان چنان توجه سلطان جوان را به خود جلب کرد که بلافاصله تصمیم به احضار سید گرفت و بشرحیکه دیدیم انگلیس ها این پلان را بایک سلسله دسائس مخفیانه و ماهرانه خنثی ساختند .

همانست که اکنون پس از مرور هفت سال طراح اجرا کننده آن نقشه، خود را در مقابل همد یگر مشاهده میکنند. باین تفاوت که از یک طرف اوضاع دنیا در این مدت فرق نموده و از جانب دیگر هر دو قهرمان باگذشت زمان و کسب تجارب گوناگون پختگی بیشتری حاصل نموده اند که از هر جهت آنها را برای طرح و تطبیق نقشه های سنجیده تر و دقیقتری مستعد ساخته است.

در اولین برخورد سید و سلطان، هر دو همدیگر را خوب ارزیابی نمودند و دریافتند که میتوانند باهم همکاری کنند و بکمک یکدیگر نقشه های مهمی را جامه عمل بپوشانند. همانست که سید مطابق خواهش خلیفه پلان عملیات را که اساساً سالها روی آن کار میکرد و عبارت از تشکیل یک اتحادیه مرکب از تمام کشورهای آزاد اسلامی تحت رهبری خلیفه و تاسیس یک موتمر اسلامی برای مشوره در امور مهمه بود به سلطان تقدیم نمود (۳۲) البته مقصد عمده که در اینوقت مخفی ولی معهود ذهنی هر دو بود، بوجو د آوردن یک محاذ قوی در برابر کشورهای بزرگ خصوصاً دول استعماری غرب بوده است - این مفکوره که بعدها از طرف غربیان به (پان-اسلامیزم) مشهور شد از ابتکارات سید است که مورخان و محققان اروپائی عموماً کریدت آنرا بعد از مرگش به سید داده و او را بوجو د آورنده این مفکوره خوانده اند - چنانچه (انسایکلوپیدیای بریتانیکا) نیز سید را مبتکر پان اسلامیزم شناخته است.

بهر حال سید بدون معطلی شروع بکار کرد و مکاتیبی به السنه مختلف از طرف سلطان و بمهر و امضای او و عنوانی تمام شاهان و امرای اسلامی ترتیب داده شد که سید در آن به الفاظ پوشیده و بطور مجمل از خطراتیکه کشورهای مسلمان را تهدید میکند و از لزوم شناسائی بهتر و همکاری بین ملل و دول اسلامی سخن رانده علاقمندی (باب عالی) را به تبادل هیئت های دینی و اعزام وفد های دوستانه بفرض شناسائی و آشنائی به اوضاع و احتیاجات هر یک از این کشورها

گوشزد نموده و سپس به اجتماع نمایندگان باصلاحیت کشور های مسلمان در يك مؤتمر اسلامي در آينده اشاره نموده و بالاخره اظهار توقع نموده بود تا شاهان و امراي دول اسلامي نظرات خود را پيرامون اين پيشنهاد آزادانه اظهار و گسيل دارند و براي رساندن اين نامه ها به جستجوی اشخاص مناسب برآمد که بکشور های مختلف بلديت و به زبان آنها آشنائی داشته باشند (۳۳)

ناگفته نماند که سید در پلان ابتدائی که به سلطان پيش کرد عملی کردن اين مفکوره را بصورت تدريجي و گام بگام تجویز نموده بود و در مرحله اول طرح نزدیکی و اتحاد را بين دولت های عثمانی، ایران و افغانستان که دارای وجوه ها متشابه و پروبلم های مشترک بودند پيشنهاد کرد که طرف پسند سلطان قرار گرفت (۳۴)

اما در حالیکه سید سرگرم طرح و تهیه این نقشه های مهم و حساس بود و قضایای ایران بکلی فراموش خاطر او شده بود، ناصرالدین شاه توسط ناظم الدوله اسدالله دیباسفیر خود بدربار عثمانی سلطان را ازسید برحذر ساخته بایک سلسله سخنان افترا آمیز تقاضای اخراج او را کرده بود که از طرف سلطان بشیوه دیپلوماسی چنین جواب داده شد که اعمال و حرکات سید در اینجا کاملاً تحت مراقبت او میباشد و جای هیچگونه تشویش نیست و باید خاطر شاه از این بابت بکلی آسوده باشد (۸ صفر ۱۳۱۰) (۳۵)

چون سلطان سید را در این وقت برای عملی شدن آرزو های دیرینه خود وسیله قیمت داری تشخیص داده بود بنابراین آن باوصف اینکه مرام باطنی او باسید در موضوع اتحاد کشور های اسلامی اساساً تفاوت داشت زیرا سلطان حمید اینکار را صرف برای بالارفتن مقام و قدرت خود میخواست و حالانکه نظر سید درین قسمت بطوریکه سال ها روی آن دنا عروه الوثقی و دیگر ذرایع نشراتی تبلیغ و قلمفر سائی نموده بود چیزی بالاتر و والاتر از ملاحظات شخصی و محض برای خیر جامعه اسلامی، بدون در نظر گرفتن مصالح فردی حتی در صورت لزوم باصرف نظر کردن از (باب عالی) و نقل خلافت به کانون اصلی آن یعنی سر زمین

مقدس جزیره العر به بوده است (۳۶).

ولی با وجود این تفاوت اساسی در طرز دید، طرفین یگانه وسیله نزدیک شدن را بمقصد در دوام همکاری درین راه تشخیص داده بودند و روی چنین یک تفاهم حکمت آمیز بود که آنها روزها در رکستی روی آبهای بوسفور دور از مردم به گردش میرفتند و شبها در خلوت گاههای قصر سلطانی به کنکاش و تبا دل نظر می پرداختند.

در اینوقت تقرب سید نزد شاه بقدری بود که قرار گفته (ولفرد - بلنت) که در همین آوان بدین سید به استانبول آمده بود (و در روزنامه خود قید نموده) باوصف قیود شدیدی که از نظر امنیتی برای نزدیک شدن به سلطان وضع شده بود، هیچیک حاجب و درباری جرئت نداشت از وارد شدن سید به محضر سلطان مانع گردد. سید در مجالس عمومی و در موقع ادای نماز در مسجد در کنار سلطان موقع داشت.

حالا دیگر نتیجه کارهای سید کم کم هویدا میشد. جوابهای مکاتیب یکی بعد دیگری از طرف شاهان و امرای دول اسلامی مواصلت مینمود که اکثراً لحن مثبت داشت و سید آنها را از نظر سلطان گذارش میداد و در آن جمله یکی هم نامه امیر عبدالرحمن خان پادشاه افغانستان بود\* بارسیدن آوازه اقدامات سلطان و تبارز او بحیث پیشوای حقیقی دول اسلامی به چارگوشه عالم، انعکاسات دیگری هم بظهور می رسید از جمله نامه از امپراطور جاپان مواصلت کرد که در آن از سلطان تقاضا شده بود تا یک عده علمای دینی را به آن کشور جهت تبلیغ دین اسلام اعزام نماید - سلطان این موضوع را هم بسید حواله کرد و سید پیشنهاد نمود که فرستادن علمای عادی بدون اطلاع از خصوصیات اخلاقی و مدنی چنین ملت های دور دست مناسب نیست و نتیجه مطلوب بار نخواهد

\* نویسنده معاصر مصری محمود قاسم در رساله (سید جمال الدین الافغانی) مینویسد جمال الدین گمان نمود که نزدیک است آرزوهایش تحقق پذیرد و اندیشه جوانی او واقعیت پیدا کند - سپس بوضع اساساتی جهت بنیانگذاری یک جامعه اسلامی مرکب از ترکیه، افغانستان و ایران آغاز نمود. (صفحه ۸۰)



آورد . مانند مبلغین دیگر ادیان قبل از عزیمت باید یک‌عده علمای مخصوصاً برای انجام چنین وظائف حساس تحت تربیه گرفته شوند (۴۷) از طرف دیگر برای دعوت اولین موتمر اسلامی بین سید و خلیفه مشوره های صورت گرفت طبعاً سلطان خواهان انعقاد آن در آستانه مقر سلطنت خود بود . لیکن سید این کار را در مکه معظمه و در موقع حج با حضور سلطان مناسبتر میدانست در حالیکه سلطان با طبع پرسو ظنی که داشت و به ملاحظه ناآرامی های که از ناحیه جوانان اصلاح طلب مخصوصاً (ترکهای جوان) که از چند سال باینطرف به تشویق و رهنمایی افراد با نفوذی پیوسته مشغول یک سلسله فعالیت های علمی و مخفی بودند ، خارج شدن خود را از ترکیه مصلحت نمی دانست - باز هم این اختلافات جزئی نمی توانست مانع همکاری و تعقیب پلانهای روی دست شود - لیکن چنانچه در ممالک شرقی معمول است تقرب زیاد سید به سلطان در اینجا نیز مانند افغانستان و ایران موجب رشک و حسد درباریان گردید مخصوصاً وقتیکه سلطان بسید پیشنهاد کرد که مقام شیخ الاسلامی را احراز نماید - با اینکه سید از روز اول به سلطان گفته بود که هیچ قسم رتبه و مقام رسمی را آرزو ندارد ولی این سخن بگوش شخصیکه خود آرزو مند این مقام بود رسید و او را بشدت بمقابل سید برانگیخت . این شخص ابوالهدای صیادی از اهل حلب بود که از چندین سال باینطرف وظیفه منجم خاص سلطان را بعهده داشت و باینقسم یکی از نزدیکترین محرمان سلطان بود که بدون نظریه و موافقت او حتی به حرمسرا هم داخل نمی شد (۴۸) این شخص بطوریکه اکثر مورخان متفق القول اند شخص شریری بود که برای رسیدن به مقصد از هیچ عمل خلاف روگردان نبود و مخصوصاً در تفتین و دسیسه سازی ید طولانی داشت و همین کس بود که بالاخره موجبات جدائی سلطان را از سید و بدگمان ساختن سلطان را بر او فراهم ساخت و این کار را تنها در حق سید نکرد بلکه پیش از او بسا رجال صادق و وطن دوست را مورد عتاب و مفضو بیست سلطان قرار داده بود ( امثال مدحت پاشا ) و عده دیگری را هم با دسایس خود

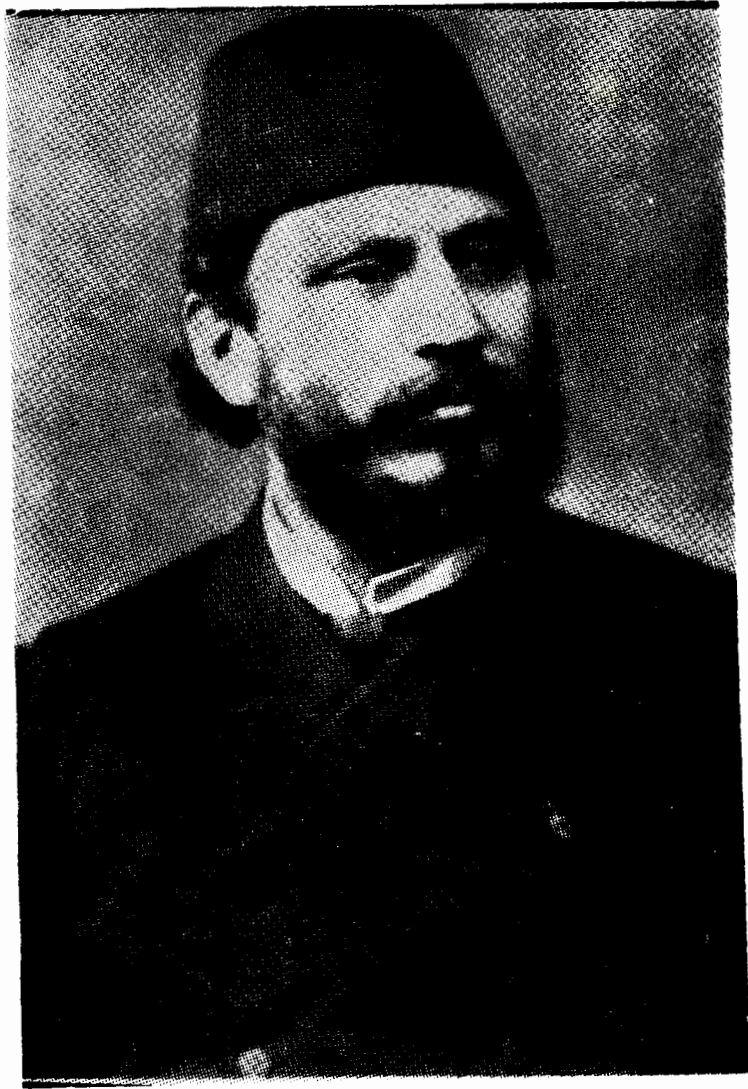
بدیاری عدم فرستاده بود که یکی از این سیه کاری های او نشر رساله ایست بر ضد سید و سه تن از همکاران نزدیک او فضل پاشا علوی ، شیخ طاهر مدنی طرابلسی و شیخ الطریقه محمد شاذلی که با کشف آن مشت او باز شد و سید هم از در همان وقت در نشریه جواابییه بنام « المزامیر » جواب دندان شکن باو داده بود . ( ۳۹ )

ولیکن تنها ( ابو الهدا ) که سید او را ( ابو الضلال ) میخواهند برای بر انداختن سید دست در کار نبود ، کارکنان دستگاه جاسوسی انگلیس هم از بدو ورود پروانه وار بدور او میگشتند ، راپور های سری و محرمانه از پایتخت های مختلف به لندن واز لندن به استانبول\* در باره این شخص که او راباری نماینده سیاسی انگلیس در قاهره «دارای سوابق مشبوه» خوانده بود، در جریان بود (۴۰) وعده زیادی از کارکنان خفیه این دستگاه با مقامات دربار و حکومت عثمانی رابطه داشتند و آنچه را میخواستند به آسانی بوسایل گوناگون بگوش سلطان میرساندند از همین جمله است داستان ملاقات محرمانه سید با عباس حلمی خدیو مصر که اصلا برای دیدار سلطان به آستانه آمده بود. بنا به عقیده اکثر مورخان و سوانح

\* بطوریکه در بخش اول هم بان اشاره شد، انگلیس هاسیدرا از وقتیکه در افغانستان وزیر و مشیر امیر محمد اعظم خان بود تحت تعقیب قرار داده بودند - لیکن این تعقیبات در سنوات مابعد که سید شهرت بین المللی حاصل کرد بیشتر شده و مخصوصا پس از اخراجش از مصر شکل جدی بخود گرفت چنانچه در زمان اقامتش در هندوسیس در دوره بود و باش اودر فرانسه و بعد در سالهایی که در روسیه و ایران بود تا زمان اقامت آخرینش در استانبول پیوسته تحت تعقیب بوده است که از اینهمه راپور هادوسیه قطوری درباره او در اسناد محرمانه دولت انگلستان بوجود آمده است و ما هر قسمت از آن را درجایش تذکر داده ایم اما قسمت اخیر این تعقیبات که در سال ۱۸۶۹ یعنی یکسال قبل از وفات او صورت گرفته معلوماتی است که از رئیس پولیس کلکته نسبت بسدوران اقامت اودر هندوسیس فعالیت های ژورنالیستی وی در پاریس و تحقیق منابع مالی این فعالیت ها و اسمای اعانه دهندگان و همکاران سید بعمل آمده که در اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس تحت شماره (۶۰۸۶۹- سال ۱۸۹۶) قید است .

نگاران سید - این ملاقات هیچیک جنبه مخفی نداشته و نه کدام مطلب خاصی درین وقت موجود بود که تماس محرمانه را بین آندو ایجاد نماید. صرف بخاطر اینکه از این ملاقات که بیشتر جنبه تعارفی داشت در حلقه های مطبوعاتی که در آن وقت در استانبول بسیار فعال بود انعکاسی که از نظر روابط سابق سید با مصر و حکمرانان سابق آن مطلوب نباشد بوجود نیاید سید و خدیو بجای ملاقات رسمی، در یک تفریحگاه عمومی ساعتی با هم صحبت کردند و همین دیدار ساده را که میتوانست کاملاً اتفاقی هم باشد (۴۱) واقعه نگاران و جواسیس داخلی و خارجی بقدری کلان ساختند و شاخ و برگ بر آن بستند که پیش از آنکه سید فرصت اطلاع آنرا به سلطان بیابد سخن بالفاظ و اشکال گوناگون بگوش سلطان رسیده بود و طبع شکاک او را راجع به سید مشتبه ساخته بود و وقتی سید متوجه امر شد هر قدر بیشتر به توضیح مطلب پرداخت شبیهات سلطان قویتر گردید مخصوصاً که جعل سازان ما هر این موضوع را به نوشته های سابق سید که سالها قبل در جراید اروپا بصورت نظریات آزاد و مجرد انتشار یافته و عدم ضرورت حفظ مرکز خلافت را در ترکیه بحیث رکن اساسی اتحاد دنیای اسلام و انمود می کرد، ارتباط داده و ملاقات مخفیانه سید و عباس حلمی را بمنزله تمایل سید برای سپردن مقام خلافت باین خدیو جوان و احیاء عظمت باستانی مصر، بطوریکه درصد اسلام بود توجیه میکردند (۴۲) ولی باز هم این یک موضوع نمی توانست سبب انصراف آنها از یکدیگر و ترک نقشه گردد که برای هر دو ولو روی مقاصد جداگانه بوده باشد، یکسان عزیز و باارزش بود و تا کنون چند سال وقت و قوای فکری و مساعی عملی خود را وقف پیشبرد آن نموده بودند.

اما درین وقت حوادث بزرگتری در حال تکوین بود که روابط سلطان و مشاور خاص او را بمرحله بحران رسانید. اما قبل از آنکه بشرح این حوادث و انکشافات بپردازیم لازم است تذکر داده



سید در استا مبول  
این تصویر در مسافرت اول سید به ترکیه در سال ۱۸۷۰ میلادی گرفته  
شده است



شود که سید از بدو ورود به استانبول نظر به سوابق روشنی که در عالم صحافت و سیاست داشت مورد توجه جوانان نوروشن فکرات ترک قرار گرفته بود. نه تنها جمعیت (ترکهای جوان) از افکار و اعمال او الهام می گرفتند بلکه نویسندگان و مفکران پخته مغز نیز تحت تأثیر سحر بیان و شخصیت نافذ و کارهای نادر او آمده بودند. امثال فضل پاشای علوی، رضا پاشاشیعی، عبدالکریم بیگ و حیدری بیگ بر علاوه یکده روشنفکران نامدار از دیگر بلاد عربی که استانبول کانون معنوی آنها بشمار میرفت و حتی مردان سیاست و مبارزین آزادی و تقدم در کشورهای دور و نزدیک همینکه گذرشان به آستانه می افتاد نزد سید حاضر میشدند و از صحبت های آزادانه و گفتارهای انتباه انگیز او بهره می گرفتند. باین قسم است که نویسندگان مشهور مانند محمد مخدومی پاشای سوریا و شکیب ارسلان لبنانی ادیب اسحق و عبدالله ندیم و ابراهیم المویلحی مصری و نواب حسین هندی و شیخ عبدالقادر مغربی و شیخ احمد شریف السنوسی طرابلسی که بعضی از آنها از سابق با سید شناسایی داشتند دیگران یکی بعد دیگری درین مدت با سید آشنا پی بهم رسانیده و در حلقه اراکت مندان او داخل گردیده بودند و همین ذوات اند که آخرین گفتارهای سید را ضبط و در آثار خود بطور نقل قول مستقیم از او قید نموده اند که بسی ارزشمند است و مخصوصاً استقامت فکر و طرز دید و ارزیابی های آخرین سید را نسبت به کارهای خودش، تجارب زندگی اش و اهداف حقیقی و ارمان های نهایی او نشان میدهد و این ذوات در عین زمان در امور مربوط به اتحاد اسلام نیز با او همکاری نزدیک داشتند.

همین قسم جمعی از ایرانیان دانشمند و با درد که به علل و دلایل مختلف در ترکیه بسر میبردند سید را مرکز آمل و وسیله تشفی عطش علمی و تسلی روحی خود در برابر اوضاع نامساعد کشور خویش یافته محضرا و راغنیمت بزرگی میدانستند از قبیل

میرزا آقا خان کرمانی، شیخ احمدرو حی، میرزا حسن خان خبیر الملک، میرزا رضای کرمانی که اخیر الذکر در وقت بست نشینی سید در زیارت شاه عبدالعظیم بخد مت او قیام داشت و اکنون هم اکثر اوقات در خدمت او میبود.

همچنین عده‌کو چکی از هموطنان سید که در استانبول یا دیگر شهرهای ترکیه اقامت داشتند در این مدت بدور او جمع شده بودند و اکثر آنها تاروهای اخیر زندگی‌شان در کنار سید باقی ماندند امثال برهان الدین بلخی و ابوتراب بلخی و پسرانش موسی خان و عیسی خان و حاجی سیاح قندهاری و غلام محمد خان طرزی\* و پسر جوانش محمود طرزی که اخیر الذکر بعدها بذریعه سراج الاخبار افغانستان و کشورهای مجاور آن معرفی و پخش نمود.

اما همین رفت و آمدهای روشن فکران از ملیت‌های مختلف و جمع شدن ارادت‌تمندان بدور سید ولو که برای پیشبرد نقشه اتحاد اسلام مطابق خواهش و اراده سلطان بود بذات خود یک عامل دیگر را برای تشدید بدگمانی و وسیله تازم را برای خبرچینی حاسدان فراهم میکرد که همه دست بدست هم داده کم‌کم عرصه را برسید آزاد خیال و آزاد مشرب تنگ می‌ساخت.

این اوضاع مخصوصاً بی‌اعتنایی خلیفه بکارهای عمده که خود بسید محول نموده بود سید را واداشت تا بیک اقدام جدی موقعیت خود را معلوم و یکطرفه نماید. نخست از سلطان اجازه بازگشت به انگلستان را تقاضا کرد که قبول نگردید (۴۳) آنوقت به فرستادن یادداشت‌هایی متحد المضمونی به سفارت‌خانه‌های

\* غلام محمدخان طرزی قصیده‌غرائی در ستایش مقام سید در زمان حیات او انشاد کرده بود که در مجموعه اشعار «طرزی افغان» چاپ کراچی درج است و در سراج الاخبار و شماره فوق العاده مجله کابل (۱۰۶ - سال ۱۹۳۹ میلادی) نیز اقتباس شده بود.

کشورهای بزرگ در استانبول مبادرت و رزید (او آخر سال ۱۸۹۵) که در آن پس از معرفی هویت و ملیت خود و سوابق و چگونگی آمدنش به استانبول به تغییر وضع سلطان و تحت مراقبت گرفته شدن خود اشاره نموده مساعدت آنها را برای رفع این مشکلات مطالبه کرده بود. البته سید از طرف سفارت‌های خارجی انتظار مساعدت نداشت بلکه مقصد اصلی او ازین منوره سیاسی و ادار ساختن سلطان به اتخاذ تصمیم قاطع در بار خودش بوده است. در عین زمان برای تولید فشار بیشتر به اقدام عملی جهت برآمدن از ترکیه تشبث و رزید و از قونسلی انگلیس بحیث (یک افغان) ویژه رفتن به انگلستان را تقاضا کرد که بدون کدام مشکلات برایش داده شد سید بلافاصله ترتیبات سفر را گرفت و آماده حرکت شد در این بین بطوریکه (سر فلیپ کری) سفیر انگلیس در استانبول در راپورت ۱۲ دسامبر ۱۸۹۵ خود بوزارت خارجه انگلستان اطلاع داد است اکثر سفارت‌خانه‌ها (به استثناء سفارت انگلیس) به نامه سید «با احترا ماتی که شایسته مقام او بود» جواب داده بودند (۴۴).

نکته جالب اینست که درین مانور سیاسی خود، سید با مهارت تمام آن کلید مشکل کشایی را که عبارات از نام (افغانستان) بود برای رسیدن بمقصد بکار برده و نتیجه مطلوب بدست آورده بود. نکته دلچسپ دیگر اینست که همین سفیر انگلیس ده سال پیش از زمانیکه سید در لندن با (راندولف چرچل) و (دورموند ولف) مشغول مذاکره بود در وزارت خارجه انگلستان وظیفه دار بوده و سید را خوب میشناخت باو صف این به هدایت حکومت متبوع خود مکتوب سید را بطوریکه اشاره شد برخلاف تعامل و آداب معموله و برعکس دیگر سفارت‌خانه‌ها کاملاً بی جواب گذاشته بود.

سید باین هم اکتفاء نموده موضوع سلب آزادی وزیر مراقبت بودن خود را بذریعه جراید فرانسه با اطلاع جهانیان رسانیده بود



چنانچه جریده ترکیه جوان، چاپ پاریس در شماره ۲۷ سپتمبر ۱۸۹۵ خود این احتجاج سید را مفصلاً درج کرده بود.

بهر حال این اقدامات سید بطوریکه انتظار داشت بزودی تأثیر خود را کرد و نماینده سلطان درست در موقعیکه سید آماده حرکت بود بسراغ او آمد و از قول سلطان پیغام داد که از عز مسافر خود منصرف گردد و اضافه نمود که خروج شما از خاک ترکیه باین شکل باعث بدنامی سلطان میگردد و این برای مقام خلیفه نازیباست سید از این استدلال نا درست متغیر شد لیکن خشم خود را ظاهر نساخته قبول کرد که از رفتن منصرف میشود بشرط آنکه رفتار نامناسبی که با او بعمل می آمد عوض گردد و سلطان مثل سابق بر او اعتماد نماید و به کارهای او که بمرحله بهره برداری نزدیک شده است شخصاً رسیدگی نماید. سلطان کالسکه خود را فرستاده او را نزد خود خواست و برایش وعده کرد که آینده به حرف کسی در مورد او گوش نخواهد داد و بقسم های موکد عهد کرد که «منبعد بجز مرگ هیچ چیزی آنها را از هم جدا ساخته نخواهد توانست» (۴۵)

و باین قرار بحرانی که در مناسبات سید و سلطان در اثر یک سلسله عوامل گوناگون رونما شده بود ظاهراً رفع گردید. اما این آشتی دیر دوام نکرد.

هنوز چند ماهی نگذشته بود که واقعه بزرگ دیگری رخداد که قول سلطان و اطمینان سید هر دو را ساقط نمود. این واقعه بزرگ که آستانه را بشدت تکان داد، کشته شدن ناصر الدین شاه قاجار بدست میرزا رضای کرمانی شاهگرد و مرید قدیمی سید بود که بتاريخ ۱۷ ذی قعدة ۱۳۱۲ هجری قمری مطابق اول می ۱۸۹۶ میلادی موقعیکه شاه بمناسبت پنجاهمین سال جلوس خود و احراز لقب (صاحب قرانی) بزیارت شاه عبدالعظیم میرفت در مدخل زیارت گاه صورت گرفت و به ترتیبی که دیده خواهد شد صحنه را بکلی عوض کرد.

اگر چه میرزا رضای کرمانی در جریان استنطاق و محاکمه طو لانی خود باوصف زجر و شکنجه های گوناگون مقامات امنیتی ایران توسعی آنها برای گرفتن اقرار جبری مبنی بر دخالت سید در این اقدام او مردانه وار بقوة ایمان محکمی که داشت بر واقعیت اصرار ورزیده و صراحتا و بکرات گفته بود که سید هیچگاه او را بچنین عملی تحریک و ترغیب ننموده است که در اسناد رسمی و قضایی دولت ایران درج و در اکثر کتب تاریخ این دوره منجمله کتب تاریخ انقلاب ایران اثر پروفیسور براون قید است (۴۶) و خود سید هم در مصاحبه های که بعد از این واقعه با جراید مختلف ( منجمله روز نامه لو تان ، پاریس) بعمل آورده دخالت خود را درین قضیه بالفاظ قاطع تردید نموده بسود (۴۷)، لیکن همین هنگامه بدات خود کافی بود که اعتماد باقی مانده سلطان عبدالحمید را از سید سلب و بر علاوه او را وادار گرداند که منعبد تمام حرکات سید را تحت مراقبت شدید قرار دهد چنانچه ازین ببعد تا روز مرگ سید بطوریکه اکثر مؤرخان و دوستان واردات مندان او نوشته اند هیچگاه از آزادی عمل برخوردار نبود و بدون اطلاع قبلی مقامات دولتی از اقامتگاه خود خارج شده نمیتوانست و رفت و آمد مردم هم نزد او زیر قید و بست شدیدی قرار گرفته و این خود موجبات تجرید او را فراهم کرده بود. تنها بعضی از مخلصین که از هیچ چیز باک نداشتند گاه گاه بدیدنش می آمدند و او را از جریانات باخبر میساختند .

اما با وصف این سید چنانکه بارها در مواقع بحرانی امتحان آنرا داده بود، ایندفعه نیز خود را نباخته مثل پیش به کارهاییکه به او تفویض شده بود رسیدگی میکرد و چون بخودش اجازه ملاقات با سلطان داده نمی شد، راپورهای خود را مرتبا به سلسله مراتب بدربار میفرستاد و امیدوار بود که این طوفان بزودی فرونشسته و اوضاع بار دیگر بحال عادی عود خواهد کرد.

لیکن متاسفانه چنین نشد، بلکه عامل تازه به میان آمد که وضع سید رامشکل

تر ساخت و آن مطالبه تسلیم سید باسه نفر از دوستان ایرانی او و رفقای نزدیک میرزا رضا بود که مدت درازی باهم در استانبول بسر برده و میرزا رضا چند ماه قبل بایران باز گشته بود. اکنون حکومت ایران باستناد به معاهده استرداد مجرمین که با دولت عثمانی داشت تسلیمی سید و آن سه تن را که بعد ها از طرف وطن پرستان ایران به «شهادت ثلاثه» موسوم گردیدند بجرم همدستی با میرزا رضا در قتل ناصر الدین شاه جهت محاکمه و مجازات تقاضا میکرد (۴۸).

وضع سلطان هم مشکل بود زیرا از یکطرف تسلیم دادن چینیان اشخاص مهم و معروف را که در کشور اوبیحت مهمان و یا پناه گزین سیاسی آمده و خود را تحت حمایت اقرار داده بودند، بیک کشور دیگر - آنها بدون کدام سند و ثبوت قاطع و قانع کننده مجرم بودن آنها کسر شان خود میدانست و از عقاید عامه جهانی که واضحاً جانبداری این اشخاص را خواهد کرد، در این معامله اندیشه داشت. از طرف دیگر در صورت عدم تسلیم ایشان نه تنها روابط او با دولت ایران و پادشاه جدید آن بطور جبران ناپذیری خراب میشد بلکه در داخل مملکت خودش، مردم و خصوصاً جوانان و روشنفکران که مانند ایران روز بروز بر ضد اعمال خود خواهانه و مستبدانه او مشتعل تر میشدند، از اینکار جسورتر میگرددند...

باین قسم این بار هم سید برای جریمه مرتکب نشده بود مواخذه میشد و دشمنان دیرینه او انتظار داشتند که باین وسیله مانند مجرمین عادی بدون آنکه با موقع دفاع در یک محکمه علنی داده شود، چنانکه در مورد دیگر متهمین این قضیه عمل نمودند، در محضر عام بابی عزتی بزندگی پرافتخار او خاتمه دهند.

سید از مرگ باکی نداشت چنانکه در یکی از مکاتیب خود خطاب بیکی از دوستان نوشته بود «انسان را اگر یک هزار

سال عمر بودی از برای صیانت آن نبا یستی اینقدر بتر سد تا کجا که بیش از شصت و هفتاد نیست و آنهم همه اش گذشته است وای بر حال ما با اینگونه زندگانی ولی من امید وارم که شما اینگونه نباشید و همیشه بیاد آرید که خداوند تعالی تمنی موت را علامت صدق ایمان قرار داده است .»

واینکه عمر خود او هم نزدیک به شصت رسیده و آنچه را که در قدرت یک انسان است بگفته خودش، از برای خیر امت محمدیه، «حیاً للاً سلام» از قوه به فعل آورده بود و اکنون خوب حس می کرد که بعد از آنهمه مجاهدات خالصانه و مخلصانه و تپ و تلاش عاشقانه و عارفانه، کما راورو به اختتام است، ولی باز هم تصور اینکه او را یکبار دیگر به دست جلادان در بار قا جاریه که بخون او تشنه و بتحقیق و تدلیلی او کمر بسته اند خواهد سپرد، روح بزرگ او را برای بار اول در دوره زندگیش دچار شکنجه میگردانید و با خود چاره کار را میسنجید و راهی نیافت زیرا در اینجا هم از هر طرف خود را بادشمنان سر سخت و خون آشامی که از جلادان قاجاری کمتر نبودند مقابل و محصور میدید و زیادهترین اندیشه او از شخص سلطان و غلیان احساسات بسی انجام او بود.

در این حال برای نجات از چنین مرگی بجز درگاه خداوند و لطف و کرم خاص او که در نامه های خود همواره دیگران را بدان تسلی و دلداری می داد ملجا و ما وای امید ید ...

اما لطف خداوندی در حقوق بندگان مخلصش باشکال مختلفی که از تصور انسان خارج است ظهور میکند. اینبار لطف الهی در حق سید، بشکل عجیبی جلوه گر شد و چیزیکه در عالم اسباب وسیله نجات او از یک مرگ حتمی، توأم بخواری و ذلت گردید، با اصطلاح خودش (جنسیت) او یعنی افغان بودنش بود ...

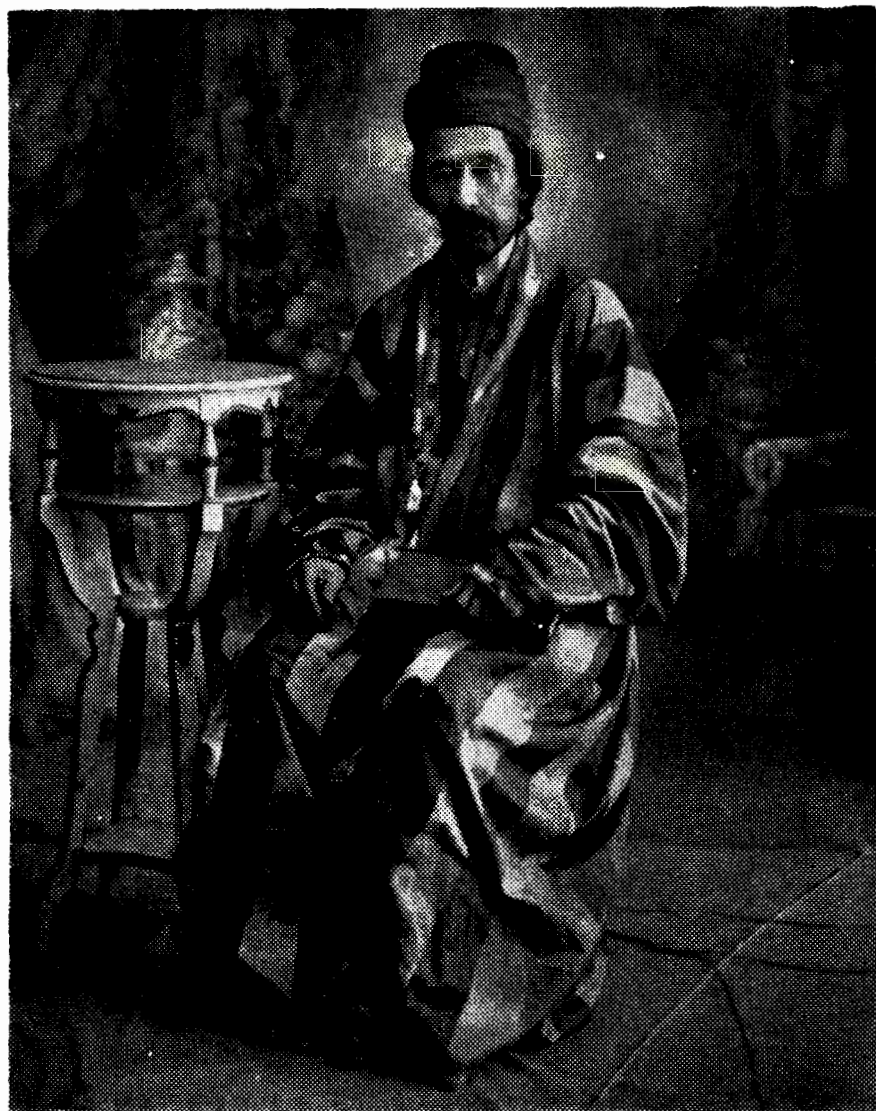
و کسیکه بقدرت خداوندی واسطه این کار شد، همان

شخصی بود که سید بیشتر از طرف او اندیشه داشت و این شخص همان سلطان جباری بود که چند سال پیشتر یک روز صد ها جوان رشید ترك را که فرزندان معنوی خودش و ثروت آینده کشورش بودند، بیر همانه در قعر دریا بهلاکت رسانده بود ...

بلی، چون اراده خداوندی چنین بود سلطان عبدالحمید پس از دریافت نامه ملامت آمیز مظفر الدین شاه قاجار پادشاه جدید ایران، مبنی بر شکایت از «عدم پرداخت خست سلطان به تقاضای مکرر و متماد دولت ایران برای راندن سید و «اعوان مفسده جوی او» از خاک پاک عثمانی و تسلیم آنها به دولت شاهنشاهی اکنون مطابق عهدهای موجود بین دو لیتین استر داد سید و سه تن از هم دستان دیگر میرزا رضای قاتل را با سرعت اوقات تحت الحفظ باغل و زنجیر بمامورین دولت شاهنشاهی تقاضا مینمود»<sup>۴۹</sup>، پس از غور و مذاقه های زیاد تصمیم گرفت تا از تسلیم سید بدلیل (افغان بودنش) که قانوناً او را از تحت شرایط عهده استر داد مقرر خارج میساخت انکار و راجع به آن سه تن دیگر یعنی میرزا آقاخان کرمانی شیخ احمد روحی، و میرزا حسن خان خیبر-الملک موافقه خود را با استر داد آنان بر طبق عهده نامه دو لیتین اعلام نمود. در جمله دلایلی که دولت عثمانی برای اثبات افغان بودن سید بدولت ایران ارائه نمود یکی همان ورقه عبوری بود که در آن سید از قونسلگری انگلیس ویزه مسافرت را بحیث (یک آقای افغان - باشنده کابل) حاصل نموده بود (۴۹).

اما سید که انتظار می رفت باشنیدن این خبر که در حقیقت معنی جانبخشی را در حق او داشت سر از پاشناخته مراتب سپاس

\* تفصیل این رویداد هادر کتاب انقلاب ایران اثر پروفیسر براون - و جلد پنجم تاریخ روابط سیاسی ایران - اثر محمود - محمود و تاریخ بیداری ایرانیان اثر ناظم الاسلام کرمانی و دیگر کتب تاریخ بالفاظ مختلف اما به مضمون واحد درج است که مارا از ارائه ماخذ در هر فقره بی نیاز میگرداند.



سید برهان الدین بلخی هموطن و دوست وفا دار سید



گذاری بی پایا ن خود را به بارگاه «خلیفه عادل» تقدیم نماید. بالعکس بطوریکه خاصه سجیه بلند او بود، بدون اندک اشاره به (مراحم ملو گانه) در باره خود، تصمیم سلطان را مبنی به تسلیم سه تن دوستان ایرانیش بشدت نکوهش کرده و آنرا منافسان سلطان بحیث خلیفه المسلمین که چشم همه مسلمانان برای طلب رحم و شفقت و عفو و بخشایشش در برابر هر گناهی بحیث مرجع نهایی تنها و تنها بطرف او دوخته است و انمود کرد و سلطان را از عواقب سوء آن و انعکاس نامطلوبی که در سرا سر دنیا مخصوصا در کشور های اسلامی که همه به پیروی از شعایر اسلامی، خلیفه را مرجع آخرین داد خواهی و عفو مجازات میشنا سند تولید خواهد کرد، علی الخصوص در چنین وقتی که سلطان میخواهد حقیقتا موقعیت معنوی خلیفه را بحیث راس تمام دول اسلامی بدون فرق و امتیاز مذهب و مشرب جدا گانه هر کدام برای خود تثبیت و تا مین نماید، بالفاظ قوی بر حذر ساخت و در آخر استدعا نمود تا برین تصمیم نادرست بدون فوت وقت تجدید نظر و از تسلیم آن سه مرد بیگناه که هر کدام بکسوت تقوی آراسته و دارای شهرت علمی و ادبی خاصی میباشد صرف نظر نماید (۵۰).

این نامه سید که اگرچه الفاظ آن درشت بود اما چون از روی کمال خلوص و خیر اندیشی نوشته شده بود بر خلاف انتظار بر قلب سنگین سلطان اثر کرد خصوصا که سید آن سه تن را برای پیشبرد بلان اتحاد کشور های اسلامی خیلی مهم و انمود کرده بود و بلافاصله فرمان ملو گانه برایش معطل کردن آنها صادر گردید... لیکن آنانکه باینکار علاقه بیش از حد داشتند، پیش بینی چنین احتمالی را هم نموده بودند. حقیقت اینست که بروی اسناد موثوق که اکثر مورخان از آن به تفصیل ذکر کرده اند و اصل آن در آرشیف های دولتی ترکیه و ایران موجود است محمود خان علاء الملک سفیر ایران بنا به هدایت امین السلطان (محمود خان) رئیس امنیه حکومت عثمانی در بدل امتیازات مهمی، سازش



نموده و همینکه امر اول صادر شد آن سه تن را سلا سلا و اغلا با محافظین زیاد جانب سر حد ایران حرکت داده بودند. و لی زمانیکه امر ثانی صادر گردید آن تیسره بختان هنوز بسر حد نرسیده بودند لیکن روی همان سازش اول رئیس امنیتیه بغلط بعرض سلطان رسانید که آنها قبلا به مامورین دولت ایران تسلیم و از سر حد عبور کرده اند (۵۱) چنانچه آخر کار آنها در تبریز بحکم مظفرالدین شاه بطور سوئی کشته شدند.

با این قسم یکبار دیگر سید باراده الهی و از برکت ملیت با افتخار افغانی خود، از مرگ حتمی توام باذلت و خواری که منافعی شان چنین مرد بز رگ بود، نجات یافت. و لی روابط او با سلطان چنانکه برخی از مؤرخان اظهار عقیده نموده اند از همین وقت و روی همین موضوع بکلی قطع گردید و تا پایان عمر - که آنهم نزدیک بود - سید بجز یکبار و آنهم برای رفتن جهت معالجه به اروپا دیگر کدام خواهش و تقاضایی از سلطان نمود و باکمال بی نیازی در محلی که برایش تعیین شده بود در حال تجرد و انزوا بسر می برد و ندرتا از خانه بیرون میشد و ملاقاتهایش تقریباً منوط به دوستان و ارادتمندان هموطنش بود\* که بدون اعتنا به تقیدات رسمی

\* قابل دقت است که بعد از قتل ناصرالدینشاه زمانیکه مکاتبات بین دولتین ایران و عثمانی بر سر تسلیم سید بایران در جریان بود حکومت انگلستان توسط مستشار سفارت خود در استانبول بحکومت ترکیه مشوره داده بود تا سید را از ترکیه اخراج نمایند که این مشوره هم از طرف سلطان قبول نشده بسود آثار سید جمال الدین افغانی - قبل الذکر صفحه ۵۹.

\* یکتن از این اشخاص همان برهان الدین بلخی دوست و هموطن سید بود چنانچه این مطلب بقلم خودش در جریده ملیت چاپ استانبول (شماره تشرین ۱۳۲۹ - ۱۹۲۶) نشر شده است. این شخص در سنوات اخیر زندگی سید درلیسه مشهور (غلطه سرای) و طیفه مدرسی را ایفاء می نمود و مرحوم استاد هاشم شائق بخاری نگارنده مجله آئینه عرفان کابل یکی از شاگردان او بود.

پیوسته از او خبر گیری میکردند.

اما چیز یکه از همه بیشتر سید رارنج میداد ازین رفتن امید ها ییش برای به نتیجه رساندن اتحادکشور های اسلامی بود که باوصف مشکلات گو ناگون در اثر مساعی خالصانه او ویک عده همکاران صمیمی اش از قبیل حسین رضاشا ( رئیس کمیسیون مهاجرین ترکیه ) و محمد امین بیگ و امثال آنها کم کم شکل یک نقشه عملی را بخود میگرفت ولی اینک در اثر وروداد های اخیر کاملاً نقش برآب شده بود \*

\* اگرچه مفکوره اتحاد کشور های اسلامی سید ظاهراً با مرگ او پایان یافت لیکن بطوریکه در صفحات تاریخ معاصر قیداست فقط بیست سال بعد از وفات اودرسالهای اخیر جنگ اول جهانی با اثر ضعف و سقوطسلطنت عثمانی ، این مفکوره در ترکیه مناطقمسلمان نشین روسیه، مصر، هندوستان وافغانستان و دیگر کشور های اسلامی از طرف ذواتیکه اکثرآ از پیروان و شاگردان دبستان سید بودند ، امثال انورپاشا و جمال پاشا، موسی جارالله تاتاری و صدرالدین عینی بخاری حکیم اجمل خان و مولینا انصاری ( و سپس برادران محمد علی و شوکت علی ابوالکلام آزاد و داکتر محمد اقبال ) و محمود طرزی و بسا روشنفکران دیگر، بر اساس همان نقشه اولی سید اما بادر نظر گرفتن تغییرات اوضاع و شرائط، باردیگر روی دست گرفته شد که در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ بعد از لغو خلافت عثمانی بنام «تحریک خلافت» هنگامه بزرگی رادر سراسردنیای اسلام برپا ساخته و مقصد آن احیاء مقام خلافت دریک کشور دیگر اسلامی و حفظ همبستگی کشور های اسلامی برای مقابله با قوای بزرگ شونده استعمار بود - و چون افغانستان با حصول استقلال کامل خود، در آن وقت یگانه کشور مسلمان بشمار میرفت که از تاثیر استعمار بکلی خارج بود ، اغلب پایه گذاران جنبش خلافت ، غازی امان الله خبان پادشاه افغانستان را از همه بیشتر شائسته احراز عنوان (خلیفه اسلام) میدانستند (چنانچه در مساجد هند تا سالهای دراز نام او بحیث «خلیفه المسلمین» در خطبه های روز جمعه و اعیاد یاد میشد) که تفصیل این رویداد هادر کشور های مختلف با علل ناکامی آن ، علاوه از کتب تاریخ و اسناد رسمی در جراند همان دوره نیز درج است .

## مرگ سید

از بین رفتن صاحب نیست  
موجب از بین رفتن نیت نمیشود  
« سید جمال الدین افغان »

ولی سید که باری در وقت برآمدن از مصر در جواب یکی از مخلصان، خودش را به ( شیر ) تشبیه کرده بود (\*) اکنون این شیر پیر نمیتوانست در قفس کوچکی که سلطان در کنار قصر خود برای او تخصیص داده بود ولو که از لوازم زندگی چیزی کمبود نداشت، با دست و پای بسته و زبان گنگ بدون آزادی عمل، استقامت نماید .

عکس العمل این صدمات بر طبع حساس سید خیلی شدید بود. او احساس میکرد که قوایش رو به زوال گذاشته است و دیگر آن نشاط سابق را ندارد خودش آنرا نتیجه صدمات روحی شدید و متواتری که در این او آخر بر او تحمیل شده بود، میدانست اما حقیقت چیز دیگری بود . خطر مهلك و لاعلاج دیگری زندگی او را تهدید میکرد که نجات از آن مشکل بلکه محال بود .

دیری نگذشت که وضع سید دگرگون شد و در بستر بیماری افتاد . سلطان طبیب مخصوص خود (جمیل پاشا) را برای معاینه و تداوی او فرستاد پس از معاینات دقیق مرض او سرطان تشخیص داده شد .

سید این خبر سهمگین را همان طوری که از او انتظار میرفت ، بدون آنکه اندک تغییری در چهره اش ظاهر گردد با خونسردی و کشاده روی استماع نمود . او قلباً مانند يك مسلمان کامل برای استقبال از مرگ که آنرا به حکم ایمان يك امر مسلم و مسجل میدانست آماده بود او میدانست که آن اجل موعود نزد يك است و بزودی دعوت حق را لبیک گفتنی است باو صف این باز هم

\* در آنوقت (سال ۱۸۷۹) سید در موقع رد کردن مبلغی که بنام مصارف سفر از طرف سفیر ایران باو پیشنهاد شد چنین گفته بود «آن مبلغ را نگه دارید بدر شما میخورد - شیر هر جارود طعمه خود را پیدا میکند . ( آثار سید جمال الدین افغانی ) قبل الذکر صفحه ۳۰۰ .

تاجان در بدن بود، خود را شرعاً و عقلاً به جستجوی راه مداوا مکلف میدید خصوصاً که موضوع مرض دهن بود و از این رو نه تنها دردناک بلکه پر علاقه و سخت ناراحت کننده بود. بنا بران بنا بر صرار دوستان عزم کرد تا برای معالجه به (وین) بروند و این آرزوی خود را به سمع سلطان رسانید اما جوابی حاصل نشد (۵۲) و در عوض اطباء معالج تصمیم به عمل جراحی او گرفتند. عمل جراحی سه بار تکرار شد تا اینکه بکلی الا شش پایین را بیرون کردند و سید از خوردن و سخن گفتن باز ماند - او دیگر مرگ رایگانه راه نجات خود میدانست و از خداوند تعجیل آنرا استدعا داشت - این دعای او به زودی مستجاب شد و سید بر روز ۷ شوال ۱۲۱۴ هجری قمری مطابق ۹ مارچ ۱۸۹۷ میلادی داعی اجل را لبیک گفت.

انالله وانا الیه راجعون \*

جسد او با حضور عدهٔ قلیلی از دوستان افغان و ترکش در مزار شیوخ استانبول محترمانه اما بدون تشریفات ظاهری. که سید از آن تنفر داشت بخاک سپرده شد - دوست دیرینهٔ او برهان الدین بلخی مرثیه انشاد کرده بود که بعد از دفن آنرا بایک عالم سوز و گداز قرائت کرد و یک بیت همین مرثیه را که معرف هویت و ملیت او بود بر لوح مزارش بقسم نشانی حک نمودند.

### او ست از سادات معروف کُتر

#### همچو جد خویش حیدر وارث پیغمبر است

سالها بعد یک مرد خیر بنام (چارلز کرین) که ذکر کارهای فوق العاده سید را شنیده بود بسراغ قبر او آمد و برهنمایی برهان الدین بلخی آنرا پیدا کرد و بنای مختصر اما مؤزونی بران اعمار نمود که زیارت گاه خاص و عام گردید (۵۴)

\* داستان ترزیک زهر در بدن سید اگرچه بسیار شهرت یافته و این نوع سیه دستی ها از سلطان عبدالحمید بعید نبوده است لیکن چون مرض سرطان تا امروز هم با وجود پیشرفت های چشم گیر طب تقریباً لاعلاج است بنابراین از حیث نتیجه نمیتوانست بسرنوشت سید اثری داشته باشد.

مخصوصاً جوانان محصل افغانی در ترکیه همه ساله مراسمی بیاد بود وی در کنار آن برگزار می نمودند .

جوانان و روشنفکران و وطن پیوسته آرزوی بازگرداندن بقایای جسد آن فرزند بزرگ افغان را بخاک آبایی او داشتند تا آنکه (۳۵) سال پیش این آرزو برآورده شد و در سال ۱۳۲۳ شمسی - ۱۹۴۴ میلادی بموافق حکومت کشور دوست ترکیه استخوان های سید بزرگوار بر طبق آرزوی قلبی خود او که همواره تمنای بازگشت بخاک وطن را داشت بکابل انتقال یافت و در ضمن تشریفات مجللی در کانون علم و معرفت کشور با بدیت سپرده شد

هر کسی که او دور ماند از اصل خوش

باز جوید روزگار و صل خویش

\* «مولینا جلال الدین بلخی»

سید با اینکه مدت پنجاه و دو روز با ناز و نعمت می زیست ، از مال دنیا بجز چند دست لباس از او چیزی باقی نمانده بود که آنرا به ملازم باو فایش که مردی عیسوی اما سخت گرویده سید بود ، واگذار نمودند . کتا ب ها و کاغذ های او را دوستان افغانی و ترک بقسم تبرک و یاد گار بین خود تقسیم کردند .

اما چیزی که از او مانده همه معنوی و فنا ناپذیر است و آن افکار بلند و اندیشه های عالی و آثار قلمی قیمت دار و بالاخره رویداد زندگانی نمونه ای او است که تا جهان باقیست برای تمام مردم دنیا بالخاصه ملت های شرق و اسلام منبع فیض و الهام و موجب رستگاری و سرفرازی خواهد بود .

بطوریکه در مقدمه این رساله گفته شد ، سید بتمام معنی مرد درویشی بود . اگر چه با شاهان می نشست اما دل او با فقرا بود . او به برادری و برابری انسا نهسا ایمان داشت و تمام کوشش های او برای تامین همین هدف پاک بود . خودش همانطور ی که ادعا کرده بود که برای خود هیچ چیزی نمی خواهد - درویشانه زیست و درویشانه مرد - او خود را (غریب فی الاوطان) میخواند و در حال

غربت، دور از وطن و خویشا ن ، در عالم بیکسی با دستی تپه‌امادلی  
پراز ارمان چیزها ٹیکه میخواست برای عالم بشریت و  
مخصوصاً «امت محمدیه» انجام دهد و ناتمام مانده بود، جهان  
را ترک گفت ...

سید این ارمانهای عالی خود را در غروب زندگانی در پیام  
جاویدانه خود برای بازماندگان و آیندگان بیادگار گذاشته که در  
حقیقت بمنزله وصیت نامه اوست.

او در این پیام خود چنین می گوید :

« این نامه را درچنان موقعی می نویسم که در قفس محبوس و از  
ملاقات دوستان خودم محروم - نه انتظار نجات دارم و نه امید حیات -  
نه از گرفتاری حیران و نه از کشته شدن متوحش - خوشم به  
قفس و خوشم باین کشته شدن - محبوسم برای آزادی نوع، کشته  
میشوم برای زندگی قوم ...

ولی افسوس میخورم که باین آرزوی که داشتم کاملاً نایل  
نگردیدم و شمشیر شقاوت نه گذاشت که بیداری ملل شرق را  
بینم - دست جهالت فرصت نداد که صدای آزادی را از حلقوم  
شرق بشنوم .

ایکاش من تمام اندیشه های خود را در مزرعه مستعد افکار ملت  
کاشته بودم - چه خوش بود که تخم های بار آور خود را در زمین  
شوره زار سلطنت فاسد نمی نمودم - آنچه در آن مزرعه کاشتم به نمو  
نرسید و هر چه در این زمین غرس کردم فاسد گردید . در این مدت  
هیچیک از تکالیف خیر خواهانم بگوش سلاطین مشرق فرو نرفت  
همه را شهوت و جهالت مانع از قبول گشت ...

اما زمانه باشما یار است .... سیل ترقی و تجدد بطرف مشرق  
جاریست ... بنیاد سلطنت مطلقه منهدم شدنی است ....»

و شما میتوانید باینکار سرعت بخشید...»\*

بطوریکه می بینیم این پیشگویی سید هم مانند دیگر پیش بینی های آگاهانه اش درست بر آمد.

ملتهای شرق بقیادت رهبران ملی، وطن پرست و فداکار خود که اکثر آنها از شاگردان مستقیم و غیر مستقیم دبستان سید عالی مقام بودند، در اندک زمان بیدار شدند و کشور های خود را بزور شمشیر یا تدبیر و سیاست از اسارت ننگین بیگانگان رهایی بخشیدند.

اینک فقط هشتاد سال پس از مرگ او، از آن قوت های ترسناک استعماری «که آفتاب در قلمرو آنها غروب نمیکرد» به جز نام اثری در صحنه پهنای و شرق باقی نمانده است.

و خو شبختانه که باز هم از برکت روحانیت سید بز رگوار، اولین ملت شرقی که یوغ استعمار را بدور افکند، ملت افغان بود... و سپس نهضت آزادی طلبی سر تاسر دنیای شرق را در بر گرفت و در ظرف نیم قرن تمام کشور هایی که سید برای بیداری و آزادی آن ها مجادله میکرد، از قبیل مصر و عراق و هند یکی بعد دیگری علم استقلال را بلند کردند و سایر کشور های مسلمان از مغرب اقصی تا مشرق اقصی از مراکش تا اندونیز یا واز لیبیا تا سو دان در ده سال دیگر همه خود را مرحله آزادی رسانیدند...

از سوی دیگر در همین مدت از فیض بیداری ملتهامطابق آرزوی سید، نظام های فرسوده استبدادی و استثماراری در سر تاسر دنیای شرق یعنی آسیا و افریقا یکایک از بین رفت و نظام های نوین ملی و مردمی روی موازین جدید علمی با مساوات فردی و عدالت اجتماعی به نفع اکثریت محروم، جانشین آن گردید.

\* از آخرین نامه سید بیک دوست ناشناس مأخوذ (انقلاب ایران) اثر پروفسر ادوارد براون

و در افغانستان عزیز ما، کشوریکه سید چنانکه دیدیم  
 بحیث یک فرزند صالح و قد رشناس در تمام عمر آنهمه علاقمند و شیفته  
 آن بود. با روی کار آمدن نظام جمهوری که سید آنرا با نگاه دور  
 بین خود، نسخه مجری برای مدام وای درد های مزمن ملل شرقی  
 تشخیص داده بود. و یکصد سال پیش از این، باری آنرا می  
 خواست در کشور مصر عملاً مورد تجرب به قرار دهد (۵۵) دگر  
 گونی های عمیق و بنیادی در ساختمان اجتماعی، اقتصاد و  
 فرهنگی کشور ما پدید آمد، که از هر حیث با مفکوره های مترقی و  
 انقلابی سید بزرگوار مطابقت و هم آهنگی دارد.

با وطن اهل و طن رانسبتی است

زانکه از خاکش طلوع ملتی است

نعمه مردی که دارد بوی دوست

ملتی را میکشد تا کوی دوست

«اقبال در ستایش از سید»



# فهرست حواشی و مآخذ

مربوط به مقدمه و شخصیت سید :

(۱) کتاب « اسناد ومدارك چاپ نشده در باره سید جمال الدین مشهور به افغانی » چاپ تهران صفحه ۶۴ سند شماره ۲۱۹ ( این کتاب مأخذ عمده این رساله بشمار میرود) و ( آثار سید جمال الدین افغانی) اثر قاضی محمد عبدالغفار صفحه ۸۵ چاپ دهلی ۱۹۴۰ ( این کتاب از لحاظ اینکه در آن به اکثر آثار مربوط به سید اشاره شده مأخذ مهم شناخته میشود )

(۲) شماره ۱۷۳۶۶ روز نامه الاهرام مورخه ۲۴ حمل ۱۳۱۲ شمسی مطابق ۵ اپریل ۱۹۳۳ میلادی چاپ قاهره .

(۳) مشاهیر الشرق اثر جرجی زیدان مأخوذ از (آثار سید جمال الدین افغانی) قبل الذکر صفحه ۳۰۹ .

(۴) مأخوذ از کتاب (بیوک آدم لرصریسی) « از رسته مردان بزرگ » چاپ استانبول (۱۹۲۷) ترجمه دری آن در صفحه ۲۷۳ شماره ۳ سال سوم مجله کابل .

(۵) مجله کاوه شماره ۳ سال دوم صفحه ۵ و ۴ چاپ برلین ۴ سپتامبر ۱۹۲۱ میلادی .

(۶) داکتر تاراچند - تاریخ جنبش آزادی در هند ۱۹۶۷ میلادی .

(۷) مجله کاوه شماره ۳ سال دوم دوره جدید صفحه ۱۰ - صفحه ۳۳ کتاب جمال الدین افغانی طبع هند، از انتشارات (مکتبه جامعه ملیه اسلامیة دهلی) .

(۸) ( آثار سید جمال الدین افغانی) اثر فوق الذکر صفحه ۳۱۱ .

(۹) نطق ها و کنفرانس های (ارنست رنان) چاپ پاریس ۱۹۳۵ میلادی .

(۱۰) انسایکلو پیدیای بریتا نیکا طبع ۱۹۷۱ امریکا - کتابخانه کانگرس واشنگتن .

- (۱۱) کتاب (دنیای جدید اسلام) مأخوذ از ( آثار سید جمال الدین افغانی ) اثر فوق الذکر صفحه ۳۰۹
- (۱۲) کتاب ( قبضه مخفی انگلیس بر مصر ) اثر ولفرد سکاون بلنت مأخوذ از شماره ۳ سال دوم دوره جدید مجله کاوه چاپ برلین ۱۹۲۱
- (۱۳) کتاب ( انقلاب ایران ) اثر پروفسور ادوارد براون چاپ لندن ۱۹۱۰ میلادی .

### مربوط به بخش اول - سید در افغانستان :

- (۱) یاد داشت سید در پشت کتاب فرائد شیخ مرتضی انصاری سند شماره ۳۰ کتاب ( اسناد ومدارك ) صفحه (۲۰) حاشیه هم ملاحظه شود .
- (۲) تذکره سحر هاروت اثر سلیم العنحوری منتشره سال ۱۸۸۵ مأخوذ از جریده الثریا چاپ مصر شماره ۱۳ سال ۱۸۹۶
- (۳) افغانستان در قرن ۱۹ - اثر سید قاسم رشتیا صفحه ۱۷۳
- (۴) افغانستان در قرن ۱۹ ( قبل الذکر صفحه ۱۸۷
- (۵) زندگی و فلسفه اجتماعی و سیاسی سید جمال الدین افغانی - اثر مرتضی مدرسی چار دهی صفحه ۱۳
- (۶) از رسته مردان بزرگ (قبل الذکر) مؤلفه يك جمعیت علمی ترك چاپ استانبول ۱۹۲۷
- (۷) ( اسلامك كلچر ) « فرهنگ اسلامی » اثر پروفسور باگدادر ۱۹۲۹ به حواله ولفرد بلنت مأخوذ از (آثار سید جمال الدین افغانی ) قبل الذکر صفحه ۴۴ .
- (۸) افغانستان در قرن ۱۹ (قبل الذکر صفحه ۱۸۷
- (۹) راپور واقعه نگار انگلیس از کابل به نائب السلطنه هند - ماه سپتامبر ۱۸۶۸ میلادی که در (نی نی تال) موجود است ، مأخوذ از روزنامه اطلاعات تهران ۳ میزان - ۱۳۵۵ شمسی .
- (۱۰) افغانستان در قرن ۱۹ (قبل الذکر) صفحه ۱۸۵

(۱۱) افغانستان در قرن ۱۹ (قبل الذکر) صفحه ۱۸۵

مربوط به بخش دوم - سید درخارج :

- (۱) مجله کاوه چاپ برلین ۱۹۲۱ شماره ۳ سال دوم (قبل الذکر) نامه سید به ولفرد بلنت مورخ ۲۲ جمادی الثانی ۱۳۰۱ (۱۸۸۴) میلادی.
- (۲) الدرر اثر ادیب اسحق - مأخوذ از جریده مصوره چاپ استانبول ۱۸۹۶ میلادی .
- (۳) مجله کاوه شماره ۳ سال دوم صفحه ۷ (قبل الذکر)
- (۴) آثار سید جمال الدین افغانی صفحه ۱۴۲ (قبل الذکر)
- (۵) مجله معارف و مجله الهلال - سال ۱۹۲۲ چاپ دهلی صفحه ۱۴۰
- (۶) سید میخواست بمصر داخل شود اما عثمان رفقی وزیر جنگ اجازه نداد - نامه سید بنام ریاض پاشا صدر اعظم مصر مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۸۸۳، که علاوه در آن راجع به مشکلات و مصائبی که در هند بر او وارد آورده بودند و ارتباط دادن او با قضیه قتل (کیوناری) نماینده انگلیس در کابل و حمله ثانی محمد ایوب خان فاتح میوند به قندهار نیز مفصلاً درج است - نقل این نامه بنام تصویر شماره (۳۷) در اسناد و مدارک دیده میشود .
- (۷) اسناد و مدارک - نامه شیخ محمد عبده از تونس بنام سید در پاریس ۲۴ دسامبر ۱۸۸۴
- (۸) آثار سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) صفحه ۳۴۸
- (۹) آثار سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) صفحه ۲۲۶
- (۱۰) زندگی و فلسفه اجتماعی و سیاسی سید جمال الدین افغان (قبل الذکر) صفحه ۶۳
- (۱۱) تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس - محمود محمود، جلد پنجم صفحه ۱۲ - شهزاده عباس مرزا ملک آراء در خاطرات خود می نویسد که سید نزد وکلای دولت روسیه متقبل شده بود که با افغانستان رفته علیه دولت انگلیس اقدامات نماید صفحه (۱۱۱)

- (۱۲) سید حسین عدالت پور می نویسد « یک جریده آلمانی مقاله سید را نسبت به دادن امتیاز کشتی رانی رود کارون به انگلیس نشر نموده بود که در جرائد روسیه انعکاس شدیدی ایجاد نمود » مجله یغما چاپ ایران شماره ۸ سال ۱۳۴۹ شمسی. آثار سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) صفحه ۲۲۷
- (۱۳) سید حسن تقی زاده در مجله کاوه شماره ۳ سال دوم ۱۹۲۱ چاپ برلین .
- (۱۴) سید جمال الدین افغانی، اثر محمود قاسم چاپ مصر صفحه ۷۲، ۷۱- آثار سید جمال الدین افغان (قبل الذکر) صفحه ۲۲۴
- (۱۵) آثار سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) صفحه ۲۱۴، ۲۱۵ و تاریخ روابط سیاسی ایران (قبل الذکر) جلد پنجم صفحه ۱۳ .
- (۱۶) یاد داشت محرمانه ( سرایویلن بیرنگ) نماینده سیاسی انگلیس در قاهره شماره ۱۵۷ ( ۱۲ اپریل ۱۸۸۸) راجع بنشر اعلامیه های (جمعیت آزادی هند) در مصر و یاد داشت محرمانه شماره ۸۳- ۳۱ دسامبر ۱۸۸۸ همان نماینده از قاهره عنوانی وزارت هند درباره فعالیت های (مهاراجه دلیپ سنگ) در روسیه ( اسناد وزارت هند) .
- (۱۷) آثار سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) صفحه ۲۳۰
- (۱۸) آثار سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) صفحه ۲۳۰ و ما بعد
- (۱۹) زندگی و فلسفه سیاسی و اجتماعی سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) صفحه ۶۴
- (۲۰) آثار سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) صفحه ۲۲۶ و همچنین جمال الدین افغانی اثر محمود قاسم صفحه ۹۲
- (۲۱) سید جمال الدین افغان - اثر محمود قاسم (قبل الذکر) صفحه ۶۹- این ملاقات تاریخی در سوم اپریل ۱۸۸۸ در پترزبورگ صورت گرفته بود .
- (۲۲) تاریخ روابط سیاسی ایران (قبل الذکر) جلد پنجم صفحه ۸۳، پروفیسور براون در کتاب انقلاب ایران میگوید که سید خواهان

- ملاقات باشاه نبود اما اطرافیان شاه اصرار کردند .
- (۲۲) تاریخ روابط سیاسی ایران (قبل الذکر) جلد چهارم صفحه ۱۵۶۳
- (۲۴) زندگی و فلسفه اجتماعی و سیاسی سید (قبل الذکر) صفحه ۶۷
- سید جمال الدین حسینی اثر صدر واثقی چاپ تهران ۱۳۴۸ صفحه ۱۶۳
- (۲۵) مجله کابل شماره ۱۰۶ سال ۱۳۱۸ شمسی - شماره فوق العاده بمناسبت تجلیل صدمین سال ولادت سید .
- (۲۶) ضمیمه روزنامه اطلاعات تهران - ۱۲ اسد ۱۳۵۵ شمسی .
- این مطلب در مکتوبی که سید از لندن بنام علمای ایران فرستاده و در شماره اول جریده ضیاء الخافقین نشر گردیده بنظر میخورد .
- (۲۷) تاریخ روابط سیاسی ایران (فوق الذکر) جلد پنجم صفحه ۱۱، براون از قول و لغرد بلنت میگوید که سید میخواست از لندن به نجد و یمن برود و راجع به امکانات نقل مرکز خلافت به جزیره العرب با امرای آن کشورها مذاکره نماید، اما بعد صرف نظر کرد .
- (۲۸) آثار سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) بحواله میرزا لطف الله صفحه ۲۵۲، ۲۵۳ - انقلاب ایران - پروفیسر براون صفحه ۲۴
- (۲۹) روزنامه اطلاعات تهران ۲۸ اسد ۱۳۵۵ شمسی .
- (۳۰) آثار سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) صفحه ۲۶۷
- (۳۱) زندگی و فلسفه اجتماعی و سیاسی سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) صفحه ۷۳ این واقعه را دیگر مورخان هم به عبارت مختلف ذکر کرده اند .
- (۳۲) آثار سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) صفحه ۲۶۱ - این موضوع را دیگر مورخان هم عموماً قید کرده اند امثال خان ملک ساسانی در کتاب سیاست گران دوره قاجار (صفحه ۲۱۲)
- (۳۳) شرح حال و آثار سید - اثر میرزا لطف الله صفحه ۵۸ - آثار سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) صفحه ۲۶۸، ۲۷۹ حیات یحیی اثر میرزا یحیی دولت آبادی صفحه ۹۸-۹۹
- (۳۴) جمال الدین افغانی ، اثر محمود قاسم (قبل الذکر) صفحه ۸۰

(۳۵) روز نامه اطلاعات تهران ۱۲ میزان ۱۳۵۵ شمسی - ناظم الدوله اسدالله دیباسبیر ایران در استامبول بتاريخ ۸ صفر ۱۳۱۰ (۱۸۹۲) جواب سلطان را به امین السلطان اطلاع داد- پرو فیسور براون در صفحه (۱۱) کتاب انقلاب ایران میگوید که شاه سه مرتبه اخراج سید را از سلطان تقاضا کرد هر سه مرتبه سلطان آنرا رد نمود .

(۳۶) آثار سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) صفحه ۲۷۶، دیگر مؤرخان هم به این اختلاف نظر اشاره کرده اند .

(۳۷) سید جمال الدین افغانی، اثر محمود قاسم (قبل الذکر) صفحه ۹۲

(۳۸) تاریخ روابط سیاسی ایران (قبل الذکر) صفحه ۱۶

(۳۹) آثار سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) صفحه ۲۸۷ بحواله رساله (جمال الدین افغانی) اثر (سعید پارس) چاپ استانبول .  
(۴۰) تایمز لندن (۸) سپتامبر ۱۸۷۹ از قول نماینده خود از قاهره .

(۴۱) دائرة المعارف اسلامی، پروفیسور گولد زیهر- روز نامه اطلاعات تهران در شماره ۳ میزان ۱۳۵۵ شمسی مینویسد عبدالله ندیم باسید در این ملاقات که فقط پانزده دقیقه طول کشید حاضر بود و مقصد ملاقات فرستادن عبدالله ندیم که مورد عتاب ولیعهد عثمانی واقع شده بود به مصر بوده است .

(۴۲) آثار سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) صفحه ۲۷۷- سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت های اسلامی اثر صدر و اتقی چاپ تهران ۱۳۴۸ صفحه (۲۵۰).

(۴۳) تاریخ روابط سیاسی ایران (قبل الذکر) جلد پنج صفحه ۱۲

(۴۴) یاد داشت سفارت انگلیس از استانبول به لندن شماره ۹۲۳

مورخه ۱۲ دسامبر ۱۸۹۵

(۴۵) سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) اثر محمود قاسم صفحه ۸۳

(عالم اسلام در حال حاضر) اثر لاتراپ استو دارت ، صفحه ۲۰۳

- (۴۶) آثار سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) صفحه ۲۶۰ - انقلاب ایران اثر پرو فیسور براون صفحه (۱۲)
- (۴۷) روزنامه لوتان چاپ پاریس ماه می ۱۸۹۶ میلادی .
- (۴۸) آثار سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) صفحه ۲۸۰ ، تاریخ روابط سیاسی ایران ( قبل الذکر) صفحه ۱۶
- (۴۹) سراج الاخبار افغانیه چاپ کابل، سال ششم (۲۱ میزان ۱۲۹۵ شمسی - اکتو بر ۱۹۱۷ میلادی) بحواله مطبوعات ترکیه - جریده ملیت چاپ استانبول نیز در سال ۱۹۲۶ عین موضوع را ذکر و تصریح نموده است که دلیل عدم تسلیم سیدبدولت ایران افغان بودن او بود. پروفیسور براون هم در کتاب انقلاب ایران (صفحه ۱۲) این موضوع را تأیید نموده است - صدر واثقی در کتاب ( سید جمال الدین حسینی پایه گذار نهضت های اسلامی) میگوید : عزت بیگ بیکنفر از خاصان سلطان و منیف پاشا سفیر ترکیه در تهران که هر دو از دوستان سید بودند در تهیه جواب های قانونی و حقوقی جهت رد تقاضای ایران برای تسلیم سید مجاهدت بخرج میدادند تا آنکه دولت ایران مجبور شد از تعقیب موضوع صرف نظر نماید (صفحه ۳۴۹)
- (۵۰) آثار سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) صفحه ۲۸۰ - سید جمال الدین حسینی (قبل الذکر) صفحه (۳۳۵)
- (۵۱) آثار سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) صفحه ۲۷۹ - سید جمال الدین حسینی (قبل الذکر) صفحه (۳۳۴)
- (۵۲) آثار سید جمال الدین افغانی (قبل الذکر) صفحه ۲۹۱
- (۵۳) اصل این قضیه در جمله اسناد و مدارک چاپ نشده در قسمت اسناد متفرقه در کتاب خانه مجلس تهران موجود است ، کتاب اسناد و مدارک صفحه ۱۵۴
- (۵۴) آثار سید جمال الدین افغانی - (قبل الذکر) صفحه ۲۹۳ - صاحب کتاب از روی گفتار برهان الدین خان بلخی که در جریده

بعضی از شاهان خارجی معاصر سید



توفیق پاشا خدیو مصر



ناصر الدینشاه قاجار شاه ایران





سلطان عبدالحمید دوم خلیفہ عثمانی کہ سید درسا لہری اخیر  
عمر خویش با او در کشمکش بود

ملیت ترکیه چاپ استانبول در سال ۱۹۲۲ انتشار یافته می نویسد که یکنیم ویا دوسال قبل ( که سال ۱۹۱۹ یا ۱۹۲۰ باشد ) حسین بیگ مدیر سفائن نزد من آمده گفت يك امریکائی میخواهد با شما ملاقات نماید - بدیدن او رفتم آن شخص که (چارلز کرین) نام داشت و سابقاً سفیر امریکا در چین بود وبامور شرق علاقه فراوان داشت در راه بازگشت از چین بعد سیاحت در ترکستان و بلخ و مزار شریف و چارجوی و سمرقند به استانبول رسیده بود ، قبر سید را از من معلومات خواست خودم او را به قبرستان شیوخ برده قبر را نشان دادم همان بود که بالای آن بهمکاری خلیل بیگ مدیر موزیم استانبول بنای زیبایی را اساس گذاشت . و این جمله را بر لوح مزار حک نمود :

مرقد جمال الدین عالم بزرگ اسلام

۵۵) ولفرد بلنت در کتاب (گاردان در خرطوم) می نویسد که شیخ محمد عبده در سال ۱۳۰۱ هجری قمری ( ۱۸۸۴ میلادی ) بمن گفت که سید خیال داشت خدیو از بین رفته و در مصر جمهوریت روی کار بیاید و افسوس میکرد که اگر در اول با اعرابی پاشا آشنا میشدیم این کار به آسانی توسط او انجام می پذیرفت و جلو مداخله اروپائیان در مصر گرفته میشد - همچنین سلیم النعحوری نویسنده دمشقی که او هم از شاگردان سید بود در تذکره (سحر هاروت ) این مطلب را تصدیق کرده است (صفحه ۱۸۳)

## سپاسگذاری

وظیفه خود میدانم از توجه خاص بوهاند دوکتور نوین وزیر دانشمند اطلاعات و کولتور و همکاری های قیمتدار دوکتور محمد یعقوب واحدی رئیس انجمن تاریخ و دوکتور اکرم عثمان و کیل ریاست نشرات و دوکتور عبدالله واحدی رئیس مطابع دولتی و کارکنان شعبات فنی آن موسسه و بناغلی و حاج رئیس موسسه طبع کتب بیهقی و همکاران زحمت کش ایشان و همچنین از تمام دوستان دانشمندی که در فراهم آوری تسهیلات و تهیه یادداشت های تاریخی و دیگر مساعدتهای اخلاقی با نگارنده کمک فرموده اند، از صمیم قلب اظهار سپاسگذاری نمایم .

اعتراف دارم که بدون معاونت و همکاری کریمانه آنها بعید بود از عهده تهیه و تکمیل و طبع و نشر این اثر، در فرصت کوتاه سه ماه بدر شده میتوانستم .

چون ذکر نام هر یک از این دوستان و همکاران دانشمند در اینجا گنجایش ندارد بنابراین به تقدیم مراتب امتنان و تمنیات خالصانه اکتفاء میورزم .

**سید قاسم رشتیا**

## قا بل تو جه

### لطفًا قبل از خواندن غلطی های ذیل را تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ب	۷	گفتگو ها	گفتگو ها
۷	۱۵	می پردازیم	بپردازیم
۲۸	آخرمتن	جلوگیری باشد	جلوگیری شده باشد
۳۱	۲۱	باو	با او
۳۲	۱۴	ناحیه	از ناحیه
۳۳	۲۶	سپتامبر ۱۸۶۸	جنوری ۱۸۶۹
۳۳	۲۶	جنوری ۱۸۷۹	می ۱۸۶۹
۴۲	۱۴	نمود	نموده
۴۶	۸	گمی فرصت عدم	گمی فرصت وعدم
۵۰	۱۲	سپتمبر	اپریل
۵۶	۱۱	فروری	دسمبر
۵۸	۳	انترانیسون	انترانیسیژان
۶۹	۲۳	جوابی که	جوابی را که
۶۹	۲۸	بافغانستان	با افغانستان
۷۱	۱۳	اکتوبر	نوامبر
۷۵	اول	وی	وی را
۷۶	۱۹	روبه اوج	به اوج
۸۰	۴	حزب	حرب
۸۲	۱۲	به اطلاع داد	باو اطلاع داد
۸۴	۳	انظاعات	انظاعات
۸۶	۲۰	مکاتب	مکاتیب
۹۷	۱۰	نمل	بعمل
۹۹	۱۹	نیر	نیز
۱۰۳	۸		۱۸۹۶
۱۲۰	یاورقی	ماخوڈ	ماخوڈ از

نوت : نمرعات اختصار از ذکر اغلاط طبعی که از روی قرینه و سیاق کلام فهمیده شده

متمم اند صرف نظر شد .